بحول و قوته این نسخه کثیر الفواید در جواب و سوال مسمی به رساله حسنیه

بعد الطالعه آن دیده دل مؤمنان مشتاقان منور خواهد شد که در دار الخلافه بغداد

در عهد خود هارون الرشید جمیع علمای عصر ابراهیم بن خالد و غیره علمای شهر بغداد

وغیره و تمام ارکان دولت و امرا و روسای بغداد را طلبیده [illegible] مباحثه و مباحثه

کنیزی مسماة حسنیه که در حرم سرای حضرت امام بحق ناطق ابا جعفر الصادق علیه السلام در علم دینیه

و حقیت مذهب ائمه اطهار براسته بمحبت اهلبیت اطهار علیهم السلام آراسته بود بعنایات الهی

و تائیدات اهلبیت الطاهر علیهم السلام همه علما عصر را از کرسی زرین زیر آورده لاجواب

و خجل نموده دشمنان دین طبق زر نثار حسنیه کرده بانعامات و اکرامات جهت نمود

چنانچه از مطالعه آن مفصل واضح خواهد گشت و اگر جایی بسبب بشریت کاتب

و طباع سهو و خطا واقع شده باشد ملزم و ماخوذ نفرمایند والسلام علی من اتبع الهدی

بتاریخ بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۶ هجری

در مطبع حیدری حاجی حسنعلی و میرزا جعفر علی کربلائی بطبع رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین بالدلائل والبراهین ونجانا من مضلات ... [illegible] ...سدة والمذاهب الباطلة بالصدق والیقین والصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین محمد ... [illegible] ...ین ائمة الموحدین اولهم علی ابن ابیطالب اخرهم محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلو... [illegible] ...عین اما بعد چنین گوید فقیر حقیر بی بضاعت وغریب مهجور بی استطاعت ابراهیم ولی الله استرآبادی که چون این ذره بی مقدار در تاریخ سنه ثمان وخمسین وتسع مائة متوجه مکه معظمه شد وبعد از طواف بیت الله الحرام وزیارت حضرت سید انام وائمه معصومین علیهم صلوات الملک العلام مراجعت نمود بدار الخلافت دمشق رسید وبعضی مؤمنان باجود شیعیان معتمد آن دیار مخالطت ومصاحبت نمود رساله حسنیه را که در زمان هارون رشید با عالمان زمان وفضلای مخالفین بحث نموده وحقیقت مذهب اهل البیت را بدلائل وبراهین عقلیه ونقلیه اثبات نموده نزد سیدی که به تشیع وتورع مشهور بود یافته من اوله الی آخره مطالعه نموده وبالتماس تمام آنرا گرفته در قید کتابت در آورد وچون متوجه دیار عجم شدم آن رساله تحفه شیعیان ومحبان خاندان ساخته کیفیت مناظره ومباحثه حسنیه را با اهل سنت جماعت بمسامع ارباب محبت ومودت میرسانیدم وچون رساله مذکور عربی بود واکثر محبان خاندان را از آن حظی نبود بنا بر التماس عزیزی از محبان خاندان طیبین وطاهرین حکایت حسنیه را بفارسی ترجمه نمود ودر عبارت طریق تکلف را مرعی نداشت تا همه کس از خواص وعوام از خواندن وشنیدن ونوشتن آن محظوظ توانند شد وببرکت توجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رساله مذکوره در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول ومستحسن جمیع محبان خاندان گردیده همه کس را آرزوی شنیدن وخواندن ونوشتن رساله مذکوره می شد تا یکی از اعیان حضرت وارکان دولت قاهره تقریر حکایت حسنیه ومناظره او با مخالفان دین در مجلس بهشت آئین حضرت شاه ملک سپاه شاه طهماسب صفوی الحسینی انار الله برهانه تقریر نموده خاطر اشرف اقدس را میل تمام بشنیدن حکایت حسنیه شد وباحضار این بنده کمترین اشارت فرمود وکیفیت مناظره حسنیه را با ... [illegible] ...ان استفسار نمود واین ذره بیمقدار رساله مذکوره را بنظر اشرف آن ظل الله در آورده ... شگفته گردید المستعین من الله المستعان

روایت میکنند محقق فاضل و مدقق کامل شیخ ابو الفتح باسانید صحیح که در روزگار هارون الرشید که از جمله جبابره عباسیه بود
و پیوسته طریق عداوت اهل البیت می پیمود و در ایام خلافت آن ملعون چندین سادات بنی هاشم را بقتل رسانید و بسیاری از
شیعیان اهل بیت را بجای سنگ و خشت در دیوارها گذاشت و قتل موسی بن جعفر علیهما السلام اختیار نمود در زمان
دولت و ایام خلافت آن ملعون مردی بود بازرگان با مال و نعمت فراوان و از مشاهیر بغداد و در محبت [illegible] اهل بیت
شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت حضرت امام جعفر صادق و موسی کاظم علیهما السلام بود و شرایط بندگی و خدمتکاری
بجا آوردی بعد از شهادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از ظلم اعدای دین و [illegible] مالی و اسباب تمام از دست
وی برفت و درویشی روی بوی نهاد و هیچ چیز او را نماند الا کنیزکی [illegible] او را خریده بود و بمکتب داده و مدت
ده سال در حرم محترم جناب صادق علیه السلام تردد نمودی و [illegible] بمطالعه علوم دینیه و معارف یقینیه
مشغول بودی و در حسن و ملاحت نیز نظیر خود نداشت و نام وی [illegible] بود چون مشقت فقر و فاقه بر خواجه بازرگان
اشتداد یافت روزی با کنیز خود اظهار شکایت نمود و گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی و مرا بغیر از تو کسی دیگر
نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیدم که ترا بدین مرتبه رسانیدم و تو امروز بانواع فضائل و کمالات آراسته باید که
از روی فراست چاره کار من بکنی که کار من از هجوم فقر و استیلای بلا احتیاج برسوائی کشیده حسنیه گفت ای خواجه
هزار جان من فدای تو باد من بدولت تو بدین مرتبه رسیده ام من زر خرید توام و ترا بر من حق بسیار است و منت
بیشمار است اگر مصلحت باشد سخنی بعرض رسانم خواجه گفت اجابت است بگوی آنچه دانی حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آن است
که مرا پیش هارون الرشید بری و عرض نمائی و اظهار فروختن من کنی اگر از بهای من پرسد گوئی که صد هزار دینار
از زر خلیفتی اگر گوید که وی چه هنر دارد که اینچنین بها می کنی بگو که وی آن هنر دارد که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند در علوم
دینیه با وی بحث کنند بر همه فایق آید و مغلوب و ملزم نگردد خواجه چون این حکایت بشنید گفت حاشا که من اینکار کنم مبادا
که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و حسن مودت و سیرت تو آگاه شود بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد و من در
مفارقت تو صبر نتوانم کرد و مرا ازین سندی بدست نه حسنیه گفت ای خواجه مترس که ببرکت اهل البیت اطهار تا مرا حیات است
کسی او بتو صد انتواند کرد برخیز و توکل کن بر خدا که در آنچه خیریت است آنچنان خواهد شد و در این باب مبالغه تمام کرد خواجه بنابر مبالغه او
برخاست و بخدمت یحیی بن خالد برمکی که وزیر هارون بود رفت و کیفیت احوال خود و کنیز را عرض کرد یحیی گفت که برو
و کنیز را بیار خواجه بیچاره ازین واقعه خایف و حیران و متفکر و پریشان حسنیه را برداشته بخانه یحیی برد و چون یحیی صورت
و سیرت و فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر بماند و در ساعت متوجه دار الخلافه شد و قصه حسنیه را بعرض رسانید هارون
گفت تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه در آمد شعری چند در مدح وی خواند چنانکه هارون را بسیار خوش آمد حکم کرد که
خواجه او را حاضر شود هارون گفت که بهای این کنیزک چند است و نام وی چیست خواجه گفت که نام وی حسنیه است و بهای وی صد هزار دینار

هارون برآشفت و گفت بچه واسطه اینقدر بها میکنی خواجه گفت از انجهت که اگر جمیع علمای زمان تو حاضر
شوند در علم دینیه و مسایل شرعیه او را منقطع و ملزم گردد بفرمایم که ترا اگر گردن بزنند و کنیز مرا باشد خواجه
گفت اگر ملزم وی را نتوانند کرد حکمی گفت بفرمایم که صد هزار دینار بتو دهند و کنیز نیز ترا باشد خواجه گفت
[illegible] مهلت [illegible] تا یکبار دیگر با کنیز حکایت گویم هارون گفت مهلت دادم خواجه به نزد کنیز آمد و
کیفیت حال با وی بگفت کنیز گفت ای خواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسالت پناه صلعم و اهلبیت اطهار
مغلوب و ملزم نگردم [illegible] با هارون شرط کرد بطریقی که گذشت هارون بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند
حسنیه بمجلس در آمد و شرایط [illegible] تقدیم [illegible] هارون گفت ای حسنیه چه مذهب داری و بکدام دین و آیینی گفت
بر طریق و دین مبین رسول خدا و اهلبیت اویم گفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول بعد از رسول خدا که بود حسنیه گفت
ای خلیفه زمان بفرمای که علمای عصر [illegible] شوند تا انچه گفتنی باشد بگویم اگر کسی را در دین و مذهب من سخنی باشد
جواب وی بطریق معقول بگویم انشاء الله تعالی هارون دریافت که وی بر طریق اهل بیت است وزیر خود یحیی را
طلبید و گفت این کنیز بر طریق و مذهب ما نیست بفرمای که وی را بکشند یحیی گفت که وی دعوی بزرگ کرده اگر چنانچه
از علمای ما مغلوب و ملزم شود و حقیت مذهب خود نتواند کرد و صدق دعوی وی ظاهر نگردد وی را بقتل باید رسانید
با قبح وجود و اگر چنانچه علما از وی مغلوب و ملزم شوند در نصورت رعایت وی بر ذمت همت خلیفه زمان لازم گردد
چرا که کنیزکی بر جمله علما و فضلا فایق آید کشتن وی لایق نبود هارون را خوش آمد و بغایت پسندیده افتاد بفرمود
تا علمای بغداد را حاضر کردند و رأس و رئیس فضلا در ان ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز بود در بغداد و در میان شافعی
و ابو یوسف قاضی بغداد عداوت تمام بود جمله حاضر گردیدند و حسنیه برقع بر روی کشیده در برابر ایشان بنشست
و از مذهب وی سوال کردند حسنیه اظهار مذهب اهل البیت علیهم السلام نموده اصلا اندیشه نکرد و با ایشان مباحثه و مجادله
بطریقی می نمود که هیچکدام را مجال جواب و یارای خطاب نبود و بیان تفسیرات و تاویلات قرانی و احادیث صحیحه
بنوعی میکرد که هارون متغیر شده متحیر مانده بود فرمود که از اعراب بدوی شخصی را حاضر کردند و فرمان نوشت در ان
ساعت او را به بصره فرستاد که ابراهیم بن خالد عوفی که اعلم علمای بصره بود و در علم کلام و فقه و تفسیر و اخبار سرامد ایشان
بود و در ان زمان چهارصد کس از علما و فقها در بصره در دار الاماره حاضر میشدند چون فرمان بوالی بصره رسید ابراهیم بن
خالد را بر ناقه سوار کرده بدار الخلافه بغداد فرستاد چون ابراهیم نزد هارون رسید گفت که تا مجلس بیارایند و جمیع علمای بغداد
را حاضر کردند و ارکان دولت و ندا کردند که جمیع اکابر و اهالی و ارباب مناصب بدار الخلافه حاضر شوند که امروز روز
مناظره خواهد بود هارون گفت که از برای ابراهیم کرسی زرین بنهادند تا بر انجا نشیند و شرایط پرسش بجا آورد بفرمود تا حسنیه را
طلب کردند و بجای بندگان بداشتند حسنیه رخصت طلبیده پیش آمد و دعا و ثنا بجا آورد بی انکه اصلا جای نماند بنشست

و در برابر

باحسنیه انکار ابراهیم

وحد برابر ابراهیم نشست و ابراهیم از روی تکبر بر کرسی نشسته بود که هارون بجانب حسنیه نظر کرده بگوشه چشم بمباحثه و مجادله
اشارت نمود حسنیه از کمال فراست دریافته در اطاعت متوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم تو ئی که صد جلد کتاب تصنیف از
تو در میان مردم معروف و مشهور است و خود را وارث علم حضرت رسول الله میدانی و تفاخر میکنی بعداوت علی ابن
ابیطالب علیه السلام ابراهیم برآشفت و گفت ای سلیطه با من سخن میکنی روی بجانب مجلس کرده گفت ملاحظه کنید ای
ارذل کردن چه صورت بندد و این موجب استخفاف من میشود یعنی [illegible] در برابر روی من ایستاده بود حسنیه
و گفت ای خداوند کلام اکابر دین است که انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال [illegible] برگذار در سخن شد
ای ابراهیم این سخن از اهل فضل بعید می نماید حسنیه گفت ای ابراهیم [illegible] ترا کسی از کرسی
زرین بزیر می آرم و شروع نمود در مجادله ابراهیم گفت [illegible] در آمده ام من سوال خواهم
کرد ابراهیم دانسته بود که حسنیه میخواهد که حقیقت مذهب اهل بیت و حقیت آن بر هارون ظاهر کرد حسنیه گفت
سبقت دادم بپرس هر چه خواهی ابراهیم سوال میکرد حسنیه جوابهای فصیح بر وجه احسن میگفت تا آنکه سه صد
مسئله ابراهیم را جواب داد اعتراضات ویرا دفع کرده الزام می نمود چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت
و علما و فضلا از مخالف و موافق بر صورت و سیرت تقریر پاکیزه او حیران مانده و محبت او در جمیع دلها
متمکن شده بود حسنیه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملالت خلیفه زمان شود اگر رخصت
باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت مسئله دیگری می پرسم اگر جواب گوئی ساکت شوم حسنیه گفت بپرس از
هر چه خواهی ابراهیم گفت بگو که بعد از حضرت رسالت پناه خلیفه و قائم مقام وی که بود گفت آنکه اول اسلام حق
بود ابراهیم گفت سابق الاسلام که بود حسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم و برادر وی بود هارون ازین سخن برآشفت
و متغیر شد چون ابراهیم هارون را متغیر دید در بحث دلیر شده گفت ای حسنیه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است
من میگویم که ابوبکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابوبکر چهل ساله بود و علی کودک بود
ایمان و طاعت و کفر و معصیت او را اعتبار نبود حسنیه گفت اگر من ثابت کنم که ایمان و طاعت طفل اعتبار
است و کودک مستحق ثواب و عقاب است تو اقرار میکنی بامامت و وصایت علی ابن ابی طالب ع ابراهیم گفت اگر
بحجت و دلیل گوئی بلی حسنیه گفت چه گوئی نص قرآنی را که صریح واقع شده در حق خضر و موسی علیه السلام و آن کودک
که خضر ویرا کشت و قرآن بدان ناطق است فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر
نفس لقد جئت شیئا نکرا بعد از آنکه موسی علیه السلام بروی اعتراض کرد در سبب قتل کودک خضر ع
در جواب وی گفت و صریح واقع شده که واما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما
طغیانا و کفرا ای ابراهیم بگو که کشتن آن طفل باستحقاق بود یا خضر ظالم بود اگر گوئی که خضر ظالم بود نشاید که [illegible]

است ابراهیم سر در زیر افکند حبیب گفت ای ابراهیم چرا جواب نمی گویی و سر در زیر افکنده و عناد را پیشه کرده ای
ابراهیم بدان خدایی که خالق جمیع الاشیا است رب است بگو که این نقل روایت خواهم کرد و بنظر تو رسیده و از اصحاب
این حدیث شنیده و یا نه و از جمیع علما که حاضر اند شهادت می طلبم ابراهیم گفت بگو حبیب گفت روایت کنند
جماعتی از ابو عمر و از ابو سعید خدری که گفتند ما نشسته بودیم نزد رسول خدا ص که سلمان فارسی در آمد و ابوذر غفاری و
مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابو الهیثم التیهان و ابو الطفیل عامر بن واثله با وی بودند
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم نزد او در آمدند و اثر اندوه و ملالت بر ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله
بدانکه ما بعضی حکایات می کنیم که از جمیع جماعت در حق برادر و ابن عم تو که از ان اندوهگین می شویم رسول صلی الله علیه و اله وسلم
فرمود که چه می گویند در حق برادرم علی ابن ابی طالب گفتند می گویند که چه فضیلت است صاحب شما علی را بر دیگران در سبقت اسلام
که وی در آنحال طفل بود رسول صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که من شما را بیرون می آرم ازین اندوه چنانچه روشن شود دلهای شما
والله بدان خدایی که مرا براستی بخلقان فرستاده با شما حکایتی گویم که خدا تعالی مرا خبر داده است از آن و شاید که شما در کتابهای
پیشین خوانده و دیده باشید که مادر من ابراهیم خلیل را گریزانید از آن ملک عاصی طاغی نمرود چون در آنحال که برآمد مادرش
بزاد و در میان پلاس نهاد و در کنار جوی آب روان در حالتی که آفتاب فرو می شد چون ویرا انجا گذاشت ابراهیم علیه السلام برخاست
و دست بر سر و روی مهین مالید و دست بر سر و روی مهین مالید و کلمه توحید بر زبان جاری میساخت و آنگه جامه بر گرفت و خود را
بدان پاک می کرد و چون مادرش آنحال بدید بغایت بترسید چنانکه خداوند تعالی در قرآن مجید می فرماید که وکذلک نری ابرهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین
آسمانها و زمین و تا باشد از یقین آگاهان پس چون در آمد بروی شب و دید ستاره درخشنده گفت این است پروردگار من تا الی قوله تعالی
تا آنجا که گفت انی بریء مما تشرکون ای یاران بدانید که موسی بن عمران که فرعون در طلب آن بود و شکم زنان باردار را
می شکافت و اطفال را می کشت تا موسی کشته شود چون مادرش موسی را بزاد در ساعت بمادرش گفت که ای مادر در تابوتی بنه و در
دریا انداز مادرش از سخن گفتن او بترسید و گفت می ترسم ای پسر که در دریا غرق شوی و هلاک گردی موسی ع گفت ای مادر مترس که خدای
مرا نگاه دارد و باز بسلامت بتو رساند مادرش ویرا در تابوتی نهاده در آب انداخت آب ویرا بکناره برد تا آنکه خدای تعالی
ویرا بسلامت بمادرش رسانید و خدای تعالی خبر داد ویرا از آنحال وی فرمود که ولتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل
ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن الی آخر الآیه دیگر بدانید که خداوند جل و علی در حق عیسی ع
فرمود که فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا تا آنجا که گفت نسیا منسیا یعنی با مادر خویش سخن
گفت در آنحال که مادرش بدو اشارت کرد که فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله
آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا

یعنی خداوند عز و جل علی و برادران طفولیت کتاب و نبوت ارزانی داشت و در ان حال وی را وصیت کرد با قامت
صلوات و دادن زکوات و وی یکروزه بود که سخن گفت و شما نیز بخوانید که خدای تعالی بیافرید مرا و علی را از نور واحد
و ما در صلب آدم بودیم و خدای تعالی را تسبیح میگفتیم تا انکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانچه تسبیح
ما را می شنیدند در شبها و شکمها در هر عهدی و عصری تا انکه بعبد المطلب رسیدیم و نورهای ما بر رویهای ما
بودی ظاهر آنگاه آن نور بدو نیمه شده یک نیمه بعبد الله منتقل شد و یک نیمه بابوطالب شد و مرد و عورت هر گاه که بما
مردمان نشستندی نورهای ما بر روی شان ظاهر بودندی تا انکه [illegible] بر سنگه دو دست
بن جبرئیل فرود آمد در وقتیکه علی علیه السلام از مادر متولد شد و گفت یا محمد خدای ترا سلام میرساند
و تهنیت می دهد ترا بولادت برادر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام و میگوید اکنون وقت ظاهر شدن
نبوت تست و آشکارا کردن وحی تو که ترا موید کردانیدم به برادر تو و وزیر تو و نهای تو و خلیفه تو و ذکر تو بدو بلند
گردد و نسل تو بوی باقی ماند چون علی علیه السلام متولد شد مادرش وی را بر روی دستهای من نهاد و من وی را بر
دامن خود نهادم علی علیه السلام انگشت دست راست بر گوش خود نهاد و بر رسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم
یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدای که جان من بفرمان اوست که علی ابتدا کرد بصحف که خدای تعالی بآدم فرستاده بود
و بشیث بآن قیام نموده بر خواند از اول تا آخر چنانکه اگر شیث علیه السلام حاضر بودی اقرار کردی که علی حافظ تر
از ایشان است بعده تورات موسی بر خواند و انجیل عیسی علیه السلام بر خواند انگه زبور داود علیه السلام بر خواند
چنانکه اگر صاحب کتاب حاضر بودی انصاف دادی آنگاه فرقان که خداوند جل ذکره بر من فرستاده بر خواند
همچنانکه من حافظ ام علی نیز حافظ است آنگاه با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بچیزهای که انبیا و اوصیا بدان سخن
گویند با یکدیگر کردیم آنگاه علی بحال طفولیت شد و من وی را بمادر وی فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من همانند
شما بسبب گفتار دشمنان چرا اندوهگین میشوید و اقوال اهل شک و شرک را چه اعتبار بود و بدانید که من فاضلترین
جمیع انبیا و رسولم و وصی من علی فاضلترین جمیع اوصیاست آنگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب کبار خوشدل و خندان بر پای
خاستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و می گفتند که نحن الفائزون رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و الله
که شما اید رستگاران و بهشت از برای شما آفریده اند و دوزخ از برای دشمنان شما و دشمنان صاحب بیعت شما
چون حسنیه سخن از اینجا رسانید هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم قدرت نطق نبودن نداشت آنگاه حسنیه گفت
ای علمای زمان وای شافعی و ای فلان و ای فلان بحق خدا و نبی که مداهنه مکنید و راست بگوئید که این خبر من روایت
کردم صحیح هست و بنظر شما رسیده یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند ای حسنیه این حدیث از آن قبیل است
که کسی انکار آن تواند کرد حسنیه گفت ای ابراهیم معترف هستی بافضلیت پیغمبر ما از سایر انبیا گفت نعم حسنیه گفت ای ابراهیم

قایل هستی یا نه که خداوند تعالی علی را نفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم خوانده در قرآن مجید آنجا که گفت فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
اگر در این آیت سخن درازی بگو تا در حضور جمیع مفسرین و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت حاشا که من انکار
نمایم قرآن را حسنیه گفت ای دشمن دین و ای معاند خاندان طیبین الطاهرین بعد از آنکه بقرآن و حدیث قایل شدی
بر آنکه علی نفس رسول است و برادر وی است و رسول افضل انبیا و رسل است پس چرا اعتبار نمیکنی که علی علیه السلام
سابق الاسلام است و معترف نمی شوی که او افضل ابو ضیا است چون ابراهیم که جد بزرگوار او بود و موسی و عیسی
علیهم السلام در حال ولادت پیغمبر بودند و ایمان آوردند بخدا پس چرا روا نداری که علی علیه السلام برادر رسول
بود و ابن عمش بود و دین رسول مجتبی قوی شد و خدا وی را نفس رسول خواند و چندین آیات قرآنی در حق او
نازل شد و خداوند تعالی وی را باسم ولی خواند و رسول صلی الله علیه و آله یک ضربت وی را در حرب خندق
برابر طاعت جن و انس کرده و ناقل حدیث شمایید و این حدیث نیز در طریق شما وارد است و در کتب شماست که
است که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی حکمه و حلمه و الی موسی فی هیبته و الی
عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را بجمیع پیغمبر اولوالعزم برابر کرده
و بزعم شما در طریق اهل البیت وی فاضلتر است از هر یک از انبیاء مرسل و بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضل
عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان طفل معتبر نیست و معترف نمی شوی بر سبقت الحال علی علیه السلام
و در آنکه در طفولیت امامت یافت و وصی رسول و حافظ صحف توریت و انجیل و فرقان بود و جمیع اهل
اسلام متفق اند که علی لم یشرک بالله طرفة عین و ابی بکر بعد از چهل سال ترک عبودیت لات و عزی کرده بزبان
اسلام ظاهر کرد و هرگز بحسب اعتقاد موافق نشد و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول کرده طریق عناد می نمود
و گفت گوشت و پوست و خون وی آمیخته و پرورده بخمر و لحم خنزیر بود با وجود این قبایح وی را مومن میدانی
و اعتبار ایمان وی کنی و معصومان خاندان را که خدا تعالی بر عصمت و طهارت ایشان گواهی داده
ایمان وی اعتبار نکنی از بغض و عداوت که شما راست بخاندان طیبین طاهرین ابراهیم بن خالد بمرض
قولنج مبتلا گشته سر در زیر افکنده گفت از این مسئله درگذشتم اما چه میگویی در حق عباس و علی که ایشان
بایکدیگر منازعت کردند بسبب میراث پیغمبر و هر یکی دعوی کردند که حق منست و مداوری پیش ابی بکر رفتند
چون دو خصم بحاکم شوند یکی بر حق بود و دیگر بر باطل و غرض از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حسنیه
گوید که عباس بر باطل بود بیم کشته شدن او باشد بجهت آنکه هارون عباسی بود و اگر گوید علی بر باطل
ابطال مذهب خود کرده باشد حسنیه گفت ای ابراهیم این سوال ترا از قرآن مجید جواب دهم حاصل

ابراهیم

ابراهیم گفت آن کدام است گفت آنجا که حق تعالی با محمد خطاب کرده هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب
اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط
واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب
در تفسیر آمده که آن دو خصم یکی جبرئیل بود و یکی میکائیل حاکم داود ای ابراهیم بفرمائی تا کدام بر حق بودند جبرئیل
یا میکائیل یا هر دو بر باطل بودند ابراهیم گفت که جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند بهر داود بر بودند
برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر پس علی و عباس هر دو بر حق بودند بهر ابی بکر بودند
برای تنبیه پیش وی آمده بودند و میراث را بهانه ساخته که میراث مراست که ابن عم و برادر و داماد و وصی پیغمبرم
و قرة العین او در خانه من است و حسن و حسین که سیدان جوانان بهشت اند فرزندان من اند و نفس رسول الله‌ام آیه
انفسنا و انفسکم منم عباس گفت که میراث مراست که عم پیغمبرم چون ابی بکر این حکایت شنید گفت و الله که از پیغمبر
شنیدم که فرمود علی وصی و وارث و قاضی دین منست چون عباس این سخن از ابی بکر شنید بی طاقت شده گفت
ای ابی بکر چون این سخن از پیغمبر صلعم شنیدی چرا بخلافت نشستی و حق علی را ضایع کردی و مخالفت قول
رسول خدا کردی چون ابی بکر شنید دانست که ایشان برای الزام وی آمده اند و میراث را بهانه ساخته گفت شما
بمنازعت من آمدند و اعتراض نموده از مجلس برخاست و رفت ابراهیم چون این حکایت بشنید گفت از این مسئله
درگذشتم اکنون بگو که عباس فاضلتر بود یا علی حسنیه گفت تو بگو که حمزه فاضل بود یا محمد توجه در میان عباس و
علی افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی را بود که همچو وی عمی داشت و اگر علی افضل بود فخر عباس را بود که همچو وی ابن عمی داشت
چون هارون رشید فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر مانده روی با ابراهیم کرده گفت که حیف از آن علوم
که با تست پس حسنیه گفت هشتاد و سه مسئله او را جواب گفتم اگر فرمائید من نیز یک مسئله بپرسم اگر جواب گوید
ملزم گردم هارون گفت بپرس از هر چه خواهی حسنیه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا برفت وصی تعیین کرد یا
نه ابراهیم گفت نکرد حسنیه گفت خطا کرد یا صواب آنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر را بخطا نسبت
میکنی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند از آنجهت که اگر میگفت که پیغمبر خطا کرد نقصان شرع و دین بود و اگر میگفت که خلفا
خطا کردند مدعای حسنیه ثابت می شد و بطلان مذهب او و شکسته شدن نیز بود با ندامت فرو رفت و بر جمیع
خلایق ثابت شد که ابراهیم عاجز شده و در مقام اضطراب است خلایق یکبار بخندیدند و سرزنشها کردند که
چنین عالم فاضلی از کنیزکی عاجز شد هارون رشید چون ابراهیم را مضطرب یافت روی بنزد خود کرده گفت که
شنیده ام که مدتی در علمای بغداد و بعضی از علمای بنی هاشم و فقهای حله در مسئله قضا و قدر و افعال عباد و انه خیر و شر
منازعت بود از ابراهیم سوال کن که چه میگوید هارون نوشته در این مسئله متردد بود و هر چند علمای اهل سنت دلایل بعرض میرسانند

بیان خیر و شر

اطمینان او حاصل نمیشد و غرض او آن بود که به بیند که حسنیه درین مسئله چه میگوید یحیی بنابر اشارت هارون از
ابراهیم سوال کرد که چه میگوئی در باب خیر و شر و نفع و ضر که از بندگان صادر میشود و بدیشان عاید می گردد
و معاصی و کفر و ظلم ایشان را استناد به الله تعالی میکنی یا بقضا و قدر او یا بنده را فعلی و اختیاری هست چنانچه
معتقد بنی هاشم است و اتباع ایشان است مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب هست یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما
درین مسئله چنان است که نفع و ضر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است پیدا کننده آدم و هابیل و قابیل و محمد
ابلیس او است و پیدا کننده خیر و شر و آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض و کفر و طاعت و عصیان
او است و مبدع محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و هارون و هامان و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان او است
و همه بقضا و قدر او است اما خیر و اما شر و شر بقضا و قدر او است بی رضا چون حسنیه این مهملات را شنید بی طاقت
شد گفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری که این کفر و زندقه را بر خود و بر جمیع مسلمانان روا میداری و از برای این
حجت و دلیل میتوانی بدانکه الزام تو و آنها که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند باسهل وجوه میسر است اول آنکه گفتی
که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا و قدر او است فاما بی رضای او نیست بدانکه درین سخن دو محال ثابت می کنی برای
آنکه چون کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم اندیشه است و ریا و تلبیس و ذات مقدس باریتعالی ازین صفات
منزه است بدان ای ابراهیم این سخن را ازین جهت وضع کرده اند آنهائی که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند شاید که
برین جهت و برین سخن کفر و زندقه را از خود و از مقتدایان خود رفع کنند بدانکه اعتقاد شما آن است که شر و عصیان
و کفر و فسق همه بقضا و قدر و رضای خدا است و خود هم ازین شرمنده اند ابراهیم گفت ای حسنیه مگر اقرار بکلام خدا نداری
حسنیه گفت والحمد که اقرار بکلام خدا دارم و تفسیر کلام و مشکلات و تاویلات آنرا فرا گرفته ام از کسانی که قرآن
در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ابراهیم گفت ای حسنیه چه گوئی قول خدا را که قل کل من عند الله
والله خالق کل شیء قدیر و همچنین در آیت دیگر میفرماید که یضل من یشاء و یهدی من یشاء و همچنین می فرماید
ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها معنی این آیت اول آنکه همه از نزد خدا تعالی است و معنی آیت دوم آنکه گمراه میکند
آنکس را که میخواهد و راه می نماید هر کرا میخواهد معنی آیت سیوم آنکه اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا تعالی بر دلهای ایشان و بر گوش ایشان
و بر بینائی ایشان پوششی هست و غطائی که نتوانند ایمان آورند ای حسنیه چه گوئی در باب اینهمه آیات قرآنی و چه اعتقاد
کنی در احکام قرآنی حسنیه گفت ای ابراهیم آیت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بدانکه اکثر
آیات قرآنی محمول و ماول است بر وجهی که مطابق و موافق قضایای عقل است و متناقض نگردد و آیات قرآنی
متفاوت نگردد آنجا که فرمود قل کل من عند الله بدانکه چون بظاهر این آیات حکم کنی لازم شود که جمیع انبیا را

در سوره بقره

خالقش

خالق شر خدا باشد و این مذهب ابلیس است مر آنکه در قرآن کل بمعنی بعض آمده چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلام
ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا و این بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوند و دماوند و کوه قاف آنجا
نبود و همچنین در قصه بلقیس میفرماید که من کل شیء و لها عرش عظیم جمیع عقلا دانند که بادنجان و شلغم و زردک نبود
پس کل را معنی آن باشد که هرچه نقصان است الهیت او کمتر از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرش و
کرسی و لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها از خالق او است و تبارک و تعالی نام او و تبرا از
خلق کفر و فعل فساد و ضلالت و ظلم و معاصی و مانند آن دیگر آنکه فرمود یضل من یشاء و یهدی من یشاء
معنی بسیار است و مرجع همه به دو معنی است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگر بمعنی لطف و این ... و معنی عام است جمله
مکلفان را از مومنان و کافران و بدان ای ابراهیم که هرچه خداوند تعالی در حق مومنان کرده است از الطاف و ارشاد
و ارسال رسل و قدرت و قوت و تمکین و عقل و نصیب اول در حق کافران نیز کرده است که اگر نکرده باشد کافران را
بر خدا تعالی حجت بود که تو مهر بر دل و چشم و گوش ما نهادی و ما را قدرت و قوت دیدن و شنیدن و دانستن راه حق ندادی پس کفار
و خدا تعالی در قرآن مجید بتصریح میفرماید که لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی ما ایشان را از برای آن کردیم تا مردمان را
بر ما حجت نباشد و حجت خدای را باشد چنانکه فرموده فلله الحجة البالغة بدان ای ابراهیم هرجا ذکر هدایت
کرده است مقید بمشیت است مراد از آن زیادتی الطاف است که واجب نباشد بر خدا تعالی نمودن راه بهشت و کسانی را که از ایشان
معصیت در وجود آمده باشد یعنی اگر خواهد بتفضل از سر گناه ایشان در گذرد و راه بهشت نماید و به بهشت فرستد
بدان ای ابراهیم که ضلال هم در معانی بسیار استعمال کرده اند معنی اصلی او هلاکت گفته اند و ضلال را چون بخدا تعالی نسبت
بمعنی هلاک و عذاب بود و یضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدا تعالی ظالمان را
از آن رو که ظالمان و کافران گمراه اند و اگر بمعنی گمراه کردن بودی ای ابراهیم گمراهان را گمراه کردن تحصیل حاصل
بودی و این محال است بدان ای ابراهیم معنی را که تو با خدای نسبت میکنی خداوند تعالی این معنی را با غیر خود حواله کرده است
چنانچه می فرماید و لقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی کنتم توعدون یعنی شیطان
گمراه کند از شما بسیاری را و با فرعون نیز اسناد کرده که و اضل فرعون قومه و ما هدی یعنی گمراه کرد فرعون قوم
خود را و راه شان نمود پس هرگاه خدا تعالی بندگان را گمراه کرده بندی اسناد با غیر خود کردی ای ابراهیم این معنی
که تو میگوئی که خدا تعالی همه کافران را گمراه میکرد افترا و دروغ است و این محض کفر بود و خدا تعالی میفرماید
که انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن آیاتی را که در آنجا
اضافت ضلال با خداست یضل من یشاء و یهدی من یشاء یعنی خذلان کند خدا تعالی آنرا که خواهد چون
لطف را در وی اثری نباشد چون خدا تعالی بنده را بواسطه آزار بر کفر و عصیان خذلان کند و ویرا با خود گذارد

اضلال انجا

گویی که اضلال کرده است و ضلالت خود از بنده باشد نه از خدا بدان ای ابراهیم که مدعا از آیت ختم الله علی قلوبهم
وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة آنست که اضافت مهر بر دل و گوش و پوشش بر چشم بجهت و گرویدن سبیل تمثیل
یعنی ایشان که مقام کردند بر کفر بمنزلت کسی اند که گویی خدای تعالی با ایشان همچنین کرده تا نتوانند که ایمان آرند و ختم
و مهر و طبع مانع نیست از ایمان که اگر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی که بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون
الا قلیلا دیگر ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو لازم می آید که دعوت انبیا قبیح بودی و بر خدا لازم بودی که به رسول
صلی الله علیه و آله و سلم خود اعلام نمودی که فلان و فلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند آورد زیرا که
که ایمان من از ایشان نخواهم مهر بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبث نباشد بدان ای ابراهیم
آن هدایت که حضرت پروردگار مؤمنان را کرده کافران را نیز کرده و قرآن مجید بدان ناطق است که انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما هر دو را راه نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را که کافر است چون خدای تعالی
چنین فرموده چون توان گفت که خدای عز و جل کافران را هدایت نکرده هارون اگر چه بر طریق مخالف بود اما
درین مسئله او را یقین حاصل شده بحث حسینه او را بسیار خوش آمد ابراهیم گفت ای حسینه چگویی درین آیت
که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت و در قرآن صریح وارد است که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم
وما تعملون یعنی می پرستید آن چیزی را که خود می تراشید و حال آنکه خدای تعالی کرده است شما را و عمل شما را حسینه بخندید
و گفت که والله شما را اعتقاد بقرآن نیست ازین سبب تاویل موافق مدعای خود می کنید کلام الهی را ابراهیم گفت
اکثر از مفسرین و تابعین بر آنند که ما، مای مصدریست و تقدیر کلام آنست که والله خلقکم و عملکم یعنی خدای تعالی خلق
کرده شما را و عمل شما را حسینه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی است که اتعبدون ما تنحتون
بدانکه مورد آیت ملامت و تعریف است یعنی می پرستید آن چیز را که خود بدست خود می تراشید و خدای آفریده است
شما را و آنچه شما می تراشید از آن یعنی چوب را و اگر مراد آن بودی که فعل و عمل شما را خدای آفریده است این آیت عذر
کافران بودی و خدای عذر گفتی کافران را بدان عمل که میکردند و مناقضه بودی جهت آنکه اول کلام ملامت ایشان
بودی و آخر کلام عذر ایشان و جمیع منصفین را مفهوم شده که فحوای این آیت مقتضی آنست که ایشان بت پرست
بت تراش بودند و درین هیچ خلافی نیست خدای تعالی فرمود که شما را و آنچه شما می پرستید از بتان و اصنام که خود می تراشید
خدا آفریده است بدانکه ما، ما تنحتون می تواند بود که موصوله باشد و می تواند بود که نکره موصوفه باشد و ما، وما تعملون
موصوله است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شماست مناقضه باشد و دیگر آنکه حضرت باری تعالی نسبت و اضافت
عمل با ایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت اضافت آن به بنده نکردی چون اضافت به بنده کرد و فعل بنده باشد نه فعل خدا جهت
آنکه عقلا و شرعا اضافت فعل و نسبت او و به فاعل کنند ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدا می خواهد که کافر معصیت کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد
شما

شما مستلزم شنایع شنیعه است چرا که الله تعالی را فاعل قبایح میدانند و کفر و معاصی و هر فسادی که در عالم واقع می شود
میگویند که بقضا و قدر اوست و از سخن شما لازم می آید که خدای تعالی از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب کند
کافر را جهة کفری که خود در وی تقدیر کرده باشد چون خداوند تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد و در وی خلق قدرت
بر ایمان نکرده باشد و بعد از آن او را عقوبت کند از برای کفری که خود در وی خلق کرده باشد و تقدیر فرموده چنان
باشد که بنده حبشی را عقوبت کند که چرا رنگ تو سیاه است باید که سفید بودی یا شخص بلند قامت را عقوبت
کند که چرا قامت تو بلند است بایستی که کوتاه بودی و یا آنکه کودکی را دست و پا بسته و در آب اندازد و چون
جامه اش تر شود او را از آب بیرون آورده بزند که چرا جامه تر کردی امثال اینها ظلم صریح بود ای ابراهیم اگر خلق
کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم خدا کرده باشد انقطاع حجت انبیا و الزام رسل باشد از
برای آنکه چون نبی با کافر گوید که ایمان بیار بخدای که مرا فرستاده که ترا دعوت کنم بایمان کافر در جواب نبی گوید که
خدای تعالی ترا فرستاده تا مرا بایمان دلالت کنی باید که در من خلق کند ایمان را یا مرا قوت موثره عطا کند و تمکین
دهد تا من ایمان بیاورم و گرنه مرا چگونه تکلیف بایمان میکنی چون مرا قدرت نیست و در من خلق کفر کرده است و من
متمکن نیستم نبی را حجت منقطع گردد و عاجز شده جواب نماند ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدای تعالی خلق کرده باشد و باز او را
بایمان تکلیف نماید تکلیف مالایطاق بود و این عقلا و شرعا قبیح بود و این بدان ماند که گوید آدمی را که طیران کن در هوا
و در قرآن مجید نیز واقع است که لایکلف الله نفسا الا وسعها و در جای دیگر میفرماید که یرید الله ان یخفف عنکم و
خلق الانسان ضعیفا و نیز میفرماید که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و امثال این بسیار است ای ابراهیم روا
نباشد که خدای تعالی کفر در کافر بیافریند و بگوید که کیف تکفرون و خود خالق حق و باطل باشد و گوید که لم تلبسون الحق
بالباطل و ایشان را از خود دور کند و باز دارد و بگوید که لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم اگر خلق کفر
در کافر خدای تعالی کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله تعالی باشد از برای آنکه چون خدا خلق کفر در کافر کرد و از و
کفر میخواهد آنچه مراد الله تعالی بود کرد پس مطیع بود و نبی عاصی بود بدین تقدیر از برای آنکه کافران را بایمان امر
میکند و از کفر منع می نماید و خدای تعالی خلق کفر در وی کرده ایمان از وی نمی خواهد پس نبی عاصی باشد بزعم شما و کافر
مطیع ای ابراهیم بنا بر قول شما لازم می آید عدم رضا بقضا و قدر خدا از برای آنکه باجماع رضا بکفر حرام است
و رضا بقضا و قدر خدا واجب پس اگر کفر بقضا و قدر خدای تعالی باشد پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این کفر است
ای ابراهیم از این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی بر معاصی از برای آنکه اگر زنا و لواطه
و دزدی و شرب خمر و خون ناحق و جمیع معصیتها از قمار و طنبور و نرد و شطرنج و غیر اینها که واقع می شود بارادة
و قضا و قدر خدای تعالی باشد پس جایز نباشد حاکم شرع را که زجر و منع کند فاعل این اشیا را و از اینجا مردم

خداست ازان باز دارد و امر نماید بآنچه مراد خدا نباشد و دیگر لازم می آید که الله تعالی مرید نقیضین باشد از
برای آنکه معصیت مراد اوست و او امر باجرای حدود و تعزیرات کرده لازم می آید جمع بین النقیضین ای ابراهیم
ابو الشعثا روایت می کند که دزدی را بمجلس عبد الله عباس حاضر کردند و امر کرد بقطع دست او یکی از
حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء السوء یعنی پناه می گیریم بخدای از قضای بد عبد الله عباس آشفت
و گفت لقولک اعظم من سرقته یعنی گناه سخن تو اعظم است از دزدی او و آن شخص را از مجلس برخیزانید و نفرمود
که وی را ایذا کردند و توبه دادند چون هارون از حسنیه این سخن شنید بغایت خوش آمد چرا که عبد الله عباس
جد او بود حسنیه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد نزد ما و آنکس که در جمیع
عمر خود با ما انواع نیکوئیها کرده باشد و میان آنکس که با ما انواع ظلم و جور و اصناف بدیها و جفاها کرده باشد و با این
تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نیکو کننده و بدی کننده فاعل مختار نباشد بلا شک مدح و ذم ایشان راجع نباشد یعنی که
بفعل زید و عمرو راجع نگویند پس چون مدح و ذم که وصف فعل است بما راجع است باید که نفس فعل نیز بما راجع باشد و با این
تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله بیفایده و عبث باشد ای ابراهیم بدانکه این مذهب ابلیس است که
گفت رب بما اغویتنی و بدانکه شما اهل جبر برای ابلیس اقامت دلیل مینمائید و این معتقدات را بنی امیه و اتباع ایشان از علما
و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفتند و دین بدنیا فروختند و شما نیز متابعت می نمائید آن گروه را چون
حسنیه سخن را بدینجا رسانید ابراهیم و علمای بغداد و اتباع ایشان یکبار بخروشیدند و فریاد بر آوردند ای کنیز خبیثه در دین
اسلام طعن کنی و نزدیک بود که قصد حسنیه نمایند هارون آشفت و گفت ای ابراهیم شما را شرم ندارید از خدا که کنیزکی
بدلیل و برهان تکفیر شما می کند از وی عاجز شده اید و با وجود این با وی خشونت می کنید حسنیه گفت اگر مناظره
و مباحثه من موجب ملال خلیفه زمان نشود تا سخنه دیگر اقامت دلیل نمایم هارون گفت بگو و بیار آنچه داری حسنیه
گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم آید که افعال اختیاری که صادر می شود از ما بحسب
قصدها و داعیها و رفتن و گشتن و نشستن و خوردن و آشامیدن و دادن و ستدن و حرکت دست
و پای مثل فعلهای اضطراری باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم بدیهیست که فرق هست میان حرکات
اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر پریدن و
بر آسمان رفتن چنانکه شیخ بهلول علیه الرحمه با ابو حنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرده الزام وی نمود و گفت ای ابو حنیفه
بدلیل ثابت میکنم که خر مراتب از تو عاقل تر است از آنها که بنده را مسلوب الاختیار میگویند از آنکه خر را
بکنار جوی صغیر بری و بزنی جهة آنکه از جوی بگذرد البته میگذرد و اگر بکنار جوی کبیر بری و قادر نباشد بر گذشتن
آن اگر بکشی از آنجا نگذرد و پس خر فرق میکند آنچه قدرت بر آن دارد میان آنچه قادر نیست و هست و تو ای ابراهیم

فرق

فرق میکنی که برچه قادری و بر چه قادر نیستی چون حسنیه این گفت هارون و یحیی و ارکان دولت یکبار تحسین کردند و ابراهیم
از خجالت برون خود راضی شده بود دیگر بار حسنیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الله تعالی باشد
صحیح نبود آنکه گوئی خدای تعالی عفو و غفور و رحیم است از برای آنکه عفو و غفور و رحیم کسی باشد که بنده گناه کرده باشد و بسبب
گناه مستحق عذاب شده باشد او را عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد بلکه فعل خدا باشد
چگونه صحیح بود که گویند که خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که تکلیف در سرای
تکلیف بنظر و دلیل حاصل کند بفعل خویشتن تا بتحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در آخرت مستحق ثواب شود پس اگر خدا
خواهد که بجبر در وی آفریند تواند بود اما خدا خواهد که بنده بکسب خویشتن و فعل اختیار خود مومن و مطیع باشد و تارک
کفر و معاصی و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند خدای را نقصانی نباشد ای ابراهیم اگر از دلایل
عقلی زیاده برین خواهی چندین بگویم که سامعین را ملالت شود از دلایل نقلی از حدیث آنچه فریقین نقل کرده اند و در طرق
شما نیز واقع است که عبدالله عمر روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم
وان ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی
ثم یزعمون انها من الله کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امت اند اگر بیمار شوند به پرسش ایشان مروید و اگر بمیرند نماز بر
ایشان مکنید و اگر ملاقات کنند سلام بر ایشان مکنید جمعی از اصحاب پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند
و ایشان کیستند آنحضرت فرمود که آنها اند که معاصی بعمل آرند و زعم ایشان آن باشد که عمل از خدا تعالی است و خدا
از ادراز ازل نوشته که ایشان معصیت کنند و چنین تقدیر فرموده و از عبدالله عباس روایت می کنند که باسناد
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه لن یلق العبد ربه باعظم من الاشراک بالله وان یعمل المعصیة ثم یزعم انها من الله
عز و جل یعنی ملاقات نماید پروردگار خود را بگناهی که آن اعظم بود از شرک بخدا و از آنکه معصیتی را بعمل آورد پس گمان برد
که فعل معاصی از خدا تعالی است و انس بن مالک عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیاتی قوم یعملون بالمعاصی و یقولون
انها من عند الله فاذا رأیتموهم فکذبوهم قال ثلث مرات فکذبوهم و همچنین احادیثی که از اهلبیت علیهم السلام منقول است بسیار
ای ابراهیم بواسطه چند آیت ما دل که در قرآن هست آنچه کفر و زندقه وضع نموده اید و چندین از آیات قرآنی که خدا تعالی
در قرآن صریح فرموده و اسناد افعال شر به بندگان نموده غافل اید از آنجمله خدا تعالی سرزنش میکند کسانی را که گفتند
که اگر خدا تعالی خواستی که مشرک نشویم نشدیم و شرک ما بخواست خدا است چنانچه می فرماید که سیقول الذین اشرکوا لو
شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء یعنی نزدیک باشد که بگویند آنانکه مشرک شوند که اگر خدا خواستی ما
شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و هیچ چیزی حرام نکردیم ای ابراهیم اگر چه این آیت سرزنش کفار عرب است اما این گفت
سرزنش شما است و شما با کفار شریک اید درین اعتقاد و دیگر فرمود که و من یعمل سوء یجز به و در جای دیگر

می فرماید که الیوم تجزی کل نفسٍ بما کسبت و در جای دیگر میفرماید و لا یظلم ربک احداً و همچنین میفرماید
و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و در جای دیگر می فرماید و ان لیس للانسان الا ما سعی
و دیگر میفرماید فویل للذین کفروا و در جای دیگر میفرماید وادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر فرموده
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون
و همچنین میفرماید که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و دیگر می فرماید کل امرء بما کسبت رهینة و در جای دیگر
فرموده که من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها و در جای دیگر واقع است که ان الله لا یظلم مثقال ذرة
و در جای دیگر فرموده و ما ربک بظلام للعبید و دیگر می فرماید و ما الله یرید ظلماً للعباد و همچنین
تصریح فرموده که و لا یرضی لعباده الکفر و ازین صریح تر فرموده که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک یعنی هر چه میرسد بشما از حسنه آنرا از خدا دانید و آنچه میرسد بشما از سیئه پس از نفس شما
دانید و آنرا بخدا نسبت مکنید و امثال این در قرآن بسیار است حق تعالی حواله و اسناد معاصی و کفر بر بندگان
فرموده و شیطان گفت و لاغوینهم اجمعین اگر فاعل فعل خدا بودی جایز نبودی که بفعل خود لعنت
بر ابلیس کردی و گفتی که و ان علیک لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم علیه السلام بود و گفت
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر موسی علیه السلام بود و گفت
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس علیه السلام بود و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین ای ابراهیم جمله انبیا تو به تنزیه و تقدیس الله تعالی کرده اند و اگر عصیان عاصی بفعل او نبودی
توبه چرا بایستی کردن ابراهیم محل یافته گفت ای حسینه تو ابطال مذهب خود نمودی چرا که باعتقاد تو جمله
انبیا معصوم‌اند چون از ایشان جرم و معصیت واقع نشده چرا توبه و استغفار نمودند تحیی بر یکی بخندید و گفت
ای ابراهیم مقدمه اول را اثبات نمودی و منع دلایل و حجج او کردی که حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیا میکنی
اگر خلایق بخندید حسینه گفت ای ابراهیم این بحث نو موافق ادب نیست و دخل تو بی موقع است درین مسئله نیز
جواب خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و قدر بدان ای ابراهیم مشرکان قریش جمله جبری بودند
چون اسلام ظاهر شد طریق جبری بر طرف شد بعد از وفات رسول خدا و شهادت امیر المومنین علیه السلام
و بعضی رفتن معاویه و یزید و باقی بنی امیه علیهم اللعنت در زمان خود احیا بان کردند در اسلام و جبریان
تابع ایشان شدند و شما نیز متابعت ایشان میکنید روزی عمر خطاب در میان خطبه گفت که لا هادی لما اضللت
و لا مضل لما هدیت کبری حاضر بود فریاد کرد و گفت الله اعدل ان یضل احد عمر گفت لو لا عهدک لنضرب
عنقک و شما مخالفت قرآن و حدیث کرده متابعت کلام او میکنید ای ابراهیم بخدای سوگند که رسول خدا

کلام حسینیه عصمت انبیا

و اهل بیت عظام و اصحاب کرام او بر این اعتقاد بوده‌اند چون حسینیه سخن بدینجا رسانید فغان از جمیع حاضران برآمد و جمله
تحسین حسینیه بکردند ابراهیم منفعل شد و گفت ای حسینیه این همه را مسلم داشتیم از آیات قرآنی و غیر آن چون
اکثر از تابعین بر این رفته‌اند و چنین اعتقاد کرده‌اند که بنده مسلوب الاختیار است و الا شرک لازم آید و نخواهند که
که بر بنده شرک لازم آید حسینیه گفت ای ابراهیم چگونه شرک لازم آید حال آنکه الله تعالی قادر است بر قهر بنده و اعلام
او مثلا اگر سلطانی والی گرداند شخصی را در بعضی بلاد و آن والی در آن ظلم کند و غارت کند مسلمانان را و سلطان
متمکن باشد که او آنچه بغیر حق گرفته باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم آید که شرکت او با سلطان
و چون توان گفت که او شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و جمیع دلایل عقلیه را معطل و ضایع میگذاری و نادیده و ناشنیده می‌انگاری که بعضی از
از تابعین چنین اعتقاد کرده‌اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا بدانکه اعتقاد من در انبیا
و اوصیاء ایشان چنان است که جمله معصوم و مطهرند از جمیع معاصی و واجب است که جمیع انبیا و اوصیای ایشان
معصوم باشند از خطا و گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امنای
سر خدا‌اند چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان که از اول موجودات و ابعد مخلوقات از جناب کبریائی است
شوند پس شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و اگر از ایشان افعال شیطان صادر شود طبایع از انقیاد و متابعت
ایشان متنفر گردد پس فایده بعثت که متابعت رعیت است مختل گردد و باید که نبی و وصی اعلم باشد از سایر امت در سیر
و سایر کمالات و از معاصی صوری و معنوی منزه و مبرا باشند و در آبا و امهات ایشان عیبی که سبب قدح فرزند باشد
نباشد و طریق علم به نبوت و ولایت نسبت با اشخاص امت مختلف است بعضی از کمال مناسبت و صفای فطرت محتاج
بمعجزه نشود و لیکن جمهور ناس احتیاج بمعجزه دارند و معجزه امری را گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات و مقارن
دعوی نبوت بوده باشد و بدان ای ابراهیم که کمال نشاء انسانی در علم مبدا و معاد است چنانچه مقتضای دلایل
عقلی و نقلی است و علم معاد حاصل نشود مگر به نقل و اکثر نقلها بواسطه آنکه احتمال تاویل دارد افاده یقین نکند پس عنایت
الهی اقتضا نمود که شخصی باشد معصوم که بر اقوال و افعال او اعتماد بود تا مقصود الهی از قول شارع و مقصود شارع
با علام وصی و نایب او ظاهر گردد ای ابراهیم از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و هرگاه که انبیا و اوصیا
مرتکب معاصی شوند از جمله معاصی کذب بود پس احتمال دارد که هر خبری که نبی و امام گویند دروغ بود پس باقی نماند مرتبت
وثوق و اعتمادی بر قول نبی و امام همچنین ثابت شود عصمت امام بنقل یا بطریق اعجاز نیز و باید که نبی و امام را آبا ۲ باشند
و امهات با
از دنائت و رذالت مثل آنکه حایک و حجام و سرگین کش نباشند و باید که نبی و امام متصف نباشند بصفات ذمیمه مثل کبر و حسد و غلظت
و جهل و بخل و جبن و جنون و بغض بر دنیا و اقبال بر اموال دنیوی و معلول نباشند و ناقص و مبتلا نباشند بمرض و جذام و گنگی و غفلت و ابله

تمم

نباشند و از جمیع نقایص منزه باشند و کذاب و عاصی نباشند و چون اگر کذب قبیح بود و خدا تعالی میفرماید که یا
ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای ابراهیم بدانکه واجب است که افضل و اعلم و ازهد
و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اعبد مردم اهل زمان باشد عقلا و سمعا چرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلا و سمعا چرا که
مفضول محتاج بود به امام دیگر و تسلسل لازم آید و امام باید که از جمیع خلق مستغنی بود در علم و منصوص علیه بود یعنی من عند الله
و من عند الرسول تعیین شده باشد فعلی هذا اگر امامی که رعیت و امت او را نصب کنند و باز او را عزل توانند کرد و امامی که
امت او را نصب کنند و عزل نمایند امامت را نشاید و امام باید که منصوص از خدا و رسول خدا بود تا خلق از متابعت او
گمراه نباشند و امام باید که معصوم بود چرا که غیر معصوم نمی تواند بود که ظالم بود و حضرت پروردگار می فرماید که
لا ینال عهدی الظالمین چون حسنیه سخن به اینجا رسانید لرزه بر هارون الرشید افتاد چرا که او دعوی خلافت کردی
بغیر حق و از این صفات یکی در وی موجود نبود یحیی دریافت و روی با ابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم گویا حیات از تو
مفارقت نموده چرا از کرسی زرین بزیر نیایی و مذهب حسنیه اختیار نکنی چون ابراهیم از اطراف جواب نیافت
شد گفت ای حسنیه چه گویی در این آیت که صریحا در قرآن است که خدا تعالی امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن
انت و زوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
ای حسنیه بلا شک پنهان از آن خوردند و از ستمکاران گشتند حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه نهی نمودن خدا تعالی
مر آدم را نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن باشد که با ارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب آخرت گردند
و نهی تنزیهی آن باشد که با ارتکاب آن فایده و مصلحتی که در آن باشد از خود فایت کرده باشد اما بدان مستحق ملامت دنیا
و عذاب آخرت نباشد پس اگر آدم علیه السلام ترک تناول آن درخت کردی مستحق ثواب زیادتی و الطاف شدی چون نکرد
مستحق عقاب نشد ابراهیم گفت که اگر چنین بودی از ظالمان نبودی و خدا تعالی نمیفرماید که فتکونا من الظالمین
حسنیه گفت ای ابراهیم ظلم وضع شیء بود در غیر موضع خود یعنی نهادن چیزی بود نه در جای خود پس کردن چیزی در جای بایکرد
و نا کردن چیزی در جای کردن وضع شیء در غیر محل خود باشد پس معنی که ترک کنند وضع شیء در غیر موضع باشد
مکروهی شدن و از آن اجتناب ناکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه در حق بوستان گفته ولم تظلم منه شیئا یعنی
از آن میوه که هر سال می آورد هیچ چیز کم نکرد پس معنی من الظالمین این باشد که از آنکسان باشند که حظ نفس خود را
از ثواب کم گردانند ابراهیم گفت ای حسنیه آدم و حوا چرا گفتند که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن
من الخاسرین چون میگویی که ایشان ترک مندوبی کردند گناه نبود حسنیه گفت ای ابراهیم ایشان اعتراف آوردند ظلم بر نفس خود
و بخشش خواستند و آمرزش طلبیدند از خدا و آن دلیل نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان است و فوت منفعت
از ایشان شده و رحمت و غفران طلب کردن عبادتی است که بدان مستحق ثواب خدا تعالی گردند و این دلیل نشود

ایشان گناه کردند و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی من در هر
روزی هفتاد بار استغفار میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعات انبیا و
اوصیا آنست که طاعت بسیار خود را اندک دانند و ایشان ترک اولی را و مندوب را گناه عظیم شمرند و جرم بزرگ بشناسند
اگرچه نزد ایشان هیچ گناهی در وجود نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم و عاصی خوانند پس اعتراف ایشان
بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسنیه چون چنین است آدم
عاصی و غاوی نشاید خواند و خدای تعالی میفرماید که وعصی آدم ربه فغوی حسنیه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر
آیات قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت و صحابه کبار او مأول است و بظاهر حکم آن نتوان کرد بدانکه عصیان مخالفت
است و مخالفت چنانکه در واجبات باشد در مندوبات نیز باشد و در آداب نیز باشد تا مخالفت مندوبات و
آداب مستحق ملامت و عقاب نباشد و غوایت در آیت بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی خیبت و بی بهره ماندن است

بیان آدم

یعنی مخالفت آن کرد که وی را به ترک آن فرمودیم از ثواب آنچه بوی داده بودیم بی بهره ماند و اجر ضایع کرد و غوایت
در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسنیه چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت
بیرون کردند و بزمین فرستادند حسنیه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید
که انی جاعل فی الارض خلیفة و اگر آدم از آن درخت تناول نکردی وی را از بهشت بیرون کردی و بزمین فرستادی
از برای خلافت زمین پس بیرون کردن وی از بهشت و برهنه کردن عقوبت و گناه نباشد زیرا که عقاب
رنجی باشد که بغیری رسانند بر سبیل استحقاق و اهانت و بیرون کردن آدم علیه السلام بنابر مصلحتی بود چنانکه درد
و رنجوری را بحسب مصلحتی میدهند نه بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسنیه چه گوئی در باب نوح علیه السلام
که وی دعا کرد تا خدای تعالی قوم وی را هلاک کرد اند چون خدای تعالی قوم وی را هلاک کرد بغرق طوفان نوح پشیمان
شد از آن دعا کردن و پانصد سال بر آن دعا کردن می گریست بعد از گریه کردن بسیار نام وی را نوح کردند
و پیش از آن نام وی عبد الاعلی بود حسنیه چون این حکایت بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدان این حکایت
برخلاف قرآن است که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم او بعد از نهصد سال غرق شدند
نام وی نوح بود و کذب او ثابت شد اما آنکه گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست اولا آنکه
قوم نوح مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است که شیخ المسلمین دعا کند تا عالم را
طوفان گیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند و اگر کافر بودند نشاید که نوح ندامت خورد بر هلاکت دشمنان خدا و رسول
و خدای تعالی میفرماید در حق او و آدم علیهما السلام که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی
العالمین حسنیه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب باین نوع مزخرفات ثابت نمی شود و من این مجملات را بسیار شنیده ام غرض تو

بر اکثر بنی امیه و اتباع ایشان بلکه انهایی که قبل از ایشان متصدی امر خلافت و امامت شده بودند و بظلم و تعدی ایشان را
از هیچ ممر استحقاق آن نبود و اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می آمد و در مسایل دینی جاهل و از احکام
فرقانی عاجز و غافل بودند و بعضی اوقات جنب امامت خلایق می کردند و باز قطع نماز کرده اظهار جنابت می کردند
و بعضی از اوقات مست و بیهوش امامت کرده و نماز صبح را میکذاردند مثل این افعال که اکر جمیع قبایح ایشان را
تعداد نمائیم موجب ملالت خلایق باشد و چون بعضی از اهل البیت با جمعی اصحاب کبار که بصفت موصوف بودند ایشان را
فضیحت و ملامت می کردند و اکثر خلایق ایشان را سرزنش می نمودند از برای دفع ملامت خود و اتباع خود اینهمه کفر
و زندقه را بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیا را که معصوم و مطهر اند هر یک را بعصیتی و ذلتی و خطائی متهم داشتند
و بظاهر قرآن عمل کرده بر صحت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقل را میزان نقل نهادند و جمیع آیات را بر طبق
احادیث موضوعه تعویل کردند و چون مردم مهارت دفع شبه نداشتند و طلب علم نمی کردند بتقلیدی پا ابل آن
قناعت می کردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا ومیان عقل و رضای خدا و بعضی ترغیب جاه بهوار
حکومت و اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی را بنظر در نیاوردند و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بصد سال یا دویست سال مذاهب وضع کردند و مقلدان بنا دین و ملت بر نشو و نما نهادند و بر طریق انصاف در تتبع
و طلب حق سعی نمودند و بدین قدر قناعت کردند که انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مهتدون
تا حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز می فرماید کنتم انتم واباءکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم قناعت
کردند و از سر انصاف تفحص حق نکردند که مذهب معلم دیگر چیست و چه میکوید تا موازنه کنند میان اقوال و بنظر شافی و عقل کافی طریق
حق اختیار کنند و معهذا هر یکی دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابراهیم که
حق جز یکی نباشد از این مذاهب و دلیل بر این اشارتست از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجية والباقون فی النار یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زود
باشد که امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه یکی از این فرقه ناجی باشد و باقی در آتش و جمعی از اصحاب گفتند که یا
رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند فرمود جمعی که بر آنچه من بر آنم و اهل بیت من بر آنند و باشند و در این اثنا فرمود که مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق و بدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفقند و
جمیع اهل بیت و اصحاب رسول خدا نه معتزله بودند و نه حنفی و نه شافعی و نه حنبلی و نه مالکی بلا شک که فرقه واحده آن طایفه اند
که پیرو رسول خدا و اهل بیت اویند چه اگر در میان اصول معتقد ایشان و میان جمیع مذاهب است و هیچ فرقه از این
در فرقه جزم نمی توانند کرد که ناجی اند الا این طایفه که پیرو اهل بیت اند علیهم السلام بدان ای ابراهیم که مرا از قتل و تهمت
شما باکی نیست و خایف نیستم و بحیات پنج روزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا می کنم

وامروز صریح تر و روشن تر بیان میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر گردد که این که شما می گویید و پیشتر از شما نیز می گفتند
که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و اراده الله تعالی است و بنده را اختیاری نیست میخواهید
که اصلاح قبایح اصحاب ضلالت کنید که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب فدک و ایذا
و آزار حضرت سیدة النساء و ایذا صحابه کبار و زهر دادن جگر گوشه رسول خدا امام حسن علیه السلام و قتل شباب
اهل الجنة امام حسین علیه السلام و اولاد و احفاد و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس از اولاد رسول خدا و محاربات
با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج ابی ذر غفاری و ایذا عبد الله بن مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار
بن یاسر و چندین صحابه کبار و سنگ منجنیق در خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول صلعم کردن و چندین از اولاد و احفاد رسول الله را بقتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم از ایشان
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن قاصر است از تجنب اصحاب کبار و محبان و شیعه اهل بیت رسول و
مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را ملامت میکردند و طعن و تشنیع بر ایشان
میفرمودند و بر افعال قبیح ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تخویف از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی مینمودند
ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و
تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر و بدع ایشان این معتقدات و اعتبار را وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل
خود نیست و جمله فعل الله تعالی است و خدا اینچنین خواست و چنین تقدیر کرده در ازل از این سبب گناه و معصیتها به
انبیا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی ایشان نموده آن
و می نمایید آن گروه را و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است بدلائل عقلی و نقلی و بمقتضای آیت
خدا تعالی حضرت ابراهیم را گفت که من ترا امام مردمان گردانیده ام ابراهیم دعا کرد و گفت که از ذریت من هر که لایق
امامت باشد امام گردان الله تعالی فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است بظالمان
نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی ظلم نمود و ظلم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که این دو ظلم از وی منفی باشد
معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود و بمقتضای این آیت که ان الشرک لظلم عظیم مشرک توبه کننده لایق منصب
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود وی را رافضی خوانید و قتل وی واجب دانید و پیروی معاویه نموده نسبت معاویه را
و خود را به پیروی سنت پیغمبر اسم سنی اشتهار داده اید و جمیع انبیا را در مقام و درجه فساق و فجار می آرید و اگر کسی
بر این اعتقاد نبود تکفیر وی میکنید چون حسینه را آتش محبت مشتعل شده بود و بر مسند فصاحت و بلاغت نشسته
لا ینقطع در مذمت مخالفان دین و عصمت و طهارت اهل البیت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم اقامت و دلیل می نمود هارون و اتباع او را لرزه بر اعضا و جوارح افتاده

جواب حسنیه در مدح خلفا

از قبایح اعمال ناشایسته خود شرمنده شده همگی سرها در زیر افکنده متحیر بودند و علما را قوت نطق و یارای جواب و سؤال
نبود و گفت ای حسنیه عنان اختیار از دست داده مرکب تشنیع و تعرض در میدان وقاحت و قباحت میرانی و
صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر میکنی اگر چه محبت و مودت اهلبیت رسول بر همه کس لازم و متحتم است در نیابت کسی با تو
نزاعی نیست و اما مودت و محبت اصحاب کبار و خلفای عالی مقدار نیز که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجب است
و در خلافت ایشان اجماع امت است خصوصا ابی بکر و عمر بخوابه و ضجیع رسول خدا اند و از اهلبیت و صحابه هیچکس را این مرتبه
حاصل نشده که ایشان را حاصل شده و ایشان در حرم رسول مدفون‌اند حسنیه گفت ای ابراهیم خدا بیزار است از زبان تو
که تو دلیل بر افضلیت ایشان میگوئی که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل و عناد خود و ایشان را اثبات میکنی
ای جاهلترین خلایق ایشان را در حرم رسول خدا چه نسبت بود و به چه واسطه دفن کردند ایشان را در حرم شریف حال آنکه
حضرت پروردگار منع کرده ایشان را و دیگر از خلایق که داخل نشوند در حرم پیغمبر مگر باذن آنحضرت و این نص صریح
است که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای آنهایی که ایمان آورده اید داخل
نشوید در خانه‌های رسول خدا مگر آنکه اذن حاصل کنید و اجازت دهد شما را از برای دخول ای ابراهیم هرگاه که خداوند
جل و علی منع کرده باشد دخول و عبور از آن حرم شریف پس بگو ای ابراهیم که ایشان را که رخصت داد که در آنجا مدفون
باشند اگر در طریق و اخبار شما وارد است که ایشان را بامر الهی یا بوصیت حضرت رسالت پناهی در آن حرم شریف
گذاشته اند بنما و بمن بگو که در کجا واقع شده و اگر گوئی که ورثه رسول صلعم که اهلبیت رسول اند اذن داده اند و از جانب
اهلبیت ماذون و مرخص بودند دروغ گفته باشی چرا که بر جمیع خلایق که در این مجلس عالی حاضر اند ثابت است که
اهل البیت و سایر بنی هاشم خشمت نمودند و شمشیرها برهنه شدند در آن روز که عایشه و عمر خطاب میخواستند که ابی بکر را در حرم
رسول خدا دفن کنند سایر بنی هاشم بر گرد حرم رسول خدا در آمده آغاز حرب و جدال کردند تا آنکه عباس رفت بخدمت
امیر المومنین علیه السلام و گفت یا علی اگر امروز باز نداری بنی هاشم را از این معامله خونها ریخته شود و فتنه خفته بیدار گردد
حضرت امیر خود بیرون آمده بانگ بر بنی هاشم زد و گفت والله که من شمشیر از نیام بیرون برنیاورم و منازعت
نکنم با این طایفه و من مامورم از جانب خدا و رسول که صبر کنم و در خانه صبر قرار گیرم و تحمل ایذاء و جفای ایشان بکنم
تا آنکه حق بر مرکز خود قرار گیرد و هرگاه که حین باشند من ایشان را منع نکنم بلا شک شما کشته شوید و شما اندک مردم اید
صبر کنید و بگذارید که دفن کنند آن ظالم را در این حرم شریف و حال آنکه نخواهند گذاشت ملائکه تعالی آن مرتد
خبیث را و آن مقام شریف بنی هاشم چون از حضرت امیر علیه السلام این حکایت شنیدند دست بداشتند
و هر یک بجای خود برفتند ای ابراهیم مثل این ظلمی که کفر محض است و مخالفت امر الهی و غصب حرم و حضرت رسالت م
بنیادی نقل از فضایل ابی بکر و عمر میشمری ای ابراهیم نه ابی بکر و عمر و حمزه را و دیگران را دعا بود در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم که هر یک از ذریه خود آمده شد کردندی بجد پیغمبر خدا وامر الهی شد که درهای حجره برآورند الا در علی ابن ابیطالب
علیه السلام را و در فضیلت هیچ کس را خلاف نیست و این بر جمیع خلایق ثابت است اگر بیان فضیلت کنی این فضیلت را
بیان کن که علی را ثابت است ابراهیم منفعل شده سر در زیر افکند شافعی گفت ای حسنیه آنچه بما رسیده در اخبار آنست
که عایشه و حفصه آن موضع را مهر خود گرفته بودند و پدران خود را در آنجا دفن کردند حسنیه بخندید و گفت ای ابله
مگر قرآن نخوانده و نشنیده که حضرت پروردگار میفرماید که یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت
اجورهن و این آیه از جمله مخصصات آنحضرت است و آنحضرت مامور بود بانکه قبل از دخول ادای مهر کند و این نص صریح
ایشان را هیچ حقی به پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم نبود و اگر بودی در اخبار و آثار مذکور بودی شافعی نیز منفعل شد ابو یوسف
سر بر آورده گفت ای حسنیه آنچه بما رسیده آن است که عایشه و حفصه آنرا از میراث خود گرفته بودند از ثمنی که ایشان را بود
حسنیه گفت ای ضال مضل چون از برای حضرت سیدة النسا فاطمه زهرا صلوات الله علیها که نور دیده رسول بود
میراث نبود و چون حضرت فاطمه دعوی نمود که فدک حق در ملک منست ابی بکر گفت [illegible] تو بود دلیل
طلب و رسول الله صلی الله علیه واله را میراث نیست و پیغمبر فرموده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما خلفنا فهو صدقة
یعنی ما گروه پیغمبرانیم آنچه از ما بماند صدقه است و هیچ کس دیگر از اصحاب رسول این روایت نکردند مگر
ابی بکر و عایشه و حفصه ای ابو یوسف درین باب سخن بسیار است عقلا و شرعا کفر ابی بکر ثابت میشود الحال بگو که
چون از برای حضرت فاطمه علیها السلام میراث نبود از برای عایشه و حفصه میراث چسان ابو یوسف نیز سر در پیش
افکند حسنیه گفت ای ابو یوسف ازین سخن در گذشتم و مسلم دارم این سخن ترا که عایشه و حفصه حرم رسول را بمیراث خود
گرفته پدران خود را در آنجا دفن کردند و درین مسئله نیز عمل کنم بمذهب تو بدانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
رحلت نمود از دار فنا نه زن در حباله زوجیت وی بودند و یک دختر که حضرت فاطمه علیها السلام و یک عم
آن عباس بود هر گاه آن خانه را قسمت کنیم بمذهب تو که مخالف مذهب رسول و آل البیت است نصف و ربع آنرا
نصف و بکر میرسد بحضرت فاطمه علیها السلام میرسد پس باقی ماند و ثمن از آن یک ثمن بعباس میرسد پس باقی ماند [illegible]
بخش زنان چون آن ثمن را قسمت کنیم در میانه نه زن به دو زن که عایشه و حفصه اند شاید که یک وجب زمین با ایشان
برسد یا نرسد ابو یوسف سر در زیر افکند و هارون الرشید خندیدن آغاز کرده روی بارکان دولت خود کرده گفت ای یاران من ندیدم
من این کنیز محقق و مدقق حسنیه گفت ای بدعتان بی شرم با آنکه عالم اید بر قضایایی که واقع شده و بر ظلمهایی که از ابی بکر و عمر صادر
شده و در آنکه عایشه در حال حیات رسول خدا چند مرتبه مخالفت نمود و فاش کرد سر رسول خدا را باتفاق حفصه و
اگر از روی انصاف سوره تحریم بخوانید بر شما روشن گردد در آنکه عایشه و حفصه در حین حیات رسول خدا منافقه
و کافره بودند و بعد از رسول خدا پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدا دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را .

بظلم

آراسته از خانه بیرون آمد باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان صحابه لشکرها جمع کرده متوجه بصره شد و در آنجا
با امام بحق و خلیفه مطلق خدا محاربه نمود و از راه غدر و عداوتی که در حال حیات با رسول و اهل البیت داشت
حکم الهی را معطل گذاشت و نادیده و ناشنیده انگاشت چنانچه خدا تعالی میفرماید وقرن فی بیوتکن
ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة واتین الزکوة واطعن الله ورسوله
و همچنین میفرماید یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک
علی الله یسیرا جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفق اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که یا علی
حربک حربی و سلمک سلمی آن کافره ملعونه و آن منافقه مطعونه و آن عدو خدا و رسول با علی ابن ابیطالب
علیه السلام محاربت بی سببی بی جهتی نمود و چندین هزار خلق بقتل رسانید ای ابراهیم و ای ابو یوسف ابی بکر و
عمر مرتکب امر خلافت شدند باتفاق چند فاسق که از منافقان صحابه بودند و بزعم شما امام بودند و علی ابن
ابیطالب وصی رسول و خلیفه و برادر آنحضرت بود و امام جمیع خلایق بود از جن و انس بحکم الهی و نص حضرت
رسالت پناهی و اجماع امت است در امامت و خلافت وی غایت مافی الباب که شما مخالفان آنحضرت را
خلیفه چهارم میدانید و اعلم و اشجع و اتقی و اورع و اقرب برسول و اسخی و ازکی اعتقاد دارید و خدا تعالی بر عصمت
و طهارت وی گواهی داده در آیت تطهیر اما در باب کفر و نفاق دیگران اجماع جمیع اهل البیت است و
اتفاق صحابه کبار و خیار که رسول خدا در فضایل ایشان مبالغت بسیار فرموده بزعم شما که مخالف اند مثل سلمان
و ابی ذر و مقداد و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و خالد بن سعید العاص و ابی بن کعب و جابر انصاری و سعد عباده
و قیس بن سعد و مالک اشتر نخعی و ابو ایوب انصاری و محمد ابی بکر و باقی دیگر که سخن ایشان در دین سند است
و همچنین بعضی از امت که پیرو اهلبیت اند متفق اند در آنکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند در حال حیات رسول خدا و بعد از
وفات رسول خدا کافر شدند و کافر از دنیا رفتند پس ای ابراهیم علی ابن ابیطالب علیه السلام که باتفاق موافق و مخالف خلیفه خدا
و وصی رسول و امام خلایق بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول خود را آراسته بیرون آید و لشکر کشیده با امام
بحق محاربت نماید باتفاق جمیع اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت ای حسینه شرمی دار اگر کسی در خواب
بیند که قدم رسول خدا صلعم بخانه وی رسیده آنکس را امید مغفرت است و دیگر آنکه رسول خدا صلعم فرمود که هر که مس جلد من
کرده باشد آتش دوزخ بر وی حرام گردد عایشه و حفصه که سالهای دراز همخوابه و همدم و مدخوله رسول خدا بوده باشند
چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند ابدا حسینه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم بودن و ملازمت و [illegible]
رسول خدا ای محلی موجب غفران و خلاصی از نیران خواهد بود کسی را که بدل و زبان با او ایمان آورده باشد و برسول و اهل البیت
وی منافق نبود و کسی که کفر و نفاق را جمع کرده بعد از رسول صلعم با اهل البیت او این فضیحت بکند ای ابراهیم نوح علیه السلام

بیان عایشه

شیخ المرسلین بود و پیغمبر اولو العزم و لوط علیه السلام پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار زنان ایشان منافقه
بودند و این هر دو زن پیغمبران [illegible] داشتند و عایشه و حفصه از رسول خدا فرزند نداشتند و زن نوح را واعله
نام بود و زن لوط را واهله و والعه و اهله نیز گفته‌اند و از ایشان زنا و فجور واقع نشده با نفاق و گناه ایشان همین بود
که اسرار شوهران خود را فاش کردند و قوم را خبر دادندی از اسرار ایشان و حضرت پروردگار میفرماید در قرآن مجید
ضرب الله مثلاً للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً
وقیل ادخلا النار مع الداخلین و مضمون و مدلول این آیت کریمه اینست که زن نوح و زن لوط که در تحت زوجیت این
دو بنده صالح بودند و لیکن از ایشان خیانت بظهور رسیده و خدای تعالی بطریق تمثیل میفرماید که این دو پیغمبر بزرگوار
بفریاد ایشان نرسیدند و شفاعت ایشان نکنند و نگویند ایشان را یعنی آن دو زن را که در دوزخ داخل شوید با همه در
دوزخ داخل میشوند یعنی مثل کافران دیگر ای ابراهیم با این مزخرفات و مهملات را امر نبوت و امامت و خلافت را ضایع
نتوانی گذاشت این فضایح و قبایح از زن نوح و زن لوط کجا واقع شد که بعد از پیغمبر خدا او را با لشکر بر شتر سوار شوند
و لشکرها جمع کنند و با وصی رسول خدا و برادر و ابن عم وی بی سببی محاربه نمایند و چندین هزار مؤمن و منافق کشته شوند و بعد از آن
پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدا دفن کنند و بعد از آن بر اشتر سوار شود در حالت [illegible]
بعضی از منافقان بنی امیه صندوق امام حسن علیه السلام را تیرباران کنند و نگذارند که نور دیده رسول خدا را در خانه
جدش دفن کنند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که تجملت تبغلت و ان عشت تفیلت لک التسع من
الثمن فی الکل تصرفت یعنی بر شتر سوار شدی و با امام بحق و ولی خدای بمطلق محاربه کردی و بر اشتر سوار شدی و فرزند رسول
خدا را تیرباران کردی و اگر زنده می بودی بر فیل هم سوار میشدی و ترا میانه نه زن تسعی از ثمن میرسید و در حق جمیع
ایشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی ای ابراهیم هر که در کفر عایشه مضایقه کند بلا شک اقرار بخدا و رسول و قیامت
و حشر نکرده باشد و اعتقاد به بهشت و دوزخ و وعده و وعید ندارد و در کفر آنکس نیز هیچ شک نبود و در آنکه
در حین حیات رسول خدا ای از ایشان راضی نبود هیچ دغدغه نیست و این آیت صریح است و شاهد است بر این یعنی
که عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی اگر تو ایشان را طلاق دهی من ترا به بدل ایشان
بهتر از ایشان دهم ای ابراهیم چون بر حقیقت احوال عایشه غازیه اطلاع یافتی دانستی که مدفون بودن ابی بکر
و عمر در حرم رسول خدا محض ظلم و عناد و کفر و فساد است در دین دیگر بیار آنچه داری ابراهیم گفت
ای حسنیه حضرت خداوند جل جلاله در آیت غار ابی بکر را صاحب رسول خوانده و او را از آن فضایل
بسیار حاصل است حسنیه گفت بخدا که ابی بکر را از آیت غار هیچ فضیلتی حاصل نیست بلکه از ظاهر آن
آیت فضیحت ایمان وی بر رسول ثابت است بیان فرمای ای ابراهیم آن فضایل که ابراهیم گفت که کلام مجید با هم جمع کرده

بیان یار غار

الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها اول آنکه همراهی یعنی یار رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که اگر کسی را پیغمبر از روی دوستی داشتی آنکس را بردی تا انیس و جلیس بهی تو دی فضیلت دوم آنکه خدا تعالی
وی را صاحب رسول صلی الله علیه وآله خوانده سوم آنکه خدا و رسول او را محزون نتوانستند دید از برای رفع حزن
وی گفتند ولا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم آنکه ان الله معنا بلفظ جمع گفت که یعنی خدای با ماست
پس معنیش این بود که خدای با رسول و ابی بکر است حسینه این کمال فضایل است که از یک آیت ابی بکر را حاصل است
چگونه درین فضایل حسینه تخجند و گفت ای ابراهیم جواب این بشنو آنکه فضیلت نیست که دین باحسنهم عوام می تو(ان)ند
و آنهایی که ایشان را دیده بصیرت بود و عقل کامل درین فضایل از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت نگویند و بر
معصومان این خاندان مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان کردی که رسول خدا ابی بکر را برای آن با خود برد که او را بیشتر
دوست میداشت این غلط است یعنی و آنهایی که این اعتقاد کرده اند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول آمد و گفت
که کفار امشب بقصد قتل تو خواهند آمد باید که امر کنی امشب از اصحاب تو از خانه بیرون نیایند و امر الهی چنان است که
علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر با جان برابر است بر جای خود بخوابانی که کسی که جان خود را از برای تو فدا می کند
اوست و خود متوجه سوی بغلان غار باشی ابیطاحید که مشهور است چون شب نزدیک شد رسول خدا اصحاب را طلبیده
امر کرد که امشب از اصحاب و احباب من هیچکس باید که از خانه بیرون نیاید که خدای را درین باب مصلحتی است همه در
خانه ها شدند بامر آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن برادر خود را طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ
یافته که تو بجای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ و مصئون بوده از شهر مکه فرار نمایم در بغلان غار بروم این سخن
اصلا بر حضرت امیر گران نیامد و از روی محبت و اخلاص گفت که هزار جان من فدای حکم الهی و نفس رسول با وجود صغر
سن خایف و هراسان نشد رسول خدا او را در بغل گرفت و روی او را بوسیده گریه بسیار کرد و گفت یا علی ترا بخدا
سپردم و وی را بجای خود بخوابانید و برفت چون پاره راه برفت دید که شخصی در برابر حضرت می آید حضرت توقف
فرمود چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است گفت ای ابی بکر نه من حکم خدا را بشما رسانیدم و گفتم که از خانه ها
خود بیرون نیائید چرا مخالفت حکم الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو خایف و هراسان بود نتوانستم که در خانه
قرار گیرم پیغمبر صلی الله علیه وآله متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی بود که کسی را با خود بغار برد در ساعت جبرئیل در رسید
و گفت یا رسول الله بخدائی که اگر او را بگذاری کفار او را گرفته از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر صلی الله
علیه وآله بالضرورة او را با خود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابی بکر مخالف حکم خدا و رسول نمود و از
خانه بیرون آمد این نوع که من بیان کردم اجماع امت است که پیغمبر صلعم بالضرورة او را برد که مبادا بسبب کفار فتد و این

بوجب

موجب رسوائی خدا شود و دیگر بدان ای ابراهیم حضرت پروردگار از نفاق ابی بکر و یارانش رسول را خبر
داده بود از آنچه بعد از رسول از ایشان واقع شدنی بود نسبت باهل البیت علیهم السلام و چون پیغمبر صلی الله علیه
و آله از زوال آن نبود ضرورتا او را بخود برد و آیت یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و چندین آیت دیگر در باب
نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستغنی بود از جلیس و انیس و انس او بحضرت پروردگار
بود و جبرئیل علیه السلام انیس و جلیس وی بود و جنود لم تروها شاهد این حال است ای ابراهیم آنکه گفتی که خدا
وی را صاحب رسول خوانده بدانکه بمجرد صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ دفع ضرری
از رسول صلی الله علیه و آله نتوانست کرد الا اینکه از دیگران در قصص و تواریخ مذکور است از وی نیز بودی و دیگر در
قرآن صریح واقع شده که کافر با مؤمن صحبت می باشد و کافر را صاحب مؤمن خوانده چنانکه میفرماید که قال له صاحبه
وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب من نطفة ثم سواک رجلا و همچنین در سوره سبا مذکور است
که ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید و جای دیگر می فرماید اولم یتفکروا
ما بصاحبکم من جنة ازین قبیل در قرآن بسیار است عجب است از شما ای ابراهیم که از برای مشرکان نیز اقامت دلیل از
فضیلت نکنید اگرچه ابی بکر نیز یکی از مشرکان بود باطنا دیگر آنکه زن نوح کافره بود و صاحبه نوح بود و همچنین زن لوط کافره
بود و او را با لوط صحبت بود و خر را نیز صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثل شده که یقال لصاحب الحمار یعنی مصاحب
است خر و سگ اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود و در غار پس ابی بکر را ازین چه حاصل شده باشد که او ولی بر از افاق
تکلیفا و اجبارا با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت سیوم لا تحزن را شمردی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از
غایت شفقت و مهربانی گفت غمگین مباش ای ابراهیم حزن ابی بکر در آنحال که با رسول بود از غایت خوف و بددلی
طاعت بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نمی گفت ای ابراهیم اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت
رسالت او را از طاعت منع کرده باشد و از خوف منع فرموده نعوذ بالله من هذا الاعتقاد که پیغمبر کسی را
از طاعت منع کند پس اگر حزن او معصیت بود و خوف و بیم از سستی اعتقاد و عدم ایمان بخدا و رسول بود
پس او را معصیت ازین همراهی چه فضیلت حاصل بوده باشد و لا تحزن او را چه نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر صلی الله علیه
و سلم طالب طاعت است نه معصیت و مانع از نهی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر
دال است بر قلت صبر او و عدم رضای او بصحبت رسول صلی الله علیه و آله و ثابت است که او را اعتماد
بر قول رسول اصلا نبود چرا که محمل رفتن بجانب رسول صلی الله علیه و سلم او را اعلام کرد که من
بحکم الهی متوجه این غار شده ام و ما محروس و محفوظ خواهیم بود از شر اعدا و از اعدای کفار
الهی و ضرری بما نخواهد رسید و دیگر بقول شما که میگوئید که ابی بکر انیس و جلیس رسول بود و پیغمبر او را از غایت محبت

مباحثه غار

بغار بردم پس چون بود که ابی بکر مرحوم است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به استخلاص بحکم الهی بغار رفت که آن همه جزع
و فزع می‌نمود نزدیک بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسوا کند تا آنکه پیغمبر منع فرمود از جزع نمودن و فریاد کردن این بود
که کفار مطلع شوند غایتش آنکه امر الهی بود و خدا تعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابی بکر با پیغمبر صلی الله
علیه و آله ایمان بودی خدا آنکه اشتی که مار برپای او زند و خدا تعالی او را نگاه داشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نگاه
داشت از کفار با آنکه آمدند جمع کثیری و مکر بر کرد غار گردیدند و علامت پای آنحضرت را بدر غار رسانیدند با وجود این
خدا تعالی او را نگاه داشت از شر عادی ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که رسول با ابی بکر گفت که ان الله معنا یعنی خدا
با ماست و حافظ و ناصر ماست چون بلفظ جمع واقع شد مدعای تو که خدای با ابی بکر است جواب اول آنکه لفظ جمع
برای تعظیم رسول است و غرض رسول آن بود که خدای حافظ و ناصر من است و بر تقدیری که شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن صریح فرموده که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا
خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم ای ابراهیم که خدای تعالی
میفرماید که نباشند از راه روندگان سه کس مگر آنکه چهارم ایشان خدا تعالی است و نیست پنج کس مگر آنکه خدای تعالی
ششم ایشان است و نه کمتر ازین و نه بیشتر الا که خدای تعالی با ایشان است و این آیت شامل حال جمیع کفار و یهود
و ترسا و مؤمن و منافق و غیرهم است پس ابی بکر را ازین حاصل و محابا و را چه نتیجه ای ابراهیم و بدانکه مسجد رسول
هزار مرتبه از غار بهتر است و جمع میشوند با رسول در مسجد مؤمن و منافق و کفار و همچنین جمع شدند در سفینه
نبی سلیمان و بهیمه ای ابراهیم مثلا شخصی را حیوانی باشد مثل اسب و یا شتر یا حمار و از خوف حرامیان
و دزدان پناه بخانه یا بوادی برد و گوید که خدای با ماست و ما را نگاه دارد درین منزل یا درین وادی یعنی مراد حیوانی
که با من است اما آن حیوان را چه فضیلت حاصل شود ازین سخن چون حسینه سخن بدینجا رسانید هارون بسیار بخندید با آنکه
او را تعصب بسیار بود با اهل بیت لیکن در مقام عداوت و نفاق بوده و خدای تعالی او را حسینه چنان مهربان
کرده بود که اگر از طعن مردمان نبودی با وجود منصب سلطنت و خلافت و تجبر و تکبر مانع نشدی برخاستی و گرد حسینه
گردیدی دیگر مرتبه حسینه گفت ای ابراهیم متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیت غار بسیار است و از همه سواتر دلیل
تعلیق بی بهره بودن ابی بکر از ایمان این آیت است که فانزل الله سکینته علیه این خود راجع بحضرت رسالت پناه است
ضمیر واحد مذکر مجرور و این دال است بر آنکه انزال سکینه بر ابو بکر نشد و ازین بی نصیب است و اگر بر او انزال سکینه شده
بودی فانزل الله سکینته علیهما بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر مجرور ضمیر تثنیه مذکر مجرور متصل بایستی و اسد که این دال است
بر کفر و عدم ایمان ابی بکر جهت آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت رسالت پناهی انزال سکینه نمود
اول درین آیت که گذشت در غار و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند و ابی بکر و عمر و عثمان
و اکثری از صحابه گریختند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را درمیان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مقداد

ونه کس دیگر از احبای رسول و مومنان که صحابه کرام بوده‌اند و در ملازمت امیر المومنین ع پای همت و مردانگی در میدان قتال
و جدال محکم کرده بودند و از سر و جان گذشته در همه غزوات بتقدیم رسانیده‌اند حضرت الله تعالی در حق ایشان فرموده
که لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و همچنین در جای دیگر میفرماید که فانزل الله سکینته علی رسوله و علی
المومنین و انزل جنودا لم تروها خروج ابی بکر از سکینه خروج و لیست از ایمان و شما ازین غافل شده ابلهی برام
چو او در روز حنین و غیر آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مومنان همراه بودند انزال سکینه بر رسول و بر مومنان شد
و در غار چون غیر ابی بکر دیگری همراه نبود نه مومنان فرمود که فانزل الله سکینته علیه و ابی بکر را ذکر نفرمود و مطلقا
و اگر ابی بکر را فی الحقیقه ایمان بودی بخدا و رسول ع بایستی که بجای ضمیر مفرد ضمیر تثنیه بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم
چون حزن و تزلزل وی در غار خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکینه مفهوم آن پس او را از آیه غار هیچ نصیبی
نباشد بلکه عدم ایمان او ثابت است ای ابراهیم این نوع فضیلتی منقبتی را ذکر سکینه که اکنون ثابت می شود و دیگر فضائلی که نقل
میکنید مثل این است و این نوع مزخرفات را در رشته کشیده و لباس فضائل در نظر اهل عالم جلوه میدهید و احادیث
موضوعه را در زمان خلافت انداخته‌اید و افضلیت جمیع فساق و فجار بلکه اشد کفار بر معصومان خاندان نبوت ثابت میکنید
و علی ابن ابیطالب ع که جان فدای رسول صلی الله علیه و آله کرده بود و بجای آنحضرت خوابیده که کفار ویرا بجای رسول بقتل
رسانند و حضرت پروردگار مباهات کرده باشد بجمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه من هر یکی را از شما برادری داده‌ام هیچ یک
از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر کند گویند که هیچ یک از ملائکه جواب نگفتند امر الهی شد که بروید و به بینید علی ابیطالب را
که جان خود فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه ملا اعلی گروه گروه بامر رب عزت فرود می‌آمدند و زیارت حضرت امیر ع
میکردند و صلوات بروی فرستاده دعا میکردند و امر الهی نافذ شد که جبرئیل و میکائیل یکی بربالای سر دیگری در پایین وی ساکن
شوند و حفظ آنحضرت نمایند از شر کفار و شنیدی ای ابراهیم از عبد الله عباس مرویست که گفته همچنانکه اسمعیل ع تسلیم ذبح خلیل ع
شد با وجود مرتبه نبوت و خلت و اسمعیل سالم است که جریمه از وی واقع نشده که مستحق قتل گردد و امیر المومنین ع شمشیر مشرکان شدید
و النهایه کافران بدین بودند و همیشه در مقام قتل حضرت محمد مصطفی صلعم بودند و عداوت ایشان با حضرت امیر علیه السلام
بیشتر بود و حضرت علی ع جان فشانی نمود بجان خود جان رسول را حمایت کرد و این آیت در آن شب در حق علی علیه السلام
نازل شد که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله الی آخره این در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر
شما مکتوب چرا اظهار این نمیکنید و این فضایل را بیان و عیان نمی‌سازید و چون در شب غار امیر المومنین ع بر جای پیغمبر ع
بود و جان فدای او کرد و بجان حمایت وی کرده و در فراش او خلیفه و قایم مقام او بود و بعد از رفتن
رسول صلی الله علیه و آله از غار بجانب مدینه خلیفه و قایم مقام بر سر اهل و عیال آنحضرت او بود و جمعی کثیر را از اهل حرم و اسباب

ایشان وشتر و گوسفندان تنها از مکه معظمه بیرون آورده بمدینه رسانید و گروهی که برده اند کفار بعد بقتل وی و غارت بر سر ایشان
می‌مند و هیچکس را یارای آن نبود که رشته‌ای از ایشان ببرد و همه را بصحت و سلامت بمدینه برسول خدا رسانید اگر کسی مهاجر گویند
برین خصال و فضایل مهاجر توان گفت پس چون علی علیه السلام در فراش رسول صلی الله علیه وآله قایم مقام او بود و در رسانیدن
اهل و عیال او و در رسانیدن ایشان بمدینه قایم مقام او بود و در رسانیدن سوره برائت بکفار بحکم الهی قایم مقام او بود و خلیفه
بعد از رسول خلیفه و قایم مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابوبکر با رسول خدا در غار بود و با آنحضرت بمدینه توجه نمود صحیح نیست
که گویند که او مهاجر است جهة آنکه الله تعالی فرموده که ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه
الموت فقد وقع اجره علی الله ای ابراهیم بدانکه هجرت رسول صلعم بحضرت الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بحضرت
رسول اما هر کسی که هجرت کند برسول صلعم باید که هجرت او بعد از هجرت رسول صلعم بود و چون ابوبکر با رسول خدا از مکه بیرون
رفت جایز نیست که شریک رسول الله بود در هجرت او با الله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر او بود و ملازم و متعبد بود برسول خدا
و رسول بی واسطه بود در میان الله تعالی و رسول متعبد بود با الله تعالی بی واسطه و چون ابی بکر متعبد بود برسول خدا این جایز
نیست که شریک رسول بوده باشد در هجرت و هجرت برسول متحقق نمی‌شود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی قبل از وی
هجرت نموده با او صادق نیست که گویند او مهاجر است حسنیه چون سخن بدینجا رسانید هارون یحیی را طلب کرد و گفت
ای یحیی حسنیه هیچ تقصیر نکرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عمم ای یحیی اگر حسنیه بر طریق ما بودی هر آینه وی را بنکاح
خود در آوردمی یحیی گفت یا امیر او بهر طریق که باشد در حق وی انعام و اکرام از فرایض است بعد از آن هارون بانگ
بر ابراهیم زد که ای ابراهیم حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون و مدلول آیت غار بر من ظاهر شد چگویی در باب کلام الله
و حدوث و قدم آن میخواهیم که حقیقت آن مسئله نیز بر من روشن گردد ابراهیم از شرمندگی یارای حرف زدن
نداشت یحیی گفت ای ابراهیم چرا نگویی که کلام خدا قدیم است یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما چنان است که کلام خدا قدیم است
و کلام او نیز قدیم است چرا که کلام غیر حروف و صوت است و کلام صفت خدا است و قایم است بذات خدا و صفات
وی قدیم اند و این حروف مکتوب که در مصاحف است دال است بر کلام خدا و اعتقاد ما چنان است که خدای تعالی قبل از خلق
مخلوقات آمر بود و ناهی چون ابراهیم سخن بدینجا رسانید هارون روی از وی بگردانید و هارون در اصل معتزلی بود و برا خوش نیامد
و گفت ای حسنیه چگویی در این باب حسنیه گفت ای ابراهیم ترسایان سه قدیم ثابت کردند خدای تعالی جل جلاله عم نواله واعظم شانه
سرزنش و تکفیر کرد ایشان را که با شما شریک اند در بعد تا آنجا که فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة
و از این سه قدیم یکی اقنوم الاب و یکی اقنوم الابن و یکی اقنوم روح القدس مراد از اول خدا را خواستند و از دوم عیسی را و از سوم
جبرئیل را و گفتند که گر سه قدیم نباشد نقصان خدا بود و شما که اشاعره اید هشت قدیم ثابت کردید ذات و قدرت و علم و حیات
و ارادت و ادراک و کلام و سمع و بصر این جمله را قدیم دانید و سه مرتبه کفر شما ثابت است بحکم صریح قرآنی و شش مرتبه از مراتب

کفر قدم بالاتر نهاده اید انتهی
ای ابراهیم سخت نادانی که کلام خدا قدیم بود چرا که کلام خدا از زبان اهل البیت علیهم السلام آمده و جمیع علما
این حروف و اصوات منظوم است که مکتوبست در مصاحف و اعتقاد ما چنانست که خدای تعالی قادرست که ایجاد حروف و اصوات
منظومه کند در جسمی از اجسام و ذات خدا را باین اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود بایستی که مرتب بود
و بعضی مقدم و بعضی موخر و هرچه در وی تقدیم و تاخیر باشد هرآینه حادث باشد و دیگر آنکه اوامر و نواهی و اخبار الله تعالی
حادث است از برای آنکه محال است معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر قرآن معجزه محمدست و محمد
حادث است چگونه تواند بود که معجزه وی قدیم بود و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین است آنهم غلط بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابت
است و بدیهیست که کتابت محدث است و اگر گویند حروف و صوت است آنهم محال است که حروف و صوت قدیم باشد
زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و مؤخرست و بعضی سابق و بعضی لاحق هر یکی بزمان متناهی و محصور و هرچه چنین باشد قدیم نباشد
و اگر گویند قدیم آن معانی است که از مکتوب و از حروف و صوت مستفاد و مفهوم میشود آن معانی یا امرست یا نهی
یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفتیم محالست معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از
چیزی بچیزی فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید که فلیاتوا بحدیث مثله و مراد از حدیث قرآنست
و حدیث در مقابل قدیم است و هرچه حدیث باشد قدیم نتواند بود و همچنین خدای تعالی میفرماید که ما یاتیهم من ذکر من ربهم
محدث و مراد از ذکر قرآنست بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و محدث در برابر قدیم است و اگر قرآن
قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و فساق و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند و دیگر آنکه گفتی که خدای تعالی
قبل از مخلوقات آمر بود و نهی میکرد که یا ایها الذین امنوا و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی اتق الله و یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم ای ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها نشسته باشد و گوید که ای سالم بیا و ای غانم برو
و ای قابل برخیز و ای مقبول بنشین و شخصی از وی پرسد که کرا میخوانی و با که سخن میگویی گوید که من در خاطر دارم که بعد از سی سال غلامی
چند بخرم و ایشان را سالم و غانم و قابل و مقبول نام خواهم کرد و ایشان را میطلبم و با ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چنین کسی را
که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهد کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که
افعال سفها و مجانین را بخدا نسبت کنند که بواسطه مدعای چند که شما را باشد چون حسنیه سخن بدینجا
رسانید هارون بفرمود که طبق زر بیاوردند و بر سر حسنیه نثار کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان
مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنیه را تحسین نمودند و اکثر از سلاطین زمان که از اطراف و اکناف
عالم در دار الخلافت جمع آمده متوجه مناظره حسنیه بودند و اکثر را داغ محبت اهل البیت بر جبین بود و حقیت
اهل البیت بر ایشان ثابت شد غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خود نمی توانستند کرد
جمله حسنیه را دعا کردند و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت و تقریر پاکیزه او متحیر مانده بودند و اکثر علمای اشاعره از شرمندگی

سرها در زیر افکنده بودند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل نشسته بود که ناگاه جهنبه گفت ای ابراهیم تو امروز
اعلم و افضل این عصر و زمانی و من کنیز بیکس و بی اعتبار که مرا از میانه کفار گرفته باسیری آورده اند و این
خواجه من که درین مجلس شریف حاضر است مرا بچند درهم نا سره خریده شعار فرخنده آثار اهل اسلام تعلیم و مرا بدین بوده
مشرف اسلام ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود را حاصل کردم و دیده بصیرت را گشودم و ائمه را بخود
شناختم و معرفت حاصل کردم مرا شبه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل شر و امتحان از تو سؤال
میکنم باین که مشکلات مرا از نفس من زایل گردانی تا واجب شود که مدح تو گویم بانچه مقدور باشد و دانم که از سوال
این مبتدی نواز دلیران اسوار نی و بعد الیوم در ملازمت تو عمر بگذرانم بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر متولد شود
نه جهود است و نه ترسا و نه مسلم است و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پدران و مادران و معلمان و استادان او را مسلمان
یا کافر یا جهود یا ترسا یا مومن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه و بدان ای ابراهیم که هر که را اعتقاد باطل بود
یکی ازین دو حال بیرون نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کنند و بران محکم باشند تا روز مردن دوم آنکه داند که اعتقاد
باطل است و تلبیس کند و حق را بپوشاند و مردم را بدان فریفته کند و این هر دو صفت در دوزخ باشند و امروز آنچه از تو
سوال میکنم بی مداهنه با من بگویی و بدانکه من بتوفیق خدا درین عمر قرآن امام خود بیقینم آنچنانکه گفتم و صراط و حوض را بتحقیق
دانسته ام و اهل بهشت و دوزخ را و اهل حق و باطل را شناخته ام فاما بواسطه اختلافی چند که در میانه امت واقع است نفس
من در آن متردد است که عقل یکبار راه بجایی میبرد و نقل آنرا بجای دیگر می برد بتحقیق آنرا متصدی شده و مسئله
ترا جواب گفتم و عاجز شدم توقع دارم که این شبهه چند که مرا در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل گردد ای ابراهیم
بعد از معرفت الله و معرفت الرسول و معرفت الائمه بنای مسلمانی بر صوم و صلوة و خمس و زکوة و حج و جهاد بدان ای
ابراهیم که مرا معرفت صوم و صلوة حاصل است بر حسب المقدور بتقدیم میرسانم و امیدوارم که بدولت خلیفه زمان مرا مکنت و
استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال خود بارباب استحقاق رسانم و بعد از آن بتوفیق الله تعالی طریق و تحقیق کعبه معظم را
طی کرده شرایط مناسک حج بجا آورم و جهاد که رکنی از عبادت است الحال بر من واجب شده که بدولت خلیفه زمان با
کسیکه قصد دین من کنند با وی جهاد کنم و بدانکه جهاد به تیغ دشمنان بر زنان واجب نیست اما بسنان لسان و تیغ زبان
جایز است ای ابراهیم بدانکه جمله مشقتها که متحمل آن شده ام مثل رفتن بمکه معظمه و قطع بعد مسافت آن و دادن آن زکوة بفقرا
و مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و وضو ساختن در سرماهای سخت و نماز گزاردن و وسوسه ها در نماز کردن و اینهمه تکلیف
بر خود واجب کرده ام احوال آن باشد که ماهیت و حقیقت ایمان را بشناسم و طریق فرمانبرداری را بدانم و عالم نباشم که راست می گوید
در و علو کیست و خانه خدا را که بتحقیق وجود پیغمبر است نشناسیم و وحی که بر و نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت و
امامت کوی او ایمان نیاریم چرا که اینهمه زحمت بیفایده کشیم و چه لذت درین عملها و چه فایده درین مشقتها تصور کنیم و حال آنکه

حاصله

و حال آنکه آنهایی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت کرده‌اند و تکلف ورزیده‌اند و چندین خونها بناحق
ریختند و غصب اموال نمودند و با اهل البیت پیغمبر خود آن جفاها کردند و این ایذاها رسانیدند که بر جمیع خلایق ظاهر است
و مخالفت خدا و رسول آن نمودند کافر شدند هرچند شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج و جهاد بجای آوردند و ضرورتا
اظهار اسلام می نمودند و الحال ایشان را امام و پیشوا و خلیفه و خلیفه رسول میگویید من این مخلفات را نیز دانم و این معتقدات را
کی آید و روز نزدیک بدنامی کند نشناسم هرآنکه خدای اول بر دانایان کرد که چرا نیاموزانید چون امروز تو مسئولی
اهل یمن و اعلم جمیع مردمانی بزعم علمای سنت و جماعت با من بگوی که آنانکه از برای جاه و اعتبار دنیا یا از
تعصب و عناد و بغض و عداوت طریق حق را پوشانیدند و مخالفت خدا و رسول نمودند در لعنت خدا باشند یا نه و لعنت
کردن بر ایشان واجب باشد یا نه ابراهیم سر در زیر افکنده و جمیع خلایق در هارون می نگریستند و هارون نیز سر در زیر افکنده
دیگر باره حسنیه گفت ای ابراهیم بگو که هیچ یک از آدمیان به تحقیق احدیت رسند و اگر رسند از راه هدایت و عطای
خدای تعالی است یا از راه کسب حاصل کردن یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نمی گفت حسنیه گفت ای ابراهیم
با من بگوی که مرا مشکلی در دین باشد کجا بروم و از که تحقیق نمایم امروز درین مجلس بهشت آیین اکثر علمای عراق و شام
و مصر و مکه و یثرب حاضراند و هیچ کس جواب من نمیگویند گویند ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود و نزدیک ابراهیم نشسته
بود و قاضی بغداد بود سر برآورد که ای حسنیه سوال تو نه بر سبیل تحقیق است بلکه از روی طعن است و تشنیع و تعرض است
از هر چه میخواهی سوال کن حسنیه گفت بدانید که بسیاری از احادیث شنیده‌ام و تفاسیر مطالعه کرده‌ام که نقل از امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان و ابوذر و مقداد بوده و در نزد بعضی مردمان
بر خلاف آن میگویند و شما نیز مخالفت ایشان مینمایید و آنها را باطل میدانید و هر که بران عمل نماید تکفیر میکنید و اکثر نقلهای شما
از معاویه و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است و مدرسه که در دست مردمان حق است و باطل است
درست است و دروغ است و ناسخ است و منسوخ است و خاص است و عام است و محکم است و متشابه است و حفظ
هست و وهم است و ازین گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است با من بگویید که ازین دو گروه کدام یک دروغ
گفتند و بر پیغمبر افترا کردند و احادیث موضوعه بر زبان خلایق انداختند و قرآن را موافق حدیث موضوعه ساخته تاویل نمودند
حال آنکه صاحب شریعت پیغمبر ما که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست گفتند آنان که چه کسانند فرمود که اول
مردی است منافق که اظهار میکند ایمان را و تن بمسلمانی داده و از خدای نمی ترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت
بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که منافق است و بعمدا دروغ میگوید بر پیغمبر خدا لیکن از وی قبول نکنند و سخن او را باور ندارند
ولیکن مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را
از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را ندانند که بر نفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت پروردگار می فرماید

وصفت میکند منافقان را که اذا رایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم یعنی چون ببینی یا محمد ایشان را
یعنی منافقان را عجب آید ترا غلیظی جسمهای ایشان و اگر سخن گویند گوش کنی سخنهای ایشان را پس چون پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنید سخنهای ایشان را و دیگران چون نشناسند پس ای ابراهیم چون ایشان را نشناختند و قبول کردند سخنهای
ایشان را و ایشان را بر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را با ایشان گذاشتند و بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان
دنیااند الا کسی که خدای نگاه دارد او را پس این بود یک قسم از چهار که گذشت قسم دوم از آنها که حدیث بر [illegible]
مردی که سخنی از رسول خدا شنیده باشد و یاد گرفته پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نقصان و غلط از غیر معصوم
متصور است پس آن شخص عمداً دروغ بر پیغمبر خدا نگفته و آن حدیث غلط در دست اوست می گوید و بدان عمل میکند
و آنرا روایت می کند و میگوید که من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان میدانستندی که آن غلط است
از وی قبول نکردندی و اگر آن راوی نیز دانستی که آن غلط است هر آینه آنرا روایت نکردی بدان ای ابراهیم
که سوم از آنها که حدیث روایت کردندی مردی باشد از ایشان که سخنی از رسول خدا شنیده باشد که از چیزی اول
نهی کرد و بعد از آن امر کرد بآن و او حاضر نبود پس شنیده و یاد گرفته منسوخ را و نشنیده ناسخ را پس اگر آن
شخص میدانستی که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکردندی ای ابراهیم بدانکه چهارم از آنها که حدیث روایت
کنند مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا از ترس خدا و تعظیم رسول خدا و هیچ سهو و غلط نکرده باشد و آنچه شنیده باشد
بلکه هرچه شنیده باشد که خدا و رسول خدا فرموده اند بی زیاده و نقصان همچنان روایت کرده باشد و منسوخ را انداخته بدر
که در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه است حضرت پروردگار میفرماید که ما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا فاتقوا الله پس اگر مشتبه شد بر تو که بدانست که مراد خدا و رسول چیست آنچه کند پس بگو ای ابراهیم
که بنا بر قول کدام طایفه باید نهاد و بسخن کدام طایفه عمل باید کرد آنهای که خدا بر پاکی ایشان گواهی داده که انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و با وجود طهارت و عصمت از اول تا آخر عمر محرم و همدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و صاحب راز خیر البشر بودند آیا بروایت ایشان عمل کردن اولی است یا از غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه همه اصحاب
رسول الله را یارای سوال کردن از رسول نبود و تحقیق و تفحص و تجسس هر چیزی نمیتوانستند نمود از برای آنکه اکثر اصحاب را
هیچ وقت سوال نبود چرا که خدا تعالی ایشان را منع کرده بود از سوال چنانکه فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آنهای که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزها که اگر سوال کنید چیزی
ظاهر شود که شما را بد باشد چون این آیه نازل شد ترک سوال کردند و همیشه اصحاب در این آرزو بودند که یکی
اعرابی بیاید و سوال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من جعفر ابن محمد ع روایت کرد و من از وی شنیدم که او از جد خود علی
ابن الحسین علیهما السلام روایت می کرد و او از پدر بزرگوار خود ابا عبد الله الحسین ع و او از پدر بزرگوار عالی مقدار خود روایت کرد

که حضرت

که حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیا و المرضیین و ابو الائمة المعصومین و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیه فرموده به سلمان فارسی که ای سلمان من هر شب یکبار نزد حضرت رسول صلعم در آمدمی و با وی راز گفتمی و
هر روز بار دیگر خلوت داشتمی و جواب گفتمی مرا از هرچه پرسیدمی و گشتمی با وی هر جا که گشتی و همه اصحاب همه دانند
که هیچکس غیر از من چنین نکردی و پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر مرا محرم راز خود ندانستی و هیچکس نتوانستی غیر از من که در خلوت
نزد او رود و بیشتر آن خلوت در خانه من بودی و هر گاه که من نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شدمی در بعضی از
منازل وی خلوت کردی از برای من و زنان خود را و غیر ایشان را بیرون فرستادی تا نماندی در خانه غیر من و هر گاه اراده
برای خلوت بخانه من بیامدی فاطمه را و فرزندان مرا بیرون فرستادی و چندان سؤال کردمی که هیچکس را طاقت
جواب آن نبودی مگر آنحضرت را و وی از روی شفقت و مهربانی جواب من گفتی و جبرئیل علیه السلام در برابر من
با وی سخن گفتی و هیچ سخن را از من نهفته نگفتی با رسول خدا و من جمله را شنیدمی و هیچکس دیگر را این میسر نبودی
بغیر از من و هر گاه که سؤالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرو نیامدی
و هیچ چیز معلوم نکرد از حلال و حرام و امر و نهی با طاعت و معصیت با آنچه بوده و خواهد بود و جمیع آن چیزی
که او را معلوم بود الا که آن را با من تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد و من بخط خود نوشتم و مرا تأویل آن خبر دار گردانید
و ظاهر و باطن آن بر من عیان کرد و هرچه او گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حسنه سخن بدینجا
رسانید هارون و اهل مجلس بسیار گریستند و همه تصدیق حسنه کلام وی کردند و ابراهیم بعلت قولنج گرفتار شده
سر در پیش افکند حسنه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال و اقوال راویان اصحاب و تفسیر و حدیث را
شنیدی این زمان معتقدات این دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرمای تا اعتقاد کدام طایفه موافق حق و سنت است
و کدام باطل بدانکه ای ابراهیم اعتقاد اهل البیت و آنهایی که بر طریق ایشانند آن است که خدا را حکیم و عادل و
پاک و منزه میدانند و صفات قدیمی با وی نسبت نمی کنند و همه عزتها به او حواله می کنند و او را عالم و دانا
بر همه چیز و رحمت و حکم و مهربان بر همه کس میدانند و اعتقاد دارند که خدای عز و جل خالق آسمانها و زمینها
و ما فیها و ما بینهما است و آفریدن بندگان از خاک و پرورده ایشان از نطفه و حیات و روح و اعضا و جوارح
و شهوات اغذیه و ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح که سبب قوام حیات و معاش در جهت دنیاست و اسباب عبادت
و عبودیت و دیگر نعمتهای دنیا چون آفریدن عقل و قوت و معرفت و بعثت رسل و عصمت انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام معالم
شریعت و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق و الطاف بهشت و دوزخ و ثواب نعیم باقی و حیات
ابدی در این جمله اتفاق است که فعل الله است و میگویند که خدای تعالی فاعل قبایح نیست و هر فعلی که از وی صادر میشود مشتمل است بر
غرض و حکمتی و ظلم و عبث کار وی نیست و تکلیف ما لا یطاق نکند و بنده خود را تکلیف باختیار ثواب دهد ایشان را بر نیک کرداری و عقاب نماید
ایشان را به بد کرداری امر و نهی او حادث است و او قادر است بر آنچه بندگان قادر نیستند و گویند که خدا اگر کفر و فسق بندگان رساند

ازبرای آنکه امر معدوم محال است و او قادر است بر آنچه بندگان قادر نیستند و گویند که خدای تعالی هرگز بکفر
و فسق بندگان راضی نباشد و کفر و فسق و ظلم بتقدیر وی نیست و یک ذره ظلم نکند و اگر کسی بندگی کند زیاده از آنچه
کرده باشد و گویند که هیچ چشم او را در نیابد و دیدن وی را محال دانند بچشم سر و گویند که از جمیع صغایر و کبایر و سهو و نسیان
بر ایشان روا ندارند و گویند که جمیع انبیا را خدا تعیین اوصیا نموده هرگز هیچ پیغمبری بی حکم الهی وصی تعیین ننموده و هرگز
و هیچ پیغمبر بر امت وصی تعیین نفرموده اند هیچ پیغمبر بی وصیت از عالم نرفته اند و گویند که اوصیای جمیع انبیا معصوم
و مطهر بوده اند و گویند که پیغمبر ما افضل انبیا بوده و وصی او بحکم الهی سید اوصیاست و خدای او را تعیین نموده بآیات
قرآنی چنانچه حال است و پیغمبر باجماع امت از متقدمین در غدیر خم امیر را بوصایت و خلافت و امامت اصحاب نص وصیت
فرموده بحکم الهی و گویند که خلفای رسول خدا دوازده اند و جمله معصوم و مطهر اند بحکم نص قرآنی و صاحب معجزات و آیات
و دلالات اند صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم و از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت و طهارت و علم و
سخاوت و شجاعت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و مشاهد ایشان قبله حاجات عالمیان است
و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستگار اند و منکر مخالفت ایشان ملعون و مردود و خاسر و اخس کفار است و گویند
که عالم از لطف و رحمت پروردگار خالی نباشد و باید که امام معصوم منصوص بود و درین باب از دلائل عقلی و نقلی کتابها
ساخته اند و گویند هر اجماع که نص نبود باطل و بی اعتبار است و اجماع فساق و فجار را اعتبار نکنند و هرگز بی طهارت
نباشند و بی نیت وضو و غسل نکنند و حنیفه روا بویوسف کرد که از شاگردان ابوحنیفه بود و گفت که بآب
پلید وضو نکنند و هر دو دست روی نشویند که پیغمبر فرموده که الیمین للوجه و الیسار للفرج و مسح گوش و گردن نکنند
آنرا بدعت دانند و بخلاف حکم الهی پای نشویند و نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله را از فاتحه دانند
و معنی فاتحه بفارسی تجویز نکنند و بجای سوره دو خشت در برگ و سجود و رکوع و قیام و قعود بطریقه که رسول خدا
و اهل البیت و صحابه کبار فرموده اند بجای آرند و بجای سلام بر انبیا و ملائکه باد رها نکنند چون حنیفه سخن
به پیغاره ساند خلائق و هارون یکبار بخندیدند و با ابو یوسف تمسخر نمودند حنیفه گفت ای ابراهیم گوشت
خرگوش مستحاضه حلال ندانند و گوشت سگ بچه حلال ندانند و پوست سگ و هیچ نجس العین را
بدباغت پاک ندانند و شراب جوشیده را حلال ندانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حلال ندانسته اند
بحکم نص الهی و حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و لواطه را حرام دانند و قتل فاعل و مفعول را واجب
دانند و جمیع سازها را حرام دانند از نی و طنبور و غیر آن و در نماز اقتدا به هر فاسقی نکنند و فاسق را لایق
امامت ندانند و اقتدا بمرد عادل کنند و متعه حج و متعه نسا را به سخن یک فاسق و منع او معطل و
ضایع نگذارند و روی بشافعی کرده گفت که دختر خود که از زنا حاصل شده باشد عقد نکاح جایز ندارند و گویند

انبیا همه معصوم باشند

قول رسول خدا

مخالف

برگویند

که فرزند

که فرزند چهار سال در شکم مادر بماند حسنیه چون سخن بدینجا رسانید در شافعی نگاه کرده بخندید و شافعی را مجال
نفس زدن نمانده بود و دیگر از بسیار گویند که حد ساقط می شود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگر
دانسته بود و بگویند که حد ساقط می شود از کسیکه ذکر در لفیفه پیچد و با مادر دخول کند در باره بچه و بگویند که
حد نیست بر لواطه کننده و بقیاس عمل کنند و گویند اول کسیکه بقیاس عمل کرد ابلیس بود که
گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین و دوم کسی که بقیاس عمل کرد ابو حنیفه
بود و تولای ابو یوسف و بگویند که نجات من و امامان ما در او جزم کنند که فرقه ناجیه مائیم و یقین دانند
که ائمه ایشان پاک و معصوم و مطهر اند و شفعا اند احبای خود را و مخالفان خود را هالک و خاسر و کافر
و ظالم و ملعون دانند بحکم خدای تعالی و نص رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و تعصب و عناد نکنند و از برای
تشفی نفس خود خون و مال هیچکس را حلال ندانند و بنا بر سنت رسول انگشتری در دست راست
کنند و از برای عناد دیگران ترک سنت نکنند و صلوات بر ائمه و پیغمبر خود فرستند و بگویند که صلوات
بر اهلبیت رسول الله جایز نیست و پیروی سنت معاویه و یزید نکنند و گویند خدای تعالی فرموده که
هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و علی بن ابی طالب را علیه السلام امیر المومنین
میخوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانند و گویند که در زمان رسول صلی الله علیه و اله همه کس او را
باسم امیر المومنین خواندندی و در زمان رسول هیچکس را بغیر از وی امیر المومنین نخواندندی و گویند بحکم آیت
انما ولیکم الله و رسوله اکثر در زمان رسول صلی الله علیه و اله و برابه ولی الله و ولی المومنین
گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادندی و اعدای ایشان را به لعن خفی و جلی نوازش کردندی و گویند اجماع
امت است در پاکی و طهارت و عصمت ائمه ما و هیچکس از اعدا و مخالفین ائمه ما نقل کرده اند و اجماع متفقست
خواص امت است در کفر مخالفان ایشان و آنهایی که غصب حقوق ایشان کردند و گویند که پیروی سنت
پیغمبر و اهلبیت او صلوات الله علیهم مائیم و گویند اکثر عبادات و اعمال مستحبه که مخالفان ما بدان
عمل مینمایند و آنرا سنت رسول میگویند دروغ است و بهتان بلکه اکثر آن در زمان شیخین فاسقین
فاجرین ظالمین طاغیین لاعنین کافرین ملعونین مردودین مخذولین اشتهار یافت مثل نماز تراویح
و غیر آن چون حسنیه زبان بطعن شیخین دراز کرد علیه لعنه او فغان بر آوردند و دواتی بود نزد
شافعی برداشته بجانب حسنیه انداخت هارون بخندید و گفت ای شافعی وی کنیزی است ما او را معاف
داشته ایم از هر چه کند و گویند از قتل و آزار وی چه خیزد اگر بتوانید الزام وی نمائید بقرآن و حدیث
رسول صلی الله علیه و آله حسنیه چون از جانب هارون تقویت یافت گفت ای شافعی نزاع در رتبه آنست که در میان

علمائ شیعی و فضیحت نسبت ترا تو بس است تو چهار سال در شکم مادر بودی بزعم و اجتهاد خود دست مطهر از رفتن
بدر بچهار سال از مادر متولد شدی والحال بدین مسئله فتوی میدهی تو با این صحت لنست چرا مخالفت
اهل بیت میکنی ای شافعی بر جمیع خلایق ظاهر است تو مرتدی چرا که در بدایت کار بر طریق اهل البیت
بودی و خود را یکی از بندگان و چاکران ایشان میدانستی و در اوایل حال بجو ابو حنیفه کردی از یکبد لقب نجات
او نسبت باهل البیت علیهم السلام بود در قصیده بجو اظهار مطاعن او از اجتهاد غلط و عمل نمودن بقیاس
کردی و این بر همه کس ظاهر است از حضار مجلس و در بنولا بواسطه جاه و اعتبار پنج روزه دین خود را بدنیا
فروختی و اجتهاد کردی و ترا نیز آرزوی امامت و پیشوای خلق شده مثل ابو حنیفه العین که ثانی شیطان
بود و شیطان ثانی رفیق او شدی در طریق ضلالت بجانب نیران ای شافعی نمی بینی نوح با طول عمر
و کثرت عبادت و ابراهیم با خلعت خلت و موسی با درجه مکالمت و ذوالقرنین و سلیمان با سلطنت و مملکت
و داود با شوکت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود سر بر آستانه دولت و عتبه ارادت پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله تمنای اللهم اجعلنی من امت محمد صلی الله علیه و آله کردند و خبرت اهلبیت او علیهم السلام که کمال دین
و برهان یقین و حفاظ شریعت و معتقدان ملت و امنای رحمان و مفسران قرآن و حجج خدای و اوصیای
رسول صلی الله علیه و آله اند و معصومان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و منصوصان یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم
و سروران و راستان و صدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و جان بخشان
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و نان بخشان و یطعمون الطعام علی
حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ایشانند در پس و پیش اهل البیت آن صاحب دولت است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در حق او فرمود بقول روایت شما که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی التقوی و
الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب ع و قتیکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله را با علو شان و کمال رفعت چنین ابن عمی و برادری و وصی بوده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله
او را بجمیع پیغمبران اولو العزم برابر کرده باشد بزعم شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه بر این داشت
که شاه راه محبت و مودت او را گذاشته قدم در طریق ضلالت و حریق ظالمان اهلبیت و گمراهان بوالفضول
و غولان تیه منقصت و افول نهادی و دست ارادت در دامن امامان و پیشوایان و هم ائمة یهدون
الی النار زده گمراه تر از بر میان جان لجمعی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکنده قوت جواب
و نه موال خطاب و دیگر مرتبه حسینیه متوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم ازرو نکرا ابی بکر بنا حق متصدی

کلام حسنیه

امر خلافت نهنده تا غایت بغیر از علی ابن ابیطالب علیه السلام و اصحاب کبار بزرگوار او که بحجت و دلیل
نکرات و مراتب الزام آن کرده بی ایمان نموده ایشان را در میانه خلایق شرمنده و بی اعتبار می ساختند
و ایشان از خجالت سرها در زیر افکنده مجال جواب و زهره خطاب نداشتند از آن رو تا امروز از
کثرت اعدای دین و ظالمان بر کین هیچکس را از اهل ایمان زهره و یارای آن نبود که اظهار مذهب حق
و طریق مستقیم اهل البیت علیهم السلام نماید و الزام اعدای آل محمد کنند بر این وجه که امروز بدولت خلیفه
زمان و ابن عم امیر المومنین مرا میسر شد هارون در وی نگریست و بخندید حسنیه گفت ای علمای زمان
چه همه سرها در زیر افکنده اید و از افعال و کردار خود و مقتدایان خود شرمنده اید ای ابراهیم بگو که
پیغمبری صورتیست که بچشم توان دید یا آنکه معنی است در صورت که جز اهل کشف و عیان و امثال ایشان
نتوانند کرد و بگو که چرا پیغمبر فرستادن بر خدای تعالی واجب است و هرگاه آن پیغمبر از دنیا برود دیگر
نبوت که پیغمبری باشد همچنین از وجود او برود و غایب شود یا آنکه روحی مناسب متقارب بروح پیغمبر باید که آن
پیغمبری را نگاه دارد یا پیغمبری بریده شود تا وقتیکه پیغمبر دیگر پیدا شود آیا در میانه هیچ حاجت با امامی هست
که احیاء دین پیغمبر دهد یا نه ای ابراهیم بحق خدای که جواب من بگوی که هیچ تکلیف کاذبین صدوق نیست و هم
چه یکصد و بیست و چهار هزار تن از انبیاء و رسل و اولو العزم بی آنکه وصی تعیین کرده باشند که از جهان رفته اند ابراهیم گفت نه حسنیه گفت
ای ابراهیم آیا تعیین وصی بحکم الهی بود یا خود وصی و خلیفه تعیین می نمودند ابراهیم گفت تعیین وصی بحکم الهی بود
حسنیه گفت ای ابراهیم پس چون روا داری که پیغمبر ما افضل انبیاء و رسل بوده باشد خدای تعالی برای وی و حفظ
دین وی وصی تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر ما امر کرده باشد امت را وصیت و خود بی وصیت از
عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشد و از برای حفظ دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد زهی مکر ایشان
جاهل که شمایید ای ابراهیم پیغمبر باید که کسی باشد که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمینها تحمل آن نتوانستند
کرد چنانکه حق تعالی میفرماید انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض الایة یا آنکه پیغمبر باید که خطا گوید و سهو و غلط
کند و هزل و سفیه و عاشق پیشه و دروغگوی بود و روا بود که مدعای نفس خود بر مردم تکلیف نهد تا آنکه چند
کس بر او جمع شوند و بر او گواهی دهند و بعد از وی هر چه خواهند کنند یا آنکه پیغمبری را حجتی و دلیلی از خدای می باید
و میثاقی که خدای تعالی از پیغمبران ستانده است چه چیز است و به چه چیز ایشان را فرموده و چگونه باشد عهد و پیمان
خدا و رسولان و پیغمبران و این معانی که در قرآن مذکور است و اعتباری دارد یا اینها همه افسانه است بگو
تا ما نیز این بارها از دوش جان خود بیندازیم و آسایش کنیم و زحمت خود دهیم تا مردم هر که را سازند دیگر بر
دل ایشان خواهد امام کنند ای ابراهیم بگوی که امامت چه چیز است و کدام است امامتی که حضرت ابراهیم خلیل خدا را

داده بود و گفت که انی جاعلک للناس اماما و جای دیگر فرموده که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا و جای
دیگر فرموده که وجعلناهم ائمة یدعون الی النار دانکه دو قسم امامت ظاهر و روشن شد امامت متقیان
و امامت اهل دوزخیان یعنی آنهایی که مردم را میخوانند بجهنم آیا آنهایی امام متقیان گدام است و
از پیغمبر چه چیست و امامت بمثابه پیغمبری از خدا تعالی هست یا نه آیا وصی پیغمبر و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم
خلیل باشد و آبا و اجداد او بزرگ و شریف باشند و هرگز بت نپرستیده باشد و با طهارت مولد بود و بستی ...
و نور علم و قوت نفسی و معرفت اسرار عرشی شرعی و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و معرفت مبدا و معاد
و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم ورزیدن و مداومت نمودن بطاعتها و دوری نمودن از شهوات با کرم و
سخاوت و شجاعت و علم و عصمت و طهارت و حکمت و زهادت بودن و بر کافران و مؤمنان و متقیان با
از صفات ... مدارا و خوشخوئی بودن و نفقه کردن در راه خدای انچه مالک آن باشد و اشکالات قرآنی و تحقیقات
دیابند وفائی باید که نیکو دانند و پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از چیزهای گذشته و آینده خبر دهد و خدا
و رسول او را دوست دارند و چندین از آیات قرآنی در حق او نازل شده باشد بزعم مخالف و موافق چندین
از احادیث صحیح صریح پیغمبر در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقل آنند و در کتب ایشان مسطور و مذکور است
و در جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکرهای عظیم نموده باشد و یک ضربت او را رسول خدا با عمال جن و انس
برابر کرده باشد بزعم مخالفان وی و ابن عم و برادر پیغمبر بود و او را نور چشم خود خوانده باشد با جماع امت
آیا چنین کسی بامامت اولی و انسب بود یا آنکه امام باید که بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد و
گوشت و پوست و خون وی پرورده شده از خمر و گوشت خوک و مدتی مدید طریق عبودیت لات و عزی را
طی کرده اظهار ایمان بزبان نماید و بر منبر از جواب زنی عاجز گردد و گوید کلهم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت
و بکرات و مرات بقول مخالف و موافق بالای منبر اقیلونی بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار
و اختیار عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو حذیفه بن حصین و بشیر بن سعد و خالد بن ولید
و چند فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده بد و بیعت کرده باشند امام شود و از اراذل امت بود و بیشتر اوقات
بکر با پس فروشی و جامه فروشی و خیاطی اوقات گذرانیده باشد و او و پدرش در زمان جاهلیت هر روز
جوعان بر مائده عبد الله منادی زدند تا مردم جمع شوند و طعام خورند و پس خورده و پس مانده با ایشان دهند و در زمان
خلافت نیز خیاطی کردی و مردم انکار وی و مذمت وی کردندی ای ابراهیم کی روا بود که چنین کسی بر معصومان
خاندان مقدم دارند و او را بعد از رسول صلی الله علیه و آله بزعم چند فاسق خلیفه رسول الله و قائم مقام وی
دانند و اکثر و اتمام بن عند الله خوانند با وجود عدم استحقاق که آن سبب افضلیت باشد ای ابراهیم بگو که از این جمیع

دلیل ابراهیم از اجماع سقیفه

اما که تعریف کردم تقدم یک با امامت و صحابت سزاوارتر ابراهیم گفت ای حسنیه من منکر و جاحد
فضایل اهل بیت رسول علیهم السلام نیستم و آنچه تو در فضایل علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام میگویی بار دارد
ثابت است زیاده از آنچه عقول بشر ادراک آن تواند نمود ولیکن به خلافت ابی بکر اجماع امت است و رسول
صلی الله علیه وآله فرموده که لا تجتمع امتی علی خطاء یعنی در هر امری که امت اجتماع نماید صواب خواهد بود
حسنیه گفت ای ابراهیم این حدیثی که آوردی کار عالمیان سهو کرده است بگو که در تفاسیر شما واقع است
که در حجة الوداع رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم فرود آمد بامر رب العالمین و این آیت بر او نازل شده بود
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس برهان بر
رسانید و بعد از آنکه رسول خدا خایف بود از رسانیدن والله یعصمک من الناس جبرئیل نازل شد و [illegible]
که دست علی ابن ابیطالب را گرفت و بر منبری که از جهاز شتر ساخته بودند بر آمد و گفت من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله [illegible] بعد
از آن این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
و بگو ای ابراهیم پس ابراهیم متوجه شافعی و ابویوسف و علمای دیگر شد و سر در زیر افگنده [illegible]
علما شد و گفت بحق رسول الله که راست بگویید بتاج و تخت خلیفه که آنچه واقع است [illegible]
چون علما را بتاج و تخت خلیفه سوگند داد توانستند که مداهنه نمایند ابویوسف گفت ای حسنیه اکثر از
اصحاب و مفسرین تصریح نموده اند که این آیت در حق علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد و این
حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهور است حسنیه گفت ای ابویوسف چه گویی در باب آیت
انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
بخدای که راست بگو که این آیت در حق که نازل شد ابویوسف گفت این آیت در حق علی ابن ابی طالب علیه السلام
نازل شده باجماع امت حسنیه گفت ای ابویوسف چه گویی درین آیت مباهله که فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین لعنت خدا بر تو اگر انصاف
حق نمایی بر تو ای ابویوسف در روز مباهله از مردان بغیر از علی ابن ابیطالب و حسن و حسین و از زنان بغیر از فاطمه زهرا
صلوات الله علیهم اجمعین کسی دیگر با پیغمبر بود گفت نه حسنیه گفت ای ابویوسف خدای تعالی علی ابن ابیطالب را نفس
پیغمبر خوانده و این مخصوص آنحضرت است یا نه ابویوسف گفت ای حسنیه هیچکس درین خلاف نکرده و کسی انکار این نتوان
کرد حسنیه متوجه هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله که گواه باشید از زبان علمای مجلس
خود دیگر مرتبه متوجه علما شده حسنیه گفت یک سوال دیگر میکنم بحق یگانگی معبود که راست بگویید که در مجلسی

که رسول خدا در حالت نزع بود و اشارت کرد بجانب اصحاب و گفت که ایتونی بدوات و قرطاس واکتب لکم
کتابا لن تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید که بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از اصحاب
که مانع شد رسول خدا را از وصیت کردن و نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت که این از
قضایای مشهوریست که عمر ابن خطاب بواسطه آنکه مبادا مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشتداد نماید
مانع آن شد و گفت ان المرء لیهجر حسبنا کتاب الله حسینه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام
و نصوص الهی را معطل میگذارید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن می انگارید و مانع وصیت رسول خدا میشوید
و هذیان گفتن بر رسول خدا نسبت می کنید و ایمان بکلام ملک علام ندارید که و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود بامت خود که انا اشفق من الوالد علی ولده
یعنی من مهربان ترم بشما از پدر بفرزند خود شفقت آنحضرت نسبت بامت بحیثیتی بود که آداب استنجا را
وا نگذاشت و امت را تعلیم نمود و امامت و وصایت و خلافت را که از اهم مهمات دین و اتم امور نبوت
و رسالت بود معطل گذاشته جو روا اهمال نمود هر که بر این اعتقاد بود یقین که از شفاعت وی نومید و بی بهره
خواهد بود ای ابراهیم ازین فضیحت نمی اندیشید و می گویید که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم بمن
بگوی که هر اجماع که مخالف نص بود منعقد می شود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس چون مستند می شوید
باجماع هارون [illegible] ابراهیم سر در زیر افکند حسینه گفت ای ابراهیم از نصوص در گذشتم و حکم الهی و فرمان
رسالت پناهی را بیک جانب نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص امت
ابراهیم متفکر شد اگر میگفت که اجماع جمیع امت شده بود کذب وی ثابت می شد چرا که اهل یک شهر بلکه
یک محله اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود که بعداوت اهل البیت مشهور بودند و در حال حیات
رسول صلعم راه نفاق می پیمودند ابراهیم گفت ای حسینه خواص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که وی
اولی و انسب است بخلافت از دیگران حسینه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای شافعی و ای علما که حاضرید
از شما سوال میکنم در حضور خلیفه زمان راست بگویید که بعد از ابی بکر که متنازع فیه است اعظم و افضل و اقدم
سوال حسینه
از جمیع اصحاب که بودند و از خواص اصحاب که رسول خدا صلعم در فضایل ایشان احادیث فرموده کیانند
و از اهل بیت بنی هاشم چه کسان بودند که فضیلت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابت است
گفتند علی و حسن و حسین و عباس و طلحه و زبیر و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سلمان و ابی ذر و مقداد اسود
و عمار یاسر و جابر انصاری و عثمان بن مظعون و ابو دجانه الانصاری و حذیفه الیمانی و ابی بن کعب و سعد بن عباده
و قیس بن سعد حسینه گفت ای خلیفه زمان بحق آنکه ترا بر جای وی نشانده که سوال فرمایی از علمای زمان که از اکابر بنی هاشم و اصحاب

یکبار

کبار آمد با ابی بکر بیعت کرده‌ایم یا نه هارون متوجه علما شد که بگویید آنچه واقع است همه یکبار سر در زیر افکندند تا شافعی
سر بر آورد و گفت چرا سرها بزیر افکنده‌اید بگویید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار از احوال صحابه و اهل البیت
و وقایعی که روی نموده ابو یوسف گفت که ظاهر این است که در میانه اصحاب و اهل البیت مخالفت و منازعت
واقع شده حسینه گفت من آنچه واقع شده بگویم اگر تصدیق قول من کنند زیرا که از احادیث و اخبار و
تفاسیر شما بر شما ثابت کنم هارون گفت بگو حسینه گفت بدانید که در حالتی که علی ابن ابی طالب ع با فضل بن عباس
و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار به تجهیز و تکفین و تدفین حضرت رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان
صحابه در سقیفه بنی ساعده نشسته و پیغمبر خود را گذاشته اند بکفن و دفن وی حاضر نشدند و از برای خلافت به
منازعت کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی از صحابه در سقیفه جمع شدند و تعیین خلیفه می‌نمایند جمعی کثیر
از انصار نیز متوجه شدند سخن در میانه ایشان دراز کشید گاهی ابی بکر بعمر میگفت که دست دراز کن که
با تو بیعت کنم و گاهی عمر بوی گفتی که تو از ما اقدم و اسنّی دست دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی سالم مولای
ابی حذیفه را تکلیف کردندی و گاهی ابو عبیده را گفتندی بعد از منازعه جمعی از انصاریان گفتند
که منا امیر و منکم امیر و سعد عباده را که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن که با تو بیعت کنیم سعد مضایقه
بسیار کرد و تجویز خلافت نمی‌کرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار که انصاریان نمودند سعد [illegible] قیس بن سعد چون دید
که پدرش راضی شد بامر خلافت برخاست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد و گفت چه نسبت تراست با علی ابن ابی طالب ع
از آنچه واقع شد در غدیر خم که رسول خدا بحکم الهی دست وی بگرفت و وی را بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی
شدید و با وی بیعت کردید و وی را تهنیت گفتید و امروز مخالفت می‌کنید امر خدا را و پیغمبر شما را امروز از شما
شما رفته است و انعام ای پدر ترک این معامله کن و گرنه سر ترا از تن جدا می‌کنم چون سعد عباده این سخنان از پسر خود
قیس شنید پشیمان شده و استغفار نمود و انصاریان دیگر را تکلیف نمودند عمر برخاست و گفت لا تجمع سیفان
فی غمد این هرگز نشود که دو کس مرتکب خلافت شوند و این امر تمشی نشود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر
رفت که سخن بسیار مگوی و دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و فی الحال با ابی بکر بیعت کرد و بعد از وی ابو عبیده
بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک و دو دو می‌آمدند و بیعت می‌کردند تا آنکه قریب به بیست
نفر با وی بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یکیک از اصحاب می‌رفتی و ایشان را
قهرا و جبرا بیاوردی تا بیعت کردندی تا سه روز بدین منوال بود بعد از سه روز متوجه مسجد حضرت
رسول خدا شدند و خواستند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از قبر بیرون آرند و بروی نماز کنند امیر المومنین
علیه السلام چوبی که بدو سر وی آهن بود بر دست گرفته بر سر قبر پیغمبر صلعم بایستاد و سوگند یاد کرد که [illegible]

نگذارم که شمشیر را از قبر بیرون آید تا آنگه کشته شوم یا شما را بقتل رسانم و معاویه با بی بکر گفت ای بزرگترین این جماعت مکن
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که روزی که برادرم علی ابن ابیطالب علیه السلام تیغ برهنه با شمشیر
و چوبی برین صفت بر دست وی باشد اگر از مشرق تا مغرب مردم بر وی حمله کنند غالب شود باذن الله تعالی
و جمله را بقتل رساند چون این حکایت از معاویه شنیدند ترک این معنی نمودند و جمله بیامدند و در مسجد رسول خدا
نشستند و علی ابن ابیطالب علیه السلام با اصحاب کبار و مومنان دین دار و جمعی کثیر از بنی هاشم با آنحضرت
بودند از یک جانب نشستند و گفتگو دراز کشید و علی علیه السلام بر ایشان حجتها گرفت و ملامت کرد که بعد از پیغمبر
چه را کمینه شدید بر این قبیل و تکفین و تجهیز و تدفین وی حاضر نشدید و بروی نماز نگذاردید و متوجه سقیفه شدید
و در امری که بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود منازعت کردید و مشورت چند فاسق
خلیفه از بعد نبی رسول تعین نمودید و درین حال عثمان بن عفان با بنی امیه و عبدالرحمان عوف با بنی زهره
بیامدند عمر و ابو عبیده برخاستند و گفتند ای بنی امیه و ای بنی زهره بیایید و بیعت کنید
ابی بکر را تمام ایشان بیامدند و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب علیه السلام
در کمال احیات ... نبی صلی الله علیه و آله شهرت تمام داشت و عمر با جمعی کثیر بیامدند و در برابر حضرت امیر
و بنی هاشم بایستاد و گفت بیایید و بیعت کنید ابی بکر را که اکثر مردمان بیعت کردند زبیر برخاست و
دست بر قبضه شمشیر زد و گفت ویحک یا ابن خطاب علی ابن ابیطالب علیه السلام را که برادر رسول است
و عبدالله عباس و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول خدا را بیعت بسر این نخاله که ارذل است دلالت
میکنی ترا با این امر چه نسبت با آنکه خویشان رسول حاضرند و جمیع شرایط امامت و خلافت در ایشان موجود است
و زبیر قصد آن کرد که شمشیر فرود آورد بر سر عمر و عمر فریاد بر آورد که علیکم الکلب فاکفونی شره و سلمه ابن سلام از عقب
زبیر در آمد و دست برد و شمشیر از دست زبیر بستد و بشکست و بنی هاشم دست بر قبضه های شمشیر کرده
یکبار برخاستند امیر المومنین علیه السلام ایشان را منع کرد و آهسته با ایشان گفت که حکم الهی نیست که شما
شمشیر از غلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر چاره نیست چون امیر المومنین علیه السلام دید که منافق امت
بعضی باختیار و بعضی بقهر و اجبار بیعت کردند روی با بی بکر و عمر و خلایق کرد و گفت ای یاران مخالفت
پیغمبر خود کردید و حکم الهی معطل گذاشتید و من بدین کار سزاوارترم از آنکه من برسول اولیترم زنده و مرده
و من وصی و وزیر وی ام و موضع ستر وی و بکتاب خدا و سنت رسول عالم ترم از جمیع شما و اشجع
و اسخی و افصح و اعلم و اتقی و این کار حق منست از خدای بترسید و از رسول شرم دارید و حق من بگذارید عمر بر پای
خواست و گفت یا علی اگر بابکر را کشته باید شد متابعت تو نکنیم و دست از تو باز نداریم تا تو بیعت نکنی

نکنی بالطوع و رغبت بیعت بجبر و کراهت و کره آنست که امیرالمومنین علیه السلام گفت اف لک یا ابن الضحاک الحبشیة بخدای که اگر نه
و اتباع تو که اصحاب ضلالت اند باک ندارم و ترا چون مگس مرده می شمارم تو باره بیعت و بیعت محمد صلی الله علیه و آله
وسلم ما ترکت احدا علی ظهر الارض کافرا بالله و منافقا علی رسول الله و جاحدا بولایتی و لکن اشکو بثی و حزنی الی الله
یعنی اگر نه آن بودی که پیشی گرفته صحبت رسول خدا یعنی امر الهی شده که شمشیر از نیام بیرون نیارم مگر در موضع
که آن قاسطین و مارقین و ناکثین اند اگر چنین بودی نمیگذاشتمی متنفسی از آدمیان در روی زمین که کافر باشند
بخدای و نمیگذاشتم احدی را از اعدای رسول او یا آنکه منافق بودند بر رسول خدا و نمیگذاشتم یکی از منکران ولایت خود را و مرا به
شکایت میکنم غم و اندوه خود را بخدا یا ابن ضحاک اگر این بودی بایستی که زمانی بر ایشان میگشادم جمع شما را و بزم میکردم
گردنهای شما را ابوبکر و ابو عبیده هر دو از جای برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت تو و فضل تو دفع نمیکنیم
الا آنست که تو جوانی و از سن مبارک تو وقت سی و سه سال طی کرده بود و ابو عبیده گفت یا ابا الحسن ابوبکر پیر است
از پیران قوم او بهتر میتواند تحمل تواند کرد و اگر خدا ترا عمر دهد این کار را بتو گذارند خاموش باش و فتنه خفته را
بیدار مکن تو میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیرالمومنین علیه السلام گفت ای مهاجر
و انصار از خدا بترسید و عهدی که با پیغمبر خود در ولایت و امامت من بستید فراموش مکنید و حقی
که اهل البیت پیغمبر راست از خاندان وی بیرون مبرید بخدای که شما میدانید که ما اهل البیت پیغمبریم و باین کار احق تریم
و خدای ما را باین کار مخصوص گردانیده در این حالت بشیر بن سعد انصاری گفت که یا امیرالمومنین اگر این سخن را انصار
شنیده بودندی پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند هیچکس با تو خلاف نکردندی امیرالمومنین علیه السلام فرمود
بخدائی که من پنداشتم که هیچکس این نکند که شما کردید و خلافی نه پنداشتم که روز قیامت پیش رسول خدا
حجت آرید بخدای سوگند میدهم کسی را که روز غدیر از رسول شنیده باشد که من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که از مخالفان امیرالمومنین است
روایت کند که دوازده مرد بدری برخاستند و گواهی دادند از آنهائی که با ابی بکر بیعت کرده بودند عمر
خطاب بترسید که مردم با علی بیعت کنند مجلس را بر هم زد بر آشفت و خلایق را پراکنده گردانید روز دیگر دوازده
کس از اصحاب با یکدیگر گفتند چون ابوبکر بر منبر رود او را از منبر بزیر کشیم بعضی از ایشان گفتند این نشاید کرد تا
با امیرالمومنین علیه السلام مشورت نکنیم همه یکبار پیش وی رفتند و گفتند یا امیرالمومنین حق خویش بگذاشتی رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که علی مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد آن کرده ایم که برویم و ابی بکر را از منبر رسول
صلی الله علیه و آله بزیر آریم بخدمت تو آمدیم تا چه صواب می بینی و چه می فرمائی و ایشان دوازده تن بودند اول
سلمان فارسی و خالد بن سعید العاص و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار شش نفر بود

اول ابو الهیثم تیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهم امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخدا اگر چنین کنید شمشیرها کشیده شود و اهل قصد کشتن شما کنند
و بی ختم شما اتفاق بکنند و چون چنین شود مرا همه مرا دفع باید کرد و رسول خدا مرا خبر داده است که یا علی
امر فرموده و خبر داده است مرا که امت تو بعد از تو غدر کنند و عهد ترا بشکنند ای علی تو از من بمنزله هارون
از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را اختیار
کنند گفتم یا رسول الله مرا چه فرمائی حکم گفت صبر کن و بلا ایشان جهاد مکن و گرنه شمشیرها کشیده شود
یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی برطرف شود و اسلام ناپدید شود زنهار که خود را نگاه داری و در کار
صبر قرار گیری که امر الهی چنین است تا آن زمان که مظلوم بمن رسی چون رسول خدا متوفی شد بشستن و دفن و
تکفین مشغول شدم چون از آن بپرداختم میانه امت این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتم مگر بدین که از
تا سه نوبت بر مهاجر و انصار حجت ها گرفتم تا ایشان را بر من حجتی نبود شما نیز بر وید و آنچه از رسول خدا
شنیده اید با ابوبکر و اتباع او بگوئید ایشان برفتند و گرد منبر رسول خدا در آمدند و آن روز آدینه بود ابوبکر
بر منبر شد و انس از اصحاب کبار که شب و روز انیس و جلیس سید مختار و حیدر کرار بودند هر یکی
فضلی فرو خواندند از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام یاد کردند و ابوبکر را بدان تشنیع ملامت کردند و رضا
نیز بیاوردند ابوبکر چون حجتهای ایشان شنید فرو ماند و هیچ جوابی نگفت بغیر آنکه ولیتکم و لست بخیرکم
اقیلونی اقیلونی یعنی مرا والی شما گردانیدند و من از شما بهتر نیستم مرا اقالت کنید عمر چون
حکایت از ابی بکر بشنید گفت انزل عنها یا لکع یعنی فرود آی از منبر ای احمق حرامی خسیس چون جواب
اینها نداری پس ابی بکر را برداشته بخانه اش برد تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید
با سه هزار کس در رسید و سالم مولی حذیفه با سه هزار کس دیگر در رسید و همچنین می آمدند از منافقان
عرب تا آنکه دلهای ایشان از نفاق امیر المؤمنین علیه السلام مملو بود و جمله از خوف تیغ و اظهار اسلام نموده بودند
تا آنکه لشکر عظیم جمع کردند و شمشیرها کشیده و عمر در پیش افتاده متوجه مسجد رسول صلی الله علیه و آله
شدند و امیر المؤمنین علیه السلام با خواص اصحاب در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودند عمر گفت
و الله با صحابه علی علیه السلام اگر کسی از شما امروز سخن گوید سر او را بردارم و شمشیرها کشیده
شود و خالد بن سعید العاص رحمة الله علیه بر پای خاست و گفت یا ابن صحاک
الحبشیه ما را از شمشیرهای خود می ترسانی بدین لشکر منافق که جمع کرده تهدید
میکنی بخدای که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است اگرچه بعدد اندکیم ولی از شما بیشتریم از آنکه

حجت خدا علی ابن ابیطالب امامست اگر نه آنست که طاعت خدا بر ما واجب است شمشیر میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم عدد خود
آشکار می ساختیم [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت بنشین یا خالد مقام تو معروف و سعی تو مشکور گشت
و نشست سلمان فارسی بر پای برخاست و گفت الله اکبر بخدا که باین دو گوش خود شنیدم از رسول خدا و اگر نه چنین
باشد هر دو گوشم کر باد که گفت بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یکبسه جماعة من کلاب اهل النار
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که وقتی باشد که برادرم و ابن عمم نشسته باشد در مسجد من با جمعی اندکی از یاران خود ناگاه
جمعی از سگان جهنم بروی درآیند و قصد کشتن وی و یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان اهل جهنم شمائید عمر خطاب
شمشیر کشیده از جای خود برجست و قصد قتل سلمان کرد امیرالمؤمنین ع از جای خود جست و گریبان عمر را گرفته وی را بسوی خود
کشیده پس انداخت چنانچه شمشیر از دستش درافتاد و دستار از سرش بیرون افتاد و در میان مردم خجل شد ابوبکر با جمعی از
اصحاب برخاستند و عمر را خلاص نمودند امیرالمؤمنین ع گفت یا ابن صهاک الحبشیة لولا کتاب من الله سبق و عهد من
رسول الله تقدم لاریتک اینا اضعف ناصرا و اقل عددا آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست با یاران خویش و گفت رحمت خدا
بر شما اگر عمر با لشکر بیحساب در مدینه میگشت و یک یک از آن مردمی که خلافت ابی بکر را ابا می کردند میطلبید و قهرا و جبرا بیعت
میگرفت و هر کجا جمعی در خانهای خود پنهان بودند ایشان را بیرون آورده بیعت میستاندند و بعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت
خبری غوغای خلافت و منازعت در میانه ایشان بود تا آخر بطلب امیرالمؤمنین علیه السلام رفته قضیه حضرت سیدة النساء سلام الله
علیها واقع شد و لگد بر وزد عمر خطاب و ایذا و آزار رسید که آنها بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد عباده با دو هزار کس از
بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد بر هیچکس پوشیده نیست و مالک نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکرد
تا آنکه خالد بن ولید را فرستادند و آن مؤمن را در میانه نماز با ده هزار مؤمن بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت
نمودند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع خواص امت شده باشد از خدا
بترسید و باز گردید از این اعتقاد فاسد خود و با خدا و رسول این دلیری مکنید ای ابراهیم اگر اجماع امت
بود در خلافت ابی بکر اجماع منعقد شده باشد پس چرا یزید و باقی بنی امیه که سر مفسدان و کافران و دین لعین اند
امام نباشد چرا که آنقدر از مردمان که با ایشان بیعت کردند و متابعت نمودند همه برابر آنان بودند که با ابی بکر
و عمر بیعت نمودند پس باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک نبود
در کفر آنکسی که امامش آنان باشند که سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بریده و اهل بیت
او را بر شترها نشانده باسیری برده باشند و مدت مدید سب اهل البیت رسول الله کرده باشند
ای ابراهیم بدانکه اجماع منعقد نشده در میان اهل اسلام مگر در قتل عثمان که از خواص و عام امت از
جمیع شهرها از اهل اسلام کتابها نوشتند و مردم را تحریض و ترغیب نمودند بر قتل وی و از شهر مصر قریب چهار [illegible] سی هزار کس از ظلم او شکایت

دویرا بقتل رسانیدند باقبح وجوه و مدتی چند ریسمان بر پای بسته چون سگ مرده در کوچه‌ها می‌کشیدند
و گروه گروه از مسلمانان می‌رسیدند و لگد بر سر و روی او می‌زدند و از ظلم وی شکایت می‌کردند ای ابراهیم
آنکس که بحکم الهی خلیفه بود و بنصوص الهی و حضرت رسالت پناهی در حق او بسیار او را خلیفة الله و خلیفة الرسول
نمیگویند با آنکه خود در جمیع کتب اعتقادیه خود می‌نویسند که خدا و رسول تعیین خلیفه نکردند و خلیفه کردن عمر خطاب
ابی بکر را بزعم شما و از کمال بیشرمی ابی بکر را خلیفة الله و خلیفة الرسول می‌گفتند و می‌نویسند پس بایستی که
او را خلیفة العمر می‌گفتند و می‌نوشتند ای ابراهیم با آنکه عمر خطاب و خالد ولید و جمعی از منافقان بنی امیه را
با علی ابن ابی طالب عداوت فطری بوده باشد و اینهمه فساد کرده باشند و چندین هزار خلق را از طریق حق
دور افکنده باسفل السافلین فرستادند ای ابراهیم هیچ امتی در دین پیغمبر خود این فساد کردند و با اهلبیت پیغمبر خود
این طور کردار داشتند آیا روا بود که برای تشفی نفس خود گاهی سعد بن عباده را خلیفه و والی کردانند و باز
معزول کنند و ابوبکر را بنشانند و گاهی عثمان را خلیفه سازند و باز بجبال سگان او را بقتل رسانند و آنچه
موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه این دو گروه‌اند که ضدیت و مخالفت و محاربت
و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع است ثابت است طایفه اول شیعه علی ابن ابیطالب را و امام حسن
و امام حسین و حضرت سیدة النسا علیهم السلام و سلمان فارسی و عباس و عبدالله عباس و عبدالله مسعود
و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر و عثمان بن مظعون و محمد بن ابابکر و حذیفه الیمانی
و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر ابن عبدالله الانصاری و ابو ایوب الانصاری و ابو دجانه
الانصاری و سعد بن عباده انصاری و قیس بن سعد انصاری و ابو لبابه و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک اشتر
النخعی و فضل بن عباس و ابو الاصبغ و جعفر طیار و ابو سعید الخدری و سلمان بن صرد و سهل بن حنیف و عدی
بن حاتم طای و امثال اینها که از اول اسلام تا آخر عمر رسول خدا در خدمت و ملازمت آنحضرت بودند و در خلوات و غیر
خلوات با او بسر می‌بردند و بر طریق رسول خدا و عبادت آنحضرت و اعمال و افعال و اقوال او بهتر از دیگران اطلاع
داشتند و پیغمبر در حق هریک از ایشان احادیث فرموده بعضی را از اهل بیت خود خوانده و بعضی را گفته که تو منی
در میانه دو چشم منند و در باب هریک از ایشان منقبت‌ها فرموده و آنانکه اهلبیت بودند خدای تعالی
بر طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین خدای محبت ایشان را بر مردمان فرض کرده که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای
ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل و اخبار و احکام بقول ایشان عمل
نمودن اولی و انسب است و اعتبار ایشان نزد خدای تعالی و رسول وی بیشتر است با آنکه تصدیق کردن و اعتبار نمودن قول ابی بکر و عمر و عثمان

وعایشه وحفصه وانس بن مالک وسعد وسعید وابو عبیده جراح وعمر عاص وابو هریره وبراء بن عازب وخالد
بن ولید وسالم مولای ابی حذیفه وسعد بن ابی وقاص وطلحه بن عبید الله بن عامر کریزه ومعاویه ویزید وعمر سعد
وعبید زیاد ومروان بن حکم وباقی بنی امیه که امامان شما اند آیا پیروی نمودن باین طایفه اولی است
یا باین گروه که در جهل واکثر مشهور گردیده شد واعتماد در قول این طایفه بیشتر است یا آنها که اسامی ایشان در اول
ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت ظاهر است واز روز وفات رسول خدا الی یومنا
هذا این دو طایفه قصد قتل وقمع یکدیگر کردند ودر اعمال وافعال وعبادات واعتقادات مخالفت این دو
طایفه ثابت است این زمان بگوئی که ازین دو طایفه کدام برحق بودند وکدام باطل ابراهیم مانند حماری که در [illegible]
آب وخلاب افتاده باشد متحیر وپریشان نه قوت سکوت ونه طاقت جواب داشت هارون بر آشفت
وگفت ای ابراهیم چرا جواب نمی گوئی ظاهرا که تو تا امروز بر دین رسول الله بوده ئی امروز تو خود را اعلم واهل
علماء اسلام میدانی کنیزی را الزام نتوانی داد باچندین علما واهل فضل که با تو متفق اند در همه جهت ابراهیم مضطر
مانده بود چرا که اگر می گفت طریق اهل البیت رسول الله ومعصومان خاندان واصحاب کبار باطل است کفر وی
ثابت می شد ومخالفت قرآن وحدیث می بایست کردن وبیم آن نیز بود که خلایق هجوم کنند بر وی مجلس هارون
ریز ریز هلاک کنند واگر می گفت که طریق ابی بکر وعمر وعثمان واتباع ایشان باطل است تضیع اعتقاد وبطلان
مذهب خود میکرد وبیم کشته شدن نیز بود هارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده نمود روی به حسنیه کرد و
گفت ای حسنیه این علم از کجا حاصل کردی گفت حاصل کردم بتوفیق خدا وسعی وجهد نفس خود هارون گفت
ای حسنیه استاد تو در علم علوم که بود حسنیه گفت بر خلیفه پوشیده نماند که چون من بسن پنج سالگی رسیدم
خواجه من مرا بحرم محترم حضرت امام ناطق جعفر ابن محمد صادق علیهما السلام فرستاد که در خدمت وملازمت
بندگان آن عتبه علیه باشم وشرایط عبادت وقواعد طهارت بیاموزم چون مدتی در آن حرم محترم بخدمتگاری قیام
نمودم در طریق طهارت وتقوی ونماز وروزه اطلاع یافتم وبران مواظبت می نمودم تا آنکه مدت هفت سال
از عمر من بگذشت یکروز حضرت امام علیه السلام بحرم محترم در آمده آب وضو طلب کرد اتفاقا آنکس که این خدمت
بدو مخصوص بود حاضر نبود من دلیری نموده فی الحال دویدم وآن ظرف آب برداشتم وبخدمت حضرت بردم چون
چشم مبارک آنحضرت بر روی من افتاد از من سوال کرد که تو چه کسی گفتم که من ملازم فلانم ومدتی شده که درین حرم محترم
طریقه خدمت بتقدیم میرسانم از من فرمود که نماز میگذاری گفتم بلی یا مولای من گفت طریق طهارت ووضو
میدانی گفتم بلی واز هرچه که سوال نمود جواب موافق بعرض رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام رخ داده
متعجب ماند وکیفیت حال مرا از ملازمان عتبه علیه تحقیق نمود کیفیت را بعرض رسانیدند در ساعت کس

فرستاد و خواجه مرا که آنجا حاضر است طلبید و گفت این کنیزک تو بسیار عاقل است و زیرک او را به من بفروش خواجه
من گفت یا ابن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کنیزک در ملازمت تو باشد و من نیز یکی از بندگان کمینه و چاکران
کمترین توام از آن روز باز خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شده و چون اثر رشد بر من ظاهر شد آنحضرت
مرا تعلیم نمودی و گاهی که نسبت با آنحضرت دلیری نمی‌توانستم نمود بخدمت اولاد و اصحاب آنحضرت که هر یک در فصاحت و بلاغت را
شاهی و آسمان علوم و فضایل را ماهی بود مطالعه علوم می‌نمودم چند انکه به برکت توجه آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد و اکثر
از کتب تفاسیر و احادیث مطالعه کردم و اکثر از مسایل مشکله که علماء اسلام در تحقیق آن عاجز بودند حقیقت آن را از آنحضرت
معلوم می‌نمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان حقیقت مذهب خود را بر موافق و مخالف
ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت ای حسنیه چه شنیدی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رویت الله تعالی
گفت شنیدم که لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير یا ابراهیم گفت ای حسنیه
چون رویت برای الله تعالی مستحیل است پس چرا موسی علیه السلام که پیغمبر اولوالعزم بود استدعاء طلب رویت نموده
گفت رب ارني انظر اليك ای حسنیه این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو محل
تهمت است حسنیه گفت ای ابراهیم طلب رویت موسی نه از روی جهل بود و نه از روی سهو بلکه موسی علیه السلام
در طلب رویت مجبور و مقهور بود جهت آنکه در حینی که بطور سینا رفت بمناجات هفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار کرده
با خود برد چنانکه قرآن مجید مبین ناطق است که واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا آنکه چون موسی این جماعت را با خود
برد با موسی گفتند ما از تو استدعا می‌کنیم که دعا کنی و از حضرت الله تعالی مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما رساند در محلی که
که تو با خدا مناجات میکنی موسی علیه السلام بنابر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت نمود که حضرت پروردگار کلام
خود را بسمع آن جماعت رساند حضرت واهب العطایا اجابت نمود چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد
با ایشان گفت که هل سمعتم كلام الله ربكم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند که ما شنیدیم
کلامی را اما نمیدانیم که کلام الله تعالی بود یا کلام شیطان ما باور نداریم و قبول نمیکنیم تا آنکه نبینیم الله تعالی را آشکارا
چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید که وقالوا لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة
بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی‌آوریم تو را تا نبینیم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را بجهت
ظلمی که کردند یعنی طلب رویت نمودند پس موسی علیه السلام گفت چنانکه قرآن مبین ناطق است که اتهلكنا بما
فعل السفهاء منا یعنی خداوندا ما را هلاک میکنی بانچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراهیم اگر قوم موسی در
طلب رویت مصیب بودندی و رویت ممکن بودی الله تعالی ایشان را بصاعقه هلاک نکردی و اگر موسی در طلب
رویت با ایشان شریک بودی و اعتقاد برویت داشتی یا بزعم خود طلب رویت کرده بودی پس بایستی که موسی نیز بصاعقه

هلاک شدی ابراهیم گفت ای حسنیه بعد از آنکه موسی طلب رویت بدرخواست قوم خود کرد و بعد از سوختن و هلاک شدن
قوم خود چرا گفت که تبت الیک حسنیه گفت ای ابراهیم موسی سوال پیش از دستوری کرد و اولی آن بود
که دستوری بخواستی و بعد از آن سوال کردی چون آن عدم دستوری نه کبیره نه صغیره از آنجا که رفعت منزلت
است جهة ترک ادب ایشان توبه کنند چرا که ایشان معصومان و برگزیدگان اند ابراهیم میان من و تو بحث رویت بود
من مستدل بودم بعدم رویت تبت الیک در مبحث رویت دلیل من است و شاهد بر مدعای من ای ابراهیم دیگر آنکه
خدای تعالی با موسی علیه السلام گفت لن ترانی یعنی مرا هرگز نه بینی در دنیا نه در عقبی چرا که لن از برای نفی ابدیست کاهی که با موسی
با وجود تقرب نبوت و اولو العزم و مکالمت چنان دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دیدن ای ابراهیم دیگر آنکه صحت
رویت مشروط است به سه شرط اول سلامت حاسه بصر دوم صحت رویت مرئی سوم عدم حجاب و امروز همه این
شرایط حاصل است اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمی شود دلیل است بر آنکه رویت او
محال است و نیز اگر رویت الله تعالی جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محال است که او جسم و جوهر و عرض باشد جهت آنکه
این اشیا حادث و او قدیم است و ای ابراهیم دیگر آنکه لابد است که هر چیزی که مرئی شود او را با کیفیتی توان دید و ذات با کیف
محدث باشد و نیز هر چه او را بینند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد در مکان و جهت باشد و واجب الوجود در مکان
و جهت نیست پس دیدن وی محال بود ابراهیم گفت ای حسنیه چگونه در آیت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
حسنیه گفت ای ابراهیم دیگر آنکه این آیت از مولاست الی ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة یعنی نعمت خدا
و رحمت او نگرنده باشند دیگر آنکه مضاف محذوفست و مثل این در قرآن بسیار است دیگر آنکه نظر گردانیدن حدقه باشد بجهت مرئی
و این بر خدای تعالی روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست دیگر آنکه هر کجا نظر باشد رویت که دیدار است لازم نباشد چنانکه عرب
گوید نظرت الی الهلال و لم اره یعنی بماه نظر کردم و ندیدم اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت
ای حسنیه چگونه معنی این آیت که فمن کان یرجوا لقاء ربه حسنیه گفت دیگر آنکه لقا بمعنی بودن در مقابله نزدیک
شما که خصمید و دیدن در مقابله بر خدای تعالی روا نیست دیگر آنکه لقا اگر بمعنی دیدار بودی خدای تعالی دیدار لقای منافقان را اثبات
کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا دمی که بخدا رسند و
باتفاق جمیع مذاهب منافقان را دیدار خدای تعالی نخواهد بود پس معلوم شد که هر کجا در قرآن ذکر لقا است مراد از آن دیدار نیست
اگر نسبت بمومنان است ثواب خدا و رحمت وی است و اگر در حق کافران و منافقان است مراد از آن خشم خدا و عذاب وی است
چنانکه می فرماید و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون و درین آیت بمعنی رحمت است و این آیت شاهد است که فاما الذین
کفروا و کذبوا بایاتنا و لقاء الاخرة فاولئک فی العذاب محضرون و مراد اینجا از لقاء آخرت غرض ثواب آخرت است ای ابراهیم دیگر آنکه
اگر رویت در دنیا ممکن بودی در آخرت ممکن بودی خدای تعالی در جواب موسی و قوم موسی گفتی که لن ترانی فی الدنیا یعنی مرا نه بینی در دنیا لکن

در آخرت یعنی مرا آنکه این نفی مکلف است یعنی مرا به نبی و نوائی و دین چون حسینه سخن بر اینجا رسانید هارون او را
منقطع کرده گفت ای حسینه مولای تو جعفر بن الصادق علیه السلام بچه دلیل مردمان را از شیعه خود ترغیب کرد
بمتعه کردن و مامور نمود با آن حسینه گفت بنا بر کلام نص ملک علام که می فرماید فما استمتعتم به منهن فآتوهن
اجورهن فریضة یعنی آنچه متعه کنید شما چیزی از زنان پس بدهید مهرهای ایشان را بحقیقت این واضح باشد که
جمیع مفسران و فقها متفق اند که مراد از نکاح متعه است ابراهیم گفت که این آیت منسوخ است در میان اهل سنت جماعت
خلافست و بعضی گویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی گویند که در فتح مکه حرام شد حسینه گفت
که ای ابراهیم آنچه میگوئی از کمال تعصب است چرا که علماء شما در باب اخبار مختلف مضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ
والمعنی که ینقض بعضه بعضا [illegible] ای ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شده ناسخی دارد و اگر کسی از شما سوال کند که آیتی
که ناسخ متعه است کدام است چه میگوئی ابراهیم عاجز شده گفت که منع عمر ما را سند است که اگر این منسوخ نبودی و رسول خدا
از آن منع نکرده عمر منع نکردی حسینه گفت ای ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین است بر حلیت متعه و عدم نسخ او و منع عمر
است چرا که اگر متعه من عند الله و من عند الرسول منسوخ و حرام می شود البته روزی که عمر از آن منع کردی متمسک باین
آیت یا بدین حدیث می شد و آن را سند میساخت و می گفت که خدا در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول بدین حدیث منع کرده
و نگفتی که متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء این منع عمر بدین عبارت
شاهد است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول خدا ممنوع نبوده بلکه ماموریم بکردن آن چرا که از جانب خدا و رسول مامور
بودیم بکردن آن بنا کردنش حکمی واقع نشده و هیچکس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب است و آنچه از احادیث
در طریق اهل البیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت از آنجمله آنست که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که لولا ان عمر
نهی عن المتعة ما زنی الا شقی و الا الاشقی نیز خوانده اند ای ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طریق شما واقع است
و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنیم روایت کنند از عمران بن حصین که گفت انزلت المتعة فی کتاب الله و فعلناها
مع النبی صلی الله علیه و آله و لم ینزل قرآن یحرمها و لم ینه النبی عنه حتی مات یعنی آیت متعه نازل شد در کتاب خدا
و ما کردیم با نبی آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشد در حرمت آن و پیغمبر صلی الله علیه و آله منع نکرد ما را از آن
تا آنکه از دنیا رفت و همچنین روایت کنند عبد الله مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزو مع رسول الله و لیس معنا
نساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک و رخص لنا ان تنکح المرأة بالثوب الی اجله ثم قرأ عبد الله یا
ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کرد که غزا می کردیم ما با رسول خدا و زنان ما
نبودند با ما پس گفتیم یا رسول الله آیا خاصی کنیم زنان خود را رسول خدا نهی کرد و منع فرمود ما را از خاصی کردن زنانش

پس خود

آنکس خود رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را بجامه تا وقت معین پس عبد الله مسعود این آیت خواند که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا
حرام مگردانید طیبات را که خدا بشما حلال گردانیده است و همچنین روایت است از ابن عمر که روایت که سئل عن عبد الله
ابن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء فقال هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن عمر ارأیت ان کان
ابی قد نهی عنها و صنعها رسول الله نترک السنة و نتبع قول ابی مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله
بن عمر از متعه زنان که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که حلال است آن شخص گفت که پدر تو نهی کرد و منع فرمود
از آن عبد الله عمر گفت که اگر پدر من نهی کرد و خدا و رسول خدا امر کرد چون است حاشا که ما ترک کنیم آنرا و
متابعت پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا اباحت است تا وارد شود نهی و برا و منع محتاج است بدلیل
و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر گویی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم که از دو حال بیرون نیست یا آنکه
مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم اما این ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند
منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای آنکه اجتهادی که در مقابل نص الهی و حضرت رسالت پناهی باشد
باطل بود و دلیل دیگر قول امیر المؤمنین علیه السلام و قول و فتوی او در دین حجت است از جهت عصمت و اجماع اهل بیت
و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت متعه و دیگر بدان ای ابراهیم
که روایت کند ابی رباح که از فقهای تابعین است از صفوان بن یعلی از پدرش که او گفت که سبب آن بود که عمر از متعه زنان
منع کرد و از آن نهی نمود و قضیه عمر ابن حریث زنی را متعه کرد عمر از او پرسید که در حالتی که متعه کردی که حاضر بود و در حضور
که کردی گفت که مادر من و مادر او عمر گفت انهی عنها اخشی ان یکون ذلک ذریعة الی الزنا یعنی من از متعه کردن
منع میکنم که می ترسم که آن زنا باشد و همین سخن که مذکور شد مستند منع خود ساخت و در همان روز منع کرد و روایت
دیگر آنست که عمر خطاب بخانه خواهر شب رفت دید که غسل میکند گفت شوهر نداری و ایام حیض تو نیست غسل چرا
میکنی گفت متعه کرده ام عمر اعراض نموده امر کرد که دیگر نکاح متعه ممنوع باشد ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی ترسد که در عقد
از عقود شرعیه و احکام ملت ادخال مساوی شود اگر جایز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم آن
عقد و نهی نمودن از آن و جایز آن باشد تحریم آن و ابطال جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکن است که در جمیع عقود
امور شرعیه و احکام ملیه ادخال فساد شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و رسول خدا مخالفت عمر نماید و از اهل
دانید و آنکس را رافضی گویند و تکفیر وی کنند و بقتلش رسانند مذهبی عناد و تعصب و گمراهی دیگر بدان ای ابراهیم که در
نقل صحیح واقع شده که روزی عبد الله عباس متوجه بود بجایی چون بمسجد حرام رسید ملازمان با وی گفتند که عبد الله
زبیر با جمعی از اصحاب در مسجد حاضر است و در آن وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبد الله عباس در آخر عمر مکفوف
فرود آمد و متوجه مسجد شد چون چشم زبیر بر وی افتاد در مقام تعرض شد و گفت جاءنا اعمی اعمی الله قلبه یحل المتعة وهی ا

آمد کوری که کور گرداناد خدای دل او را که حلال بداند متعه را و حال آنکه زنا محض نیست عبد الله این حکایت شنید بشدت
جمله تعظیم و همی کرد و گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب قلوبکم یعنی خدای تعالی چشمهای مرا بسته و عقلهای شما را
والله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله و عمل بها علی عهد رسول الله و لم ینه عنها و لم ما قال بعد تحریمها والدلیل علی ذلک
قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین و انا احرمهما و اعاقب علیهما فقبلنا شهادته و لم تقبل تحریمه یا
عبد الله و انه من متعة فاسئل انک عن بردی عوسجه مضمون کلام عبد الله عباس آنست که بخدا که نازل شد متعه در کتاب
خدا و عمل کرده شد متعه در زمان رسول خدا و خدا از آن منع نکرد و بعد از محمد رسول دیگر نیامد که حرام کند متعه را و دلیل
برین قول عمر است که گفت دو متعه که در زمان رسول حلال بود من حرام کردم بر شما و عقاب خواهم کرد بر کردن
آن پس ما گواهی عمر را قبول کردیم فاما تحریم آنرا قبول نمیکنیم برای عبد الله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل شدی
پس برو بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون عبد الله زبیر از عبد الله عباس این شنید بغایت متغیر شده
منفعل گشته و چون ایام حکومت آن ملعون مطرود من رحمة الله بود از شرمندگی از مجلس برخاسته متوجه حرم خود
شد و از روی غضب بر سر مادر خود آمد و از مادر پرسید که اخبرنی عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا از دو برد عوسجه
مادرش فی الحال گفت که ان اباک کان مع رسول الله و قد اهدی له رجل یقال له عوسجه بردین فاعطاه ولا بیک فتمتع
بهما فعلقت بک و انک فی متعة یعنی پدر تو زبیر با رسول الله بود و مردی عوسجه نام دو برد یمانی هدیه برای رسول خدا
آورد و آن هر دو را به پدرت بخشید و پدرت با آن دو برد مرا متعه کرد و چون من ترا آبستن شدم و تو از متعه
چون حسینه سخن بدینجا رسانید هارون را بسیار خوش آمد چرا که عبد الله عباس جد وی بود بانگ بر یحیی زد و گفت ما
تا غایت مانع این امر بودیم رخصت ده مردمان را بنکاح متعه بعد از آن در زمان آخر هارون متعه شایع شد و تا مدتی
منع آن نکردند و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه معتصم آنرا منع کرد پس حسینه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید
و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را ازین مباحثه و مجادله ملالت شد از تو یک سوال دیگر میکنم و خاتمت بحث
برین سوال خواهد بود راست بگو که این حدیث نزد شما ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق سیدة النساء فرمود
که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که برنجاند او را مرا رنجانیده باشد
ابراهیم گفت این خبر صحیح است و جمیع امت بر صحت این حدیث متفق اند و هیچکس انکار آن نتواند کردن حسینه
گفت بدان خدای که خالق جمیع اشیا است که راست بگو که ابی بکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النساء
صلوات الله علیها باز گرفتند بظلم یا نه ابراهیم گفت بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول که ابی بکر نقل
کرده آنست که نحن معاشر الانبیاء لا نورث و ما خلفناه فهو صدقة یعنی معاشر انبیائیم ما را میراث نباشد هر چه از ما بماند صدقه
است حسینه گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث شما است روایت میکند که چون آیت و آت ذا القربی حقه نازل شد

حضرت

بحث غصب فدک

حضرت رسول الله رسول خدا صلعم فاطمه علیها السلام را گفت خدا می داند که پدر تو در زیر فلک بجز از فدک ملک ندارد و آن روز
فدک را بخشیده النساء بخشیده بوی تسلیم کرد و سه سال در زمان حیات رسول الله صلعم عامل حضرت فاطمه در انجا بود و حاصل
فدک بآنحضرت میرسید و بعضی گویند پنج سال و بعد از رسول صلعم ابی بکر فدک را از آنحضرت بستد چون آنحضرت دعوی کرد
که فدک حق منست ابوبکر از و گواه طلبید حضرت امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن و قنبر گواهی
دادند که پیغمبر خدا فدک را بحضرت فاطمه بخشیده و حضرت امیرالمومنین حسب التماس حضرت فاطمه رفت و گواهی داد
گفتند هذا العلک یجره الی نفسه فلا نحکم بشهادته یعنی این سود ... از برای خود میکند حال آنکه این حدیث
نزد شما و ایشان نیز ثابت است که پیغمبر فرموده که علی مع الحق والحق مع علی ... و این گواهی وی نشنیدند که چرا
از برای خود میکند حال آنکه جز نفع آن کافر زندیق از برای خود کرد که حدیث نحن معاشر الانبیاء را وضع کرده مثل این
این ظلم صریح باهلبیت رسول خود نمود و گواهی ام ایمن نشنیدند که حکم نکنیم بگواهی زنی و آنچه از رسول مانده بود از بنات
وارثین تصرف کردند و فدک را انتزاع نمودند و نگفتند که فدک ملک رسول الله بود و در تصرف حضرت فاطمه بود بر سبیل
طعمه بود ای ابراهیم بر تقدیر که بر سبیل طعمه بود باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود داده باشد بعد از وفات آنکس از و باز گیرد
و آنکه ابی بکر نقل کرده که ما پیغمبران را میراث نباشد هیچکس دیگر از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله این
حدیث نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر و دختر وی عایشه و رسول الله صلی الله علیه و آله هیچکس از عرب
و با هیچ یک از اهل البیت و صحابه نگفته بود که ورثه اهل البیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر
کاذب و غادر و ظالم نبودی بایستی که اهل البیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتندی و پیغمبر صلی الله علیه و آله
با ایشان اظهار فرمودی که هرچه از من بماند صدقه است تا اهل البیت او بعد از و طلب چیزی که بر ایشان
حرام بودی نکردندی و میان حلال و حرام تمیز کردندی جهت آنکه اتفاق امت است که صدقه بر بنی هاشم حرام است
پس از این سخن ابی بکر لازم می آید که رسول صلی الله علیه و آله کما ینبغی ادای رسالت نکرده باشند و آیت الیوم
اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول صلی الله علیه و آله مبعوث بود بر عالمیان عموماً و بر اهل البیت و اقارب و عشایر
خود خصوصاً و بمقتضای آیت وانذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار نماید پس
اگر سخن ابی بکر راست بود و بلا شبه رسول الله تقصیر کرده باشد در ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل البیت خود
که ایشان را اعلام نکرده که شرعاً جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است
ای ابراهیم جواب بگوئی و چه روا داری این زندقه شما بر خود روا داشته اید که از برای تصحیح کلام ابی بکر
خود تقصیر و ظلم به پیغمبر که اشرف کائنات است لازم دارید ای ابراهیم اگر گوئی که عترت و اهل البیت خود گفته بود که مرا میراث نباشد و هرچه از من
بماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان سخن پیغمبر نشنیدند و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه دلیل کفر ایشان است حال آنکه خدا تعالی

بحث غصب فدک

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و باتفاق عالمیان از مخالف و موافق این پنج
اهل بهشت اند و نفس خدا و رسول اند که قسمت کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض کوثر بقول انها و بزعم شما از احادیث
که شما روایت می کنید پس چون شما را جواب شافی نیست پس ثابت شد که ابی بکر حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الله
و علی الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او نسبت بخیر النسا صلوات الله علیها و تکذیب شهادت
حضرت امیر المومنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام کفر است و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این
افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خدا و اهل البیت او کفر صریح است و ظلم قبیح است ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که
حاضر بودند هیچیک را جواب نماند و [illegible] را نطق نبود و هارون الرشید نیز از افعال قبیحه خود شرمنده بود دیگر مرتبه حسینیه
گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام دعوی فدک کرده گفت که پیغمبر صلعم در حالت حیات فدک را بمن داده
و تملیک فرموده ابوبکر از وی گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل کرد یا خلاف شرع نمود ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب الزام
و فضیحت او شود زیاده بر آنچه (?) [illegible] هیچ نمی گفت حسینیه گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النسا علیها السلام صاحب ید بود
و ابی بکر مدعی خبر نحن معاشر الانبیا بموجب حکم صاحب شریعت که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر پس آنحضرت فاطمه که صاحب ید بود گواه
طلبید از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدای که جواب بگوی یا از کرسی بزیر آی و همچنانش (?) کن ابراهیم و شافعی و ابو یوسف
بر کرسی خود ماضی بودند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هارون هیچ نتوانستند گفت روایت کنند که هارون را ابن عمی بود
بحسن صورت و لطف سیرت آراسته و پیراسته و بغایت صاحب کمال بود نام وی خالد بن عیسی و در محبت اهل البیت
شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که او بر طریق اهل البیت است از آن جهت که هارون با او
محبت تمام بود هر چه خواستی کردی و گفتی کسی را یارای آن نبود که با وی متعرض شود گویند که وی نزدیک حسینیه نشسته بود
و در هر مسئله که حسینیه الزام ابراهیم کردی وی یک کف از درهم و دینار بر حسینیه نثار کردی و تحسین وی نمودی و بر ابراهیم خالد
دیگران نیز خندیدی و با ایشان تمسخر کردی و هیچ ملتفت به هارون و منع او نشدی و دست بر قبضه تیغ زده در حفظ حسینیه
کوشیدی که مبادا کسی در مقام ایذا و آزار او شود و هر لحظه حسینیه را دلداری میدادی و تحریص نمودی در بحث کردن آنگاه حسینیه
روی به هارون و جمیع علما کرده گفت بدانید که در آن که حضرت علی علیه السلام در باب فدک گواهی داد و ابوبکر امتناع نمود [امتناع نمود امیر المومنین ع]
فرمود که ای ابی بکر اگر دو کس نزد تو آیند و یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک محدود و معین که در تصرف او است
ملک منست و او بغیر حق متصرف است و غاصب است چه خواهی نمود دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که
غاصب است لغوی (?) میتوانی و بمدعی تسلیم میکنی ابوبکر گفت که نه امیر المومنین ع پرسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از
مدعی علیه ابوبکر گفت از مدعی طلب میکنم که رسول الله صلعم فرموده که البینة علی المدعی علی من انکر امیر المومنین علیه السلام فرمود
که پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعه رسول الله صلعم بخلاف قول خدا و رسول صلعم عمل کردی ابوبکر گفت چگونه یا ابو الحسن ع

امیر المومنین علیه السلام

امیر المؤمنین ع فرمود جهت آنکه فاطمه زهرا علیها السلام مدعیها و ذات ید است و متصرف فدک و آنکس که دعوی نحن معاشر الانبیا کند
بر او است که اقامت بینه نماید بر طبق خود بتقدیر که پیغمبر صلعم در حال حیات خود بسیده النسا نداده باشد بحکم اسلام باید که در وراثت
ورثه رسول الله بوده باشد بعد از آن ثانی که مدعی حدیث اقامت بینه عادله نماید بر طبق مدعای خود و باید که گواه کسی باشد که صدقه
بر وی حرام بود در شرع از صدقه حصه نبرد و آن گروه بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان
در صدقه شریک اند و از آن حصه می برند پس جمیع آنهایی که در صدقه شریک هستند گواهی ایشان در باب فدک نتوانند
شنید الا گروه بنی هاشم پس آنکس که مدعی فدک باشد اگر از گواه عاجز باشد [illegible] اسباب سوگند بر متوجه فاطمه شود
بمعتقد کسی که اعتقاد بر عصمت اهل البیت نداشته باشد ای ابوبکر فاطمه [illegible] بحکم الهی چون تواند بود که معصوم
مرتکب کبایر شود و دعوی باطل نماید ابی بکر خجل شده سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابراهیم سر در زیر افکنده جوابی نتوانی
بود تو ای گفت نه بگمراهی و ضلالت خود معترف تو ای شد دیگر ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیا
موضوع است از آنجهه که مخالف نص کلام است که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و اول کسیکه مخاطب
باین خطاب رسول الله صلعم است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است از اخبار که انبیا را میراث بوده است چنانکه فرمود
که ورث سلیمان داود علیه السلام و همچنین در قرآن است که زکریا دعا کرد و از خدای طلب فرزند کرد که از او و آل یعقوب
میراث بود و این صریح است فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآنی معلوم شد
که انبیا را میراث بوده است و حدیث نحن معاشر الانبیا تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نشنیده است
و اگر دانستی چیزی روایت نکردی که قرآن تکذیب و مخالف آن بودی ای ابراهیم اگر ابوبکر حدیث را چنین می بست که
انا من بین الانبیاء لا اورث و ما ترکته یکون صدقة علی المسلمین باری بهتر بود در کذب و بطلان آن مفتری بشهادت
قرآن معلوم نمیشد اما الله تعالی جهت هدایت قاری قرآن دل آن کافر مفتری که واضع این حدیث است کور گردانید
تا ظاهر شود بر اهل معرفت کذب و بطلان او بگواهی الله تعالی و یکی از علمای بغداد که از تلامذه ابوحنیفه بود دید که ابراهیم سخن [illegible]
گفت ای حسنه مراد آنکه سلیمان از داود علم و نبوت بمیراث گرفت نه مال و عقار و ضیاع حسنه گفت این سخنی است که قبل تو گرامان
دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد ایشان است چرا که سلیمان علیه السلام در حالت حیات
داود اعلم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن آنست که داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و
کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما مراد آنکه میراث اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از موت میان ورثه او منقسم شود
و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد آدم انبیا جمله بشرکت نبی بودندی و چون آدم علیه السلام
نبی بود اولاد او بشرکت انبیا بودند تا انقراض عالم نبی باشند و حال آنکه در میان اولاد آدم همین چند پیغمبر بود
پس نبوت بمیراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عصمت و استحقاق و همچنین اگر گوئی که ذکر وراثت نبوت الله تعالی مسلت نمود و

از این سخن توقع نبوت زکریا لازم می آید نعوذ بالله بلکه معصیت و کفر او حاشا من ذلک ابراهیم گفت از چه جهت این سخن
گفت از آن جهت که زکریا در دعا گفت وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا مراد که اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم اند که اگر مطلق
وارث نبوت بودی باشد از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث نبوت بمن ده که تا پسران عم من نبی نباشند
بیشتر میترسم که پسران عم من نبی شوند و بمرتبه نبوت برسند پس مرا پسری ده که تا پسران عم من نبی نباشند و بمرتبه نبوت نرسند
و این دلالت کند که زکریا بقضای الهی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسد می برده و این دلالت کند که زکریا
بلکه کفر او نعوذ بالله من ذلک [illegible] وجود آنکه در آخر دعا گفت که واجعله رب رضیا پس اگر مراد زکریا
این مذکور نبوت بودی واجعله رب رضیا نگفتی و گفتن این بیفایده بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث
بوده بدلایل عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع ابی بکر کاذب و غادر و ظالم بوده باشد چرا که حدیث
مخالف قرآن است و در محلی که آیت انک میت وانهم میتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و گفت
ای یاران من بدانید که بعد از من اصحاب از غرض بر من دروغ بسیار نقل خواهند کرد و هر کس بجهت مدعای خود احادیث
وضع خواهند نمود و بمن منسوب خواهند ساخت بدانید که هر حدیث که از من روایت کنند و آن موافق قرآن نباشد اعتبار مکنید
و هر چه موافق قرآن بود اعتبار کنید و حدیث این است که فاذا جاءکم الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق
کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه و دیگر بدان ای ابراهیم که چون حضرت رسالت پناه از دار فنا
بدار البقا رحلت نمود استر و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر چیزها از آنحضرت مانده بود امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را متصرف
شد و زره حضرت مرهون بود در حالیکه آنحضرت رحلت نمود امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا از رهن بیرون آورده متصرف
که از جمله مواریث آنحضرت رسالت بود و هیچکس با وی منازعت نکرد و این در کتب شما مسطور است و هیچکس نگفت که رسول را
میراث نیست و چرا مخالفت آنحضرت را متصرف میشوی پس بایستی که آنها را نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام میگرفتند و اگر گویند
که ایشان طلبیدند و علی ظلم کرد بر ایشان که تسلیم نکرد و ایشان عاجز شدند حاشا که امیرالمؤمنین ظلم کرده باشد و چیزی که
او را شرعا در آن تصرف نتوان کرد وی تصرف نماید آنچیز بروی حرام باشد نعوذ بالله بکفر نزدیک بود و اگر گویند
که رسول در حین حیات آن مخالفات را تملیک امیرالمؤمنین کرده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی
حدیث مجمع فیه در این باب وارد گشته بودی که رسول در حین حیات مخالفات خود را تملیک امیرالمؤمنین علیه السلام
کرده پس معلوم شد که بارث بدان حضرت منتقل شد و ابی بکر کاذب است چون جسینیه سخن باینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم ای علما
که حاضرید چون جواب جسینیه ندارید و از تصنع و ابطال مذهب شما نمود و شما ساکت شدید و سکوت علامت رضا است پس چرا
و ای خبیثان بکنید همه سرها در زیر افکنده اید پس دیگر مرتبه جسینیه گفت ای ابراهیم و ای علما که حاضر اید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور
است و اتفاق امت است که ابوبکر چون رد شهادت شهود کرد و گواهان حضرت فاطمه نشنید حضرت فاطمه گفت ای ابوبکر تو از

مذکور

۲۰ و خشمناک

بہ الو عسکری و من ائمه خود میراث ببرم و بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نموده بر ایشان لعنت کرد و رنجیده
مهاجرت [illegible] و دیگر نشست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت از ایشان شکایت نمایم و در حینی که از دنیا
دار بقا رحلت می نمود وصیت فرمود بحضرت امیر المومنین ع که مرا بشب دفن کنید و نگذارید که ابی بکر و عمر و اتباع ایشان
بر جنازه آنحضرت نماز کنند پس حضرت امیر المومنین ع وصیت آنحضرت را بجا آورده او را در شب دفن کردند که در میانه
قبر و منبر حضرت رسول ص بحکم حدیث ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و موضع قبر آنحضرت را ساختند و هموار نمودند
روز دیگر ابا بکر و عمر با جمیع اعوان و انصار خود در خانه امیر المومنین ع رفتند [illegible] آنحضرت گفتند و از حال آنحضرت
و کفن و دفن وی سوال کردند حضرت امیر المومنین ع فرمود که او را [illegible] ابی بکر و عمر پرسیدند که چرا
از اصحاب خبر نکردی امیر المومنین ع گفت که بوصیت وی عمل کردم و نمیخواستم که مخالفت وصیت وی کنم [illegible]
وصیت نوعی از اذیت است و شما بکرات و مرات از حضرت رسول ص شنیده اید که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله پس چگونه جایز بود مرا که ایذاء او و ایذاء خدا و رسول خدا نمایم عمر بغایت مضطرب شده گفت
برویم و او را از قبر بیرون آوریم و بروی نماز کنیم رفتند و هر چند قبر او را طلبیدند نیافتند ای ابراهیم این حکایت را برین طریق که بیان
کردم اجماع امت است و هیچکس را خلاف نیست پس رنجیدن حضرت فاطمه ع و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار از نماز
وی دال است که برکمال قهر و غضب سیدة النساء از جهت ظلمی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار وی از غصب امامت
و بر فرزندان نامدار وی از ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایت این حدیث متفق اند
که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک یعنی ای فاطمه خدا غضب میفرماید از برای غضب
تو و خوشنود می شود بخوشنودی تو پس بموجب این حدیث اولی که فاطمة بضعة منی من اذاها هر که فاطمه صلوات الله علیها را
رنجانیده باشد خدا تعالی را رنجانیده باشد و خدا تعالی میفرماید ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة پس بلاشبهه ابوبکر و عمر و اتباع ایشان کافر و غادر و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول و ملائکه
و غضب الهی متوجه ایشان باشد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما یکبار برخاستند و قصد
قتل حسنیه نمودند و در مقام جفا و آزار او شدند و او نیز بقدر قوت خود سعی نمود و ریش ابراهیم بدست خود گرفته
نمیگذاشت و هارون مشاهده میکرد چون یحیی برمکی هجوم ایشان را بدید نزد هارون آمد و گفت تو امروز بر جای رسول خدا ص نشسته
و کنیزی که جمیع علمای زمان ترا الزام نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بظلم تعدی در مجلس تو قصد قتل و ایذای وی کرده اند
و هر یک از امرا و ارکان دولت حکایتی از جانب حسنیه بتقدیم رسانیدند تا هارون متعرض علما شد و ابن عم هارون که از
نیکخواهان و محبان اهل البیت بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم و علما شد همه یکبار دست از حسنیه کوتاه کردند و بر جای خود نشستند و
بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضر اید خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید از جواب کنیزی عاجز شده اید و مضطرب

ومردمان با شما تسخر میکنند با وجود این شرمنده نمیشوند وقصد قتل وآزار وایذای وی میکنید چون خلایق از امیر المومنین این
سخن شنیدند از سلاطین وامرا واعیان همه یکبار ملامت آغاز کردند وابراهیم وجمیع علما مذمت وتشنیع نمودند
حسینه با وجود آن هجوم از ایشان خایف نبود وساکن نشد ودیگر مرتبه آغاز سخن نمود وگفت که ای معاندان گمراه
وای دشمنان خاندان رسول الله از خدای نترسید واز روز باز خواست یاد نکنید واز برای جاه دنیا
وحیات پنج روزه کمر عداوت مصطفی ومرتضی واهل البیت علیهم السلام درمیان جان استوار کنید
ودر خرافات ومهملات که از [illegible] نوشته‌اند چشم کوته نظران را می پوشید که فلان باتفاق فلان
وفلان از ابی فلان [illegible] صل باشد لمثال این حکایت واهیه وروایت لاغیه را در علم رسالت
ونبوت وامامت وعصمت وطهارت واسرار ملائکه وتحقیق وحقایق وحجت ساخته اید ودر زبان خلایق
انداخته چرا از روز قیامت وحشر ونشر وعذاب ابد یاد نیاورید واز عذاب وغضب الهی نترسید تو صد هزار
فتنه درمیان خلایق پدید آورید ومردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن خدا ورسول وامام دور انداختید
ودر ظلمات بعضها فوق بعض گذاشتید واکثر از حکایات وروایات واحادیث موضوعه شما نقل از ظالمان
اهل البیت وفاسقان وزنان وکودکان گنجشگ وباز است که از قبیل افسانه وخواب وخیال است واز افسون وحیله
وبدان ماند که شخصی افسانه می گوید وجمعی از زنان وکودکان استماع مینمایند وبعضی خواب میکنند چون افسانه باتمام
رسد نامهای کودکان گنجشگ باز وزنان وفاسقان را در سلک روات واحادیث واخبار نویسید که قال
فلان وروی فلان ودر افواه می اندازند فلان حدیث بر فلان شیخ خواندم وفلان شیخ حجام مفسر قرآن است وفلان
جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب اربعینات واز اولیاء کبار ومقتدای روزگار است وفلان شیخ در خواب چنین
دیده واز پیغمبر در خواب چنان شنیده وپیغمبر چنین فرموده وعلی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت وابلهان بی معرفت وکوران
زاویه جهالت وغولان بادیه ضلالت از اطراف وجوانب وبلاد وامصار وعیون بسیار پیش روند وتبرک جویند ونقل
از شما کشند وبنای معرفت وشریعت وطریقت وحقیقت بر خواب وخیال ووهم وکمال بر نقل وروایت شما نهند
وذوق این مهملات چنان در خیالات عوام وابلهان نادان مستحکم شده وچنان ساخته اید که به بسمار قضا وقدر ایشان
زایل نتوان کرد واز این جهت جرح وتعدیل وطعن وتکفیر درمیانه عوام پدید آورید وزمانها چنین بگذشت واولاد واحفاد
ایشان بدین شیوه در وجود آمدند وخواهند آمد وبغض وعداوت اهل البیت واولاد وشیعیان وپیروان ایشان را
میراث گرفتند ومخالفت ایشان وطریق ایشان نمودند ومی نمایند وظالمان وفاسقان واعدای خاندان رسول
که عمر به بت پرستی وشرب خمر ولحم خنزیر گذرانیده بودند بر معصومان خاندان مقدم میدارند وجولاهان وقصابان
از یکدیگر روایت میکنند وحال بدان رسیده وکار بدان انجامیده که نقل وروایت وحدیث وآیت

از امیر المومنین علیه السلام

از امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین و باقی اهل البیت علیهم السلام که باتفاق عالمیان معصوم و مطهر اند قبول نکنید
و قول ایشان اعتبار نمائید و حدیث و روایت از عایشه و انس بن مالک و ابو هریره و عمر عاص و معاویه و یزید
اعتبار کنید که هر یک از نهایت بدترین اهل روزگار و اخس و ارذل جمیع کفار اند و باعتقاد جمیع اهل ایمان لعن این گروه
نیز واجب عبادات و حسن سعادات است ای ابراهیم مقتدایان تو و آنها که متابعت ایشان کرده اند در کفر و ضلالت
برغم علی ابن ابیطالب علیه السلام اندرزها داده و حکایات بی اصل وضع کرده [illegible]ات در حق رستم و کیخسرو و اسفندیار
و کاوس و زال و غیر ایشان ترتیب داده اند و در آفاق و اسواق میخو[illegible] می دادند و هر یک را [illegible]
و دلاوری می ستودند تا رد باشد بر شجاعت امیر المؤمنین و مردمان [illegible] شجاعت آنحضرت نکرده اند [illegible]
آنحضرت [illegible] تاب شنیدن معجزات و غزوات آنحضرت نداشتند و دلیری کفار را می نویسند و میخوانند با وجود این
و میگویند که عداوت اهل البیت نداریم و اظهار محبت می نمایند ای از صدیق اکبر و فاروق اعظم چه فضیلت داری بیار
بشنوم کدام صدق و چه راستی بر تمام عالمیان ثابت است که این محض تمسخر است و کدام علم و فضیلت و کدام تقوی و
عبادت و کدام سخاوت و مروت و کدام دلیری و شجاعت شایعه این نامها شنیده و کدام جنگ های بسیار کرده اند و در آن
[illegible] اند و کدام دست برادر محکم نموده اند و کدام مشکل که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت که نموده اند ای ابراهیم افضلیت را
معنی بگوی که بچه چیز حاصل می شود و بگوی که اکثر ثوابا من عند امدحه چه معنی دارد و آن ثواب از چه رهگذر حاصل شده .
بچه چیز حاصل میشود که بر هیچکس از عالمیان ثابت نیست و نشنیده اند و در قرآن و احادیث و اخبار واقع نشده ای
ابراهیم و ای علمای جاهل شرم از خدا بدارید و ترک این جهالات کنید و بدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب
و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده و هرگز هیچ یک از سادات اهل البیت آمدند در هیچ زمانی مجال بحث نداده اید
و نگذاشته اید که اظهار مذهب اهل البیت نمایند و فتوی بر قتل ایشان داده اید و عوام را بقتل ایشان تحریص و ترغیب نموده
گفته اید که ایشان اشد کفار اند و صد خواری بقتل رسانیده اید از خوف آنکه شما را فضیحت کنند و بطلان مذهب شما نمایند و کفر
و فسق و ظلم امامان و پیشوایان شما که اعدای رسول و اهل البیت او بودند بر شما ثابت کنند چنانکه من ثابت کردم بر تمام [illegible]
زمان ای ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای اهل البیت رسول اید و امامان شما قاتل اهل البیت و اعدای ایشان اند
و عداوتی که با رسول خدا داشتند و نفاقی که با آنحضرت میورزیدند اظهار نمی توانستند کرد و خدای با رسول خود از آن خبر داده بود
و ایشان با رسول خدا در مقام نفاق بودند و باطناً طریق کفر را می پیمودند تا آنکه بعد از رسول خدا ظاهر نمودند و انتقام از اهل البیت او
کشیدند و شما نیز پیروی آنها می نمائید و از آل و اهل البیت رسول خدا و شیعیان و پیروان ایشان را در عالم نگذاشتید و نسل ایشان را
منقطع گردانیدید و باز دعوی اسلام و مسلمانی میکنید و میگوئید که ما بر دین محمد ایم و آنکه محمد از شما بیزار است علما یکبار گفتند
که ما بیزاریم از اعدای اهل البیت علیهم السلام و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است حسن گفت بخدا ای که دروغ می گوئید و دلهای شما مملو است از عداوت

دین در حضور خلیفهٔ زمان بر شما ثابت کنم چنانچه میگوئی ای ابراهیم اول آنکه در روز عید قربان که علما و مشایخ و
ارباب ناموس و دانایان و خواجگان و سایر عوام شما در پای منبر حاضر می شوید چون خطیب سلف بر منبر میرود
و قصهٔ ابراهیم و اسمعیل و قربان کردن او بنیاد میکند شما گریستن آغاز می کنید و بهای های میگویید
هر وقت که می شنوید که ابراهیم کارد برگرفت و قصد کشتن اسماعیل کرد فریاد می کنید و چون کارد بحلق او نزدیک
شود دستارها از سر می اندازید [illegible] تا [illegible] فرو میریزید و چشمها سرخ می کنید حال آنکه هیچ جراحت
[illegible] بحلق اسمعیل نرسیده و روی [illegible] حضرت گوسفندی کشته که هر روز از آن گوسفند صد هزار هزار در اطراف
و اکناف عالم میکشند و باک ندارند و چون عاقبت الامر برخیزند همه گریه و فریاد از برای گوسفندی بوده باشد که چهار هزار
سال از آن گذشته است و در هر شهر و دیار که شیعه مؤمنی و دوستداری ببیند که از برای نور دیدهٔ رسول الله و جگر گوشهٔ
امیر المؤمنین و فرزند ارجمند سیدة … العالمین و برادر با جان برابر حسن مجتبی و سید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم
در روز عاشوره یا در غیر آن گریه کند که نه جدی چون جد وی و نه پدری چون پدر وی و نه مادری چون مادر وی
و نه برادری چون برادر وی و نه فرزندی چون فرزند وی است جمعی از کافران و ظالمان امت و منافقان جمعیت
با او غدر کردند و او را بظلم شهید کردند و سر مبارک او را بر نیزه کردند و حرم او را غارت نمودند و هفتاد و دو تن
از فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب آنحضرت را کشتند و عبید اختند اگر مؤمنی از برای ایشان
دلتنگی نماید و ماتم دارد و گریه کند گویند که رافضی است و اهل بدعت است یعنی داشته باشند که خبری که قبل از دویست
و یا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند و گریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از برای گوسفند بعد از چهار هزار سال توان گریست
و دستار بر زمین توان زد و فراموش نتوان کرد و نشاید که از برای جگر گوشهٔ رسول و قرة العین بتول بعد از دویست یا
یا سیصد سال بگریند و ماتم دارند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد و مقنعه از سر کشید و نوحه و زاری آغاز کرد
و دست بر سر میزد و می گفت حسین که بر گردن رسول خدا سوار می شد و پایهای خود بر آنحضرت میزد که زودتر راه برود
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدان افتخار می نمود و می گفت نیکو سوارانید و نیکو مرکب است شما او را حلق مبارک او را
که بوسه گاه سید کاینات بود به تیغ بیدریغ بریدید و اسب بر سینهٔ مبارک وی دوانیدید و جمله امامان و پیشوایان
شما اند و حسنیه دست بر سر میزد و فریاد میکرد چنانکه هارون و جمیع خلایق گریه و شیون بعیوق رسانیدند هارون
بترسید که مبادا فتنه بالا گیرد و در ساعت امر نمود خلعتهای فاخره از برای حسنیه آوردند و بحث حسنیه را
منقطع کرد حسنیه گفت ای خلیفهٔ زمان مرا چندان مهلت ده که یک سؤال دیگر بکنم و سخن را بدان ختم نمایم هارون گفت
سوال کن حسنیه گفت ای ابراهیم و ای علمای دیگر که حاضر اید بحق آن خدای معبود جمله عالمیان است از راستی بگویید که در هیچ
جا یافته اید که پیغمبر صلوات در حال حیات مجلسی را بر حضرت علی علیه السلام مقدم داشته باشد و برو امیر گردانیده جمیع علما گفتند

پس چون خدا و رسول کسی را بروی امیر نکردند چون روا دارید بعضی از جاهلان امت کسی را بروی امیر
در محلی که رسول الله صلی الله علیه وآله سوره برات با بی بکر داد و او را با خلقی عظیم فرستاد که سوره
او بر کفار بخواند در حکم الهی شد که او نبرد و علی ابن ابیطالب علیه السلام ببرد و حکم الهی را بر کفار مکه بخواند
زیرا که لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک و حضرت رسول صلعم حضرت امیر را تنها بفرستاد که سوره برات را
بگرفت و او را باز گردانید با لشکری که با او بود و خود ابو بکر از شرمندگی نتوانست که متوجه مکه شود و از امیر المومنین
التماس نمود که پس بفرست بخدمت رسول خدا صلعم و از برای من خصوص ... حاصل کن که من مرجعت
بخدمت نوشتم و حضرت امیر علیه السلام بنا بر امتثال امر الهی تنها ... سوره برات بکفار مکه بخواند که
الاشهر الحرام فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم واحصروهم و بعض ... بشرطی چند که مقرر شد بود
الهی بعینه برسانید و بخلش از امت درین خلاف نکرده ای ابراهیم کسی را که لیاقت آن نباشد که آیتی از قرآن
ادا به امر الهی برگردانند از راه او چگونه صلاحیت امامت و خلافت و وصایت که بهترین کاینات و جانشین
... و در این نکته است بس دقیق که چون جبرئیل آیات برات آورد بر رسول خدا و نگفت که آیات را که
کفار بخوانید خداوند جل و علی را درین امر مصلحتی عظیم بود که در اول حکم نفرمود برای آنکه رسول خدا او را روانه کند ابی بکر را
این امر جلیل و بعد از ان حکم و فرمان نازل شود که بفرست علی ابن ابیطالب را و باز گردان آنکه ... و فرستاده
لیاقت و صلاحیت این کار ندارد و خداوند جل و علی نخواست الا کشف حال ابی بکر و فضیحت او و این
و خواری که ابی بکر رسید جمعیت عظیم و از شرمندگی روی مراجعت نداشت بخدمت رسول آی ابراهیم این در کتب شما
دیست بازه ابراهیم گفت بلی انکار این نتوانند کرد حسنبه گفت ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول در حالت نزاع بود اسامه
را سردار لشکر گردانید و گفت لعن الله من تخلف عن جیش اسامه الا علی ابن ابیطالب و فضل ابن عباس یعنی لعنت خدا
بر کسی که از جیش اسامه باز ایستد و باوی نرود و در تحت رایت او نباشد الا علی ابن ابیطالب و فضل بن عباس و پیغمبر صلعم این
تکرار می کرد ابو بکر و عمر نا شنیده می انگاشتند از خوف آنکه اگر ایشان بروند و رسول خدا علی ابن ابیطالب را قایم مقام
خود گردانید و بنا بر حکم حضرت رسالت پناهی اسامه بتعاقب کس بطلب ایشان فرستاد و رسول الله لعنت بر ایشان میکرد
تا وقتی که حضرت عالم لقا کرد و مردم پیغمبر را بجای خود گذاشته بسقیفه بنی ساعده رفتند و منازع خلافت شدند تا آنکه خبر باسامه زید رسید کس
فرستاد که شما نوکر و تابع منید شما را با خلافت چکار و باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت رسول خدا ایشان نوکر و تابع
اسامه بودند اگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت می بود بایست که اسامه در تحت رایت ایشان بودی چون رسول خدا
در وقت رحلت و تا نفس آخر با جماع امت بر ایشان لعنت می کرد و این در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این نتوانند کرد
چون ابو بکر و عمر نوکر اسامه بودند و باوی نرفتند و مخالف رسول الله کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرده باشد ...

... بعث ... همچنین بعث ...

خواهد بود ابراهیم و جمیع علما از شرمندگی خلایق سر را در زیر افکنده بودند بعد از آن ابراهیم گفت که

خلیفه زمان این شکسته ضعیف ناتوان از فضایل و مناقب اهل البیت رسول الله علیهم السلام که

... ایشان انچه در خاطر داشتم بطلاقه بی خوف و وحشتی ظاهر کرده بندم و الزام اعدای

محبان و مخلصان این دولت میسر شده بود که این کمینه حقیر رسیده که خلیفه زمان طلب

قیامت دلیل تمام در جزو ... تا هم مساعیکه اهل البیت علیهم السلام ... از فضایل ایشان چندان بگویم که

... یحیی بن خالد برمکی روی بیحیی بن جعفر کرد و گفت ابراهیم تقصیر نکرده و حقیقت مذهب ثابت کرد

... و امرا و اعیان از اطراف و جوانب که از ممالک عالم آمده در این مجلس بودند تحسین و دعا کردند

گفتند و در آن روز چهار صد کس بغیر مذهب طریق اهل البیت علیهم السلام اختیار کردند و هارون ...

سادات اهل البیت نکردند و متعرض شیعیان اهل البیت نشد و بفرمود که حسبیه را و خواجه را خلعت ...

مثقال زر طلا از زر خلیفتی بطریقی که شرط شده بود بحسبیه و خواجه وی دادند و نوازش بسیار ...

آهسته بوی می گفت که از این شهر بیرون رو بهر جا که میخواهی برو که ترا ضایع کنند حسبیه و خواجه

بوسیده کنار مجلس وی شگفته و خوشحال بیرون آمدند و پسر عم هارون که از محبان خاندان بود ...

اهل البیت علیهم السلام داشتند جزا الخشمها و نوازشها نمودند و ابراهیم شرمنده و ...

بخاسته با ابو یوسف و شافعی و روسیاهان دیگر که اهنا تقلید بر سر و گردن نکرده راه ...

می نمودند از آن مجلس بیرون آمده خلایق بر ایشان می نگریستند و میخندیدند و پسر عم هارون با ایشان ...

خواجه خود پنهانی با جمعیت بسیار از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه رسول الله شد و خود را بخدمت

... علیه السلام رسانید و باقی ساعات ... الحمد لله علی ولایت اهل البیت الذین هم شموس الهدایة و بدور ال...

اعداهم التمام اللعون فی الاول و الاخره مامول از الطاف عمیمه و اعطاف جسیمه شیعیان با صدق

و موالیان خاندان طیبین و طاهرین انکه این مخلص کمترین را که مترجم این رساله شریف است بفاتحه خیر

که مقصود این حقیر از قید این کلمات نه اظهار فضیلت و شهرت و اعتبار است بلکه استدعای فاتحه ...

مطموع که این غریق بحر عمیق عیوب و این حریق نایره ذنوب این سیاه کار تباه روزگار و این گرد ...

بدعای خیر یاد فرمایند انشاء الله تعالی و تم بالخیر لسعادت اجتنابی اذکرونی فی دعائکم فان دعاءکم ...

دعائکم مفاتیح الامانی و مصباح المسرة و النجاح بحوله و منه این رساله حسبیه با تمام ...

تمت بالخیر